

فهرست

مقدمه

نوشته اول:

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

توضیحی درباره این جزوه

۱ - مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

۲ - حزب کمونیست، کومه له و کمونیسم کارگری

یک ارزیابی فشرده

از کنگره دوم حزب تا کنگره سوم

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری

کمونیسم کارگری و کومه له. کنگره ششم و پس از آن

۳ - آینده کومه له و دورنمای فعالیت ما در کردستان

مقدمه

حقایقی درباره کمونیسم در کردستان. کومه له واقعا چیست

وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم.

وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

وظایف ما در عرصه های اصلی

سازماندهی حزبی در شهرها

سازماندهی توده ای کارگران

مبارزه در اشکال قانونی

سازماندهی اعتراض توده ای

رهبری

موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق

جغرافیای فعالیت کومه له

مبارزه مسلحانه

اردوگاه چه میشود

رهبری کومه له

رادیوها

سایر ارگانها

نوشته دوم:

جمع‌بندی از مباحثات اخیر در تشکیلات کردستان حزب

بیانیه ارائه شده به پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب

مقدمه

۱ - سابقه و نحوه بروز مساله

- ۲ - کمونیسم کارگری و مباحثات درون حزبی
- ۳ - وضعیت امروز
- ۴ - درباره قطعنامه مصوب پلنوم پنجم کومه له
- ۵ - مناسبات درون حزبی
- ۶ - در خاتمه

نوشته سوم:

نامه سرگشاده خطاب به رفقای چپ در تشکیلات کردستان حزب

مقدمه

موقعیت بعد از پلنوم شانزدهم و وظایف چپ
پلنوم ششم کومه له: بازگشت به اعتراض از پائین؟
استعفاهای، تصفیه و برخورد به طرفداران سابق راست
درباره کنگره هفتم و مساله کنگره فوق العاده
فراخوان ما

مقدمه

قریب یکسال، از بهمن ۶۷ تا بهمن ۶۸، مبارزه و مباحثات درونی پر حرارتی در حزب کمونیست ایران جریان یافت. اینکه ریشه‌های این کشمکش چه بود و چه مسائلی در این میان حل و فصل میشد، خود یکی از موضوعات مورد مشاجره بود. اما آنچه در دل این جدلها بهرحال مسجل شد این بود که ما شاهد کشمکش گرایش‌های سیاسی و اجتماعی واقعی در درون حزب هستیم. کشمکشی که نهایتاً آینده سیاسی حزب کمونیست را تعیین خواهد کرد.

تبیین ما از ماهیت گرایش‌های درون حزب کمونیست ایران و مسائل مورد مشاجره میان آنها در "تفاوت‌های ما" و سایر اسنادی که پس از کنگره سوم حزب پیرامون این موضوع به چاپ رسیده است منعکس است. مباحثات داغ یکسال گذشته نمودی از همین کشمکش‌های بنیادی در حزب کمونیست بود. اما آنچه توده اعضا و

فعالین حزب را به نحو بیسابقه ای به شرکت در این مجادلات کشانید و آن ظاهر حاد و پرحرارت را به آن بخشید ربط مستقیمی بود که کشمکش گرایش‌های درون حزبی به تشکیلات کردستان حزب و دورنمای فعالیت کومه له پیدا کرد.

آنچه در این مجموعه میخوانید اسنادی از این دوره پر تلاطم در حزب کمونیست ایران است. این اسناد مبین نظرات یک گرایش معین، گرایش کمونیسم کارگری، در مورد کار حزب در کردستان و دورنمای کومه له بطور اخص است. طی این دوره مباحثات بسیاری از رفقای حزبی در سطوح مختلف در دفاع از تزه‌های مطرح شده در نوشته‌های فوق و در دفاع از مواضع چپ در حزب کمونیست ایران نوشتند و سخنرانی کردند. این مجموعه بنابراین همه ادبیاتی را شامل نمیشود که در راستای این مباحث مطرح شدند. آنچه دلیل انتخاب این نوشته‌ها برای این مجموعه است اینست که اولاً، این اسناد خود نقش تعیین‌کننده و محوری در طول این دوره داشته‌اند و کمابیش کل قطب‌بندی در درون حزب حول برخورد به این نوشته‌ها شکل گرفت. ثانیاً، این اسناد بعنوان دیدگاه‌های یک کانون معین در درون حزب، که ناشر این مجموعه است، ارائه شد. و بالاخره خود این اسناد به بهترین وجه خواننده را در جریان نکات مورد بحث و مراحلی که کشمکش‌های درون حزبی طی کرد قرار میدهد.

قصد ما از انتشار این اسناد معرفی بیشتر نظرات و سیاست‌های گرایش سوسیالیستی کارگری در حزب است. این اسناد اگر چه اساساً به مبارزه حزب در کردستان میپردازند، با اینحال مستقیم و یا غیرمستقیم تصویر روشن‌تری از متد و نگرش ما، تبیین ما از کمونیسم کارگری، شیوه برخورد ما به حزب کمونیست و

پلاتفرم عملی ما در کردستان بدست میدهند.

این مجموعه شامل سه متن است که در مقاطع مختلف توسط منصور حکمت نوشته شده است و در عین حال مبین نظرات جمعی بود که بعداً کانون کمونیسم کارگری نام گرفت. در ابتدای هر یک از این سه نوشته توضیحاتی را که در زمان انتشار آنها در درون حزب ضمیمه آن بوده است آورده ایم و لذا نیازی به توضیح بیشتر در این مقدمه نیست.

منصور حکمت،

رضا مقدم،

ایرج آذرین،

گورش مدرسی

اول اردیبهشت ۱۳۶۸

نوشته اول :

کمونیسم کارگری

و فعالیت حزب در کردستان

توضیحی درباره این نوشته

نوشته ای که میخوانید از سه بخش اصلی، یا سه مقاله مرتبط باهم، تشکیل شده است. این جزوه بعنوان ماحصل سمینار دوم از سلسله سمینارهای کمونیسم کارگری که دستور آن را فعالیت حزب در کردستان تشکیل میداد در اختیار رفقای حزب کمونیست ایران قرار میگیرد. بخش اول این جزوه، تحت عنوان "مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی" بحثی عمومی است که به اختصار روش برخورد ما را در ارزیابی احزاب سیاسی بطور کلی و حزب کمونیست ایران بطور اخص تشریح میکند. این بخش کمابیش همان مضامینی را در برمیگیرد که بعنوان مقدمه به بحث دورنمای حزب در کردستان در سمینار فوق الذکر مطرح شد. بخش دوم، تحت عنوان "حزب کمونیست، کومه له و کمونیسم کارگری" ارزیابی فشرده ای از حزب کمونیست، روند شکل گیری آن و گرایشات درونی آن بدست میدهد. نکات اصلی در این مبحث قبلا چه در سمینارهای کمونیسم کارگری و چه در پلنوم ها و جلسات رسمی حزبی مطرح شده اند. این متن برای تکمیل این جزوه و برای گنجانیدن بخشهایی از سمینار دوم از نو نوشته شده است. بخش سوم، "آینده کومه له و دورنمای فعالیت ما در کردستان" با تغییر یکی دو جمله عین متنی است که در تاریخ ۶۸/۳/۵ در اختیار شرکت کنندگان در سمینار دوم کمونیسم کارگری قرار داده شد. خود آن نوشته مبتنی بود بر صحبت های رفیق منصور حکمت در پلنوم چهاردهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در بهمن ماه ۱۳۶۷ و سخنرانی وی در جلسه مشترک ک.م. حزب و ک.م. کومه له پس از پایان پلنوم چهاردهم.

با این نوشته ما وظیفه خود را در توضیح و تشریح نظرات اثباتی مان در مورد فعالیت حزب در کردستان انجام شده تلقی میکنیم. این نوشته بعلاوه اسناد و قطعنامه‌های حزبی که بر مبنای همین نظرات در طول سالهای گذشته چه بطور علنی و چه در سطح درون حزبی تنظیم شده و به تصویب رسیده است، بنظر ما برای اینکه هر رفیق حزبی تحلیل ما و آلترناتیوهای عملی ما در قبال مسائل حزب در کردستان و نیز موارد اختلاف ما با سایر خطوط در حزب را به روشنی بداند کافی است. بنابراین نوشتن مطالب درونی دیگر و یا پلمیک با اظهارنظرهای شفاهی ای که در مورد مباحثات ما میشود را ضروری نمیدانیم. قصد ما ترویج این نظرات نیست بلکه قرار دادن آنها بعنوان یک دیدگاه معین در پیشروی کل تشکیلات است. بسط بیشتر مباحثات کمونیسم کارگری و استنتاج عملی از آن درباره عرصه‌های فعالیت حزب کاری است که ما از طریق انتشار مقالات، سمینارها، و ارائه قرارها و قطعنامه‌های لازم و غیره دنبال خواهیم کرد.

مطالعه این جزوه میتواند تصویر روشنی از نقطه نظرات ما در ارزیابی حزب کمونیست و کومه له و دورنمای فعالیت ما در کردستان بدست بدهد. همچنین امیدواریم رفقا با مطالعه این نوشته‌ها شناخت بهتری از حرکتی که پس از کنگره سوم برای پیشبرد مباحثات کمونیسم کارگری آغاز کرده ایم بدست بیاورند. هرسه بخش این جزوه توسط رفیق منصور حکمت نوشته شده، اما نظرات جمعی هر سه ما را بیان میکنند.

ایرج آذرین، منصور حکمت، رضا مقدم

اول مرداد ۱۳۶۸

۱ - مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومه له و کردستان بشویم، ترجیح میدهم ابتدا قدری به سمینار قبل و موضوعات تحلیلی تر و تئوریک تری که آنجا مطرح کردم برگردم (۱). بطور مشخص میخواهم اینجا در مورد احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی و با طبقات حرف بزنم. من اینجا به این تبیین مقدماتی احتیاج دارم زیرا در طول این بحث میخواهم به چند مساله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومه له. از خود بپرسیم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟ وقتی ما از "دورنمای کار ما در کردستان" حرف میزنیم، باید این را روشن کنیم که منظور ما دورنمای کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره. تا آنجا که به بحث ما درباره کومه له مربوط میشود، همانطور که بعدا به آن مفصلا بر میگردم، کومه له یک جزء تفکیک ناپذیر از یک تاریخ وسیعتر است. کومه له تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که بود و نبودش مستقیما تاثیر مهمی بر جهان پیرامونش نگذارد. کومه له سازمانی است که تاریخا در دل جامعه جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد.

بنابراین بحث ارزیابی کومه له، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه ایندو با هم.

ثانیا باید این مقدمه تحلیلی تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مساله ملی و طبقاتی در کردستان صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل متدولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب میبینم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان میدهد که این گرایشات در درون حزب را بشناسانم و بگویم که متد برخورد هر یک از آنها به کار ما در کردستان و به کومه له چیست و اختلافات این گرایشها به چه اشکالی بروز میکنند.

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در سمینار قبل گفتم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هر کس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهائی نیست که صرفا بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن حرکت میکنند. در سمینار قبل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح میدهد. بحث مارکس اینست که انسانها

در تلاش ناگزیرشان برای بقاء مادی خود و برای باز تولید خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیشفرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم بسر میبرند که حول مساله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه "حکمتی" تبعیت میکند. مارکس سرنخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پیدا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تغییر جامعه و روند تاریخ نقب نمیزند. مارکس گام به گام لایه‌ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و باز تولید گام به گام بحث خود را کنکرت‌تر میکند تا به نقش پراتیک و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح مشخص‌تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاعش معین میکند و توضیح میدهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی‌ای تبعیت میکند، اما بهرحال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل در میآورد. در جلسه قبل گفتم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و بعبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مبنا قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتاً چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیشبرنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده آلیزه شده ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن میگویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دائما میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قرار گرفته اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقفه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار میگیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم دگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگوئی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد.

اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مساله اینست که این تضادهای زیربنائی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را در یک کشمکش های روبنائی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنائی حل و فصل میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت طیفی از کشمکش ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش ها در این سطح روبنائی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنائی ای که با جدال خود به جلو میبرند محدود است. بعنوان مثال،

بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوازی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیاز اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لخت و عریان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله کشمکش‌ها در سطح روبنائی‌تر و با پیدایش جنبشهای با هدفهای محدود و ویژه رخ میدهد. انقلاب مشروطیت میشود، صحبت از مدرن شدن تعلیم و تربیت و آموزش زنان میشود، از نقش مطبوعات و آزادی آنها صحبت میشود، از محدودیت حقوق سلطنت حرف زده میشود، ناسیونالیسم تقویت میشود و نیاز به ساختن یک هویت ملی برای ایران به جلو رانده میشود، رضا شاهی پیدا میشود، صنعت و مدرنیزاسیون اداری و تمرکز قدرت دولتی به یک امر تبدیل میشود، جنبش ملی شدن صنعت نفت پا میگیرد، مصدق و مصدقیسم پیدا میشود که آرمان استقلال سیاسی و حق حاکمیت ملی بورژوازی ایران را به جلو میراند، اصلاحات ارضی مطرح میشود، علیه وابستگی به امپریالیسم و دولت عروسکی پرچم بلند میشود. اینها هر یک آرمانهای انسانهای زیاد و امر سیاسی و مبارزاتی آنها بوده است. هر یک از اینها نمودار وجود جدالهای متعدد سیاسی و فکری و اقتصادی در میان بخشهای مختلف جامعه است. انسانها در این جنبشها و در این سنتهای مبارزاتی و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکت‌شان در اینها تکلیف کل بورژوازی شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به این شیوه به تاریخ ایران نگاه بکنید، آنوقت از انقلاب مشروطیت تا جمهوری اسلامی یک روند مرکب اما جهت دار و دارای قانونمندی را به شما نشان میدهد. عروج بورژوازی ایران از درون نظام کهنه، و سپس رودرروئی آن با آنتی‌تز خودش، تبدیل سرمایه داری به نظام کهنه ای که

اکنون خود مورد اعتراض است، چکیده این تحولات متنوع و درونمایه مکاتب و جنبشها و سنتهای مبارزاتی و شخصیت‌های سیاسی مختلفی است که در تمام طول ایندوره پیدا شده اند و نقش بازی کرده اند و به مصاف هم رفته اند. در این پروسه احزاب متعدد ساخته شده، نبردها شده، قلم‌ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هر کدام از اینها گوشه ای از یک تاریخ عینی و مادی را جلو برده است که حکمت و قانون اساسی آن در زیربنای جامعه و جدال طبقات اصلی آن قابل مشاهده است.

احزاب سیاسی در این سطح از بحث و در این سطح از واقعیت وارد میشوند. احزاب سیاسی اشکال گردآمدن انسانها و شرکت‌شان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنایی است. و مستقل از اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاب کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملاً دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو میرانند میتوان درباره آنها حکم داد. بعبارت دیگر پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دسته‌بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یا خیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماماً باید با این متد قضاوت شود. کومه له و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش‌های بنیادی در جامعه هم به یکی منحصر نیست. در هر جامعه همواره نشانه‌هایی از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه‌هایی از آینده و بقایایی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. بعلاوه، در متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخشهای مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنید. این جدالهای اساسی و تمام سایه و روشن‌های درونی آن سرچشمه سنتهای سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنتها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تاکیدات، کدام اولویت‌ها و کدام افق‌ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، با سنت ناسیونالیسم که آنهم احزاب متعدد داشته و دارد، هر دو گرایشات و سنتهای سیاسی یک طبقه اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روینائی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش‌های اجتماعی شده اند و کشمکش‌های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. بعبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایشات و

سنتهای مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنتها و گرایشات احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود میآیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنتها و یا تلفیقی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایشات اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند پیشاروی کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جامعه تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش‌های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که انسانها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی‌شان و اختلاف در منافع پایه ای طبقاتی‌شان را به اختلافات سیاسی بر سر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود میآورند. احزاب سیاسی از شکافهای طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه ظرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رودرروئی لخت و عریان و غیرمتعین طبقات جلو میرود و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنتهای مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا میکنند، یعنی بتوانند فشار

عمومی و پایه ای مطالبات و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی اند. احزاب دخیل در تاریخ هر دوره اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عینا نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه اند. جنبش سیاسی طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و حزبی که رهبری اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق‌های محدود جلو رفته است.

بهرحال میخواهم این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته ایم وجود دارد. از دل کدام سنتهای اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده ایم. معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهیم و چه رابطه عملی ای با طبقه کارگر در صحنه پراتیک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبمان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جوابی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود ببالد یا نه، باشد. من میخواهم تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومه له که موضوع بحث امروز است، بدهم. نمیخواهم خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکنونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هر یک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی ای داریم. بدون این صحبتی از یک درک درست و مارکسیستی از "چه باید کرد" مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند در میان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتم از سایر حرکت‌های حزبی در جامعه متمایز میکند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث‌های پس از کنگره دوم یا مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار می‌برم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بیانیه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنت‌های مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمی‌کند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند:

کمونیست‌ها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منافع‌ی جدا از منافع پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور شکل دادن و قالب‌زدن به جنبش پرولتاریائی نساخته‌اند. کمونیست‌ها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر متمایزند که: ۱- در مبارزه کشوری پرولترهای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته می‌کنند و به پیش می‌رانند. ۲- در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش‌اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست‌ها پیشروترین و مصمم‌ترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق می‌دهد، و از سوی دیگر، از نظر تئوریک، آنها این امتیاز را

بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسیر پیشروی، شرایط و حاصل نهائی کل جنبش پرولتاریائی را بدرستی می‌شناسند.

بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمانهای کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند نگرش خود را به کل طبقه تسری بدهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ابداء "ویژه" نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خود بیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقاطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی‌ای بیار نیآورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده ایم. اما بعنوان یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هر چند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت "سوق دادن سایرین به جلو"

نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.

* * *

قبل از پایان این بخش میخواهم با سایر نگرشها در حزب در زمینه ارزیابی از کومه له حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومه له زیاد صحبت کرده ام. تصویر من همین چیزی است که گفتم. من به یک تاریخ واقعی و اپژکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قائلم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومه له نگاه بکنم. همین متد مرزبندی ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومه له با سایر برخوردهائی که در این حزب هست بوجود میآورد. اولین شیوه ای که میخواهم مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومه له برای مبارزه کارگران را درک نمیکند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر احساسند و یا چنان تصویر ایده آلیزه شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومه له گره خورده است. شخصا بارها جواب این ایراد را که "کومه له سازمانی دهقانی است"، "ناسیونالیست است" و غیره به این و آن داده ام. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجربیدی درباره کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکند و چون کومه له را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمیبیند و چون تصویری از جدال گرایشات در حزب ما ندارد، کلا ارزش و پتانسیل تاریخی کومه له و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود.

دیدگاه دیگر کاملاً عکس این است. کومه له را میبیند و تاریخ را نمیبیند. "کومه له هست پس من هستم". در این شیوه برخورد کومه له بعنوان یک سازمان ایده آلیزه میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمتش را از خودش میگیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزشها و معیارهاست. گفتم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکشهای اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاب کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را محو نمیکند. برعکس خود نشاندهنده اینست که سنت سیاسی ای که این تشکیلات را بوجود آورده مفروض گرفته میشود و تقدیس میگردد. یک تشکیلات ابزار پیشبرد سیاست طبقاتی معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود رامبدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدس تشکیلات فقط یعنی تمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات، یعنی پذیرش و مفروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجودتشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر دقت کنیم این تقدس موجودیت تشکیلاتی و گسستن از هر نوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات، خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومه

له نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف میبینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها با قرار دادن خود در موضع کسی که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاههایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومه له و دورنمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگیرد. من آن جریانی که قید کومه له را میزند و برایش شانه بالا میاندازد را جریانی به غایت روشنفکرانه میدانم که نه از جدال اجتماعی واقعی چیزی فهمیده و نه از مارکسیسم و از تئوری کمونیسم شناختی دارد. کسانی که از موضع به اصطلاح کارگری ارزش کومه له را منکر میشوند، (و از این قماش داشته ایم)، نمیفهمند که مکانیسم جلو رفتن امر کارگران در جهان مادی چیست. نمیتوان نیروی واقعی پیشبرنده تاریخ جاری کارگری را قلم گرفت و تا وقتی سازمانی مطابق الگوی از پیشی بوجود نیامده یکجائی منتظر شد. تاریخ واقعی طبقه کارگر در کردستان و آن کشمکش اساسی که امروز کارگر کرد را در برابر سرمایه و بورژوازی قرار داده است از طریق کومه له پیش میرود. تکامل مبارزه کارگری در کردستان امروز، پیشروی و یا درجاذدن آن، به عملکرد کومه له گره خورده است. در قبال دیدگاه دیگر میگوییم کومه له به اعتبار این کشمکش اجتماعی بیرونی ارزش پیدا میکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاریخ جهان زیاد بوده است. سوال اصلی اینست که این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه ای دارد. این سوال نظری من نیست، سوال عملی کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمانهای سیاسی، بلکه مقولات بسیار کلی تر و تجربیدی تر هم، مانند خلاقیت هنری، اخلاقیات، انساندوستی و غیره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعی واقعی فی النفسه قابل ارزیابی نیستند. درباره تمام اینها فقط میتوان از

موضع کسی که در یک مبارزه اجتماعی و عینی دخیل و جانبدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزیابی ما از کومه له باید نقش آن و رابطه مادی آن با جنبش ضد سرمایه داری کارگر و دقایق و لحظات این جنبش باشد، و نه فاکتورهای کمی و کیفی خود این سازمان، اینکه چند سال سابقه دارد، چه شدایدی را تحمل کرده است، از چه انسانهای فداکار و با شهامتی تشکیل شده، از کدام تشکیلات دیگر بزرگتر است و غیره. از موضع تاریخ واقعی و اجتماعی مبارزه طبقات میتوان قضاوت کرد که این سازمان، با همین خواص داخلی اش، در چه دوره‌هایی به این نبرد بیرونی نزدیکتر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سیاسی اش را برای کارگر حفظ بکند و یا واقعا تحقق ببخشد چه باید بکند، سیاستی که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتیکی که انجام میدهد تا چه حد به این امر خدمت میکند. این برعهده هر تشکیلاتی است که خود را دائما با این شاخص محک بزند. این برعهده هر سازمان کمونیستی است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به این کشمکش اجتماعی بیرون خود و به امر کارگر در این کشمکش مربوط و مربوط‌تر میکند.

خلاصه میکنم. کمونیسم کارگری آن دیدگاهی در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه میکند. ما این را فرض میگیریم که حزبی که نام خود را کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخا حزب ما، و کومه له بعنوان پدید مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تغییرات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد.

کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود نیرویی برای تحقق هرچه سریعتر و جامع تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد احزابی است که دیگر مستقیماً از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

۲- حزب کمونیست، کومه له و

کمونیسم کارگری

یک ارزیابی فشرده

در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومه له بعنوان بخشی از این حزب هم همین متد را باید بکار برد. باید از زاویه مبارزه طبقات اجتماعی و سنتهای اعتراض سیاسی طبقات به این تشکیلات نگاه کرد. باید پرسید حزب از چه کشمکش اجتماعی مایه گرفته است، از درون کدام سنت یا سنتهای سیاسی بیرون آمده، چه رابطه پراتیکی با طبقه کارگر پیدا کرده و کدام افق را جلوی آن میگذارد و بالاخره باید روشن کنیم که جهت حرکت این حزب چیست. پاسخ این سوالات را باید بر مبنای ارزیابی‌های عینی و تاریخی داد و نه بر مبنای تعلق خاطر و ایمان ایدئولوژیک. به صرف اینکه حزبی خود را مارکسیست میدانند و از منافع طبقه کارگر حرف میزنند فوراً نمیتوان آن را حزبی پرولتاریائی و رهبر طبقه کارگر تعریف کرد. ایدئولوژی و پراتیک سازمانی حزب ما در تعیین جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش نقش دارد، اما این یک رابطه اتوماتیک نیست. حزب کمونیست ایران را هم نباید، مانند هر جریان دیگر، بر مبنای آنچه که اعتقاد دارد و آنچه که درباره خود میگوید قضاوت کرد. باید در موضع طبقه ایستاد و با بینشی مادی به این حزب نگاه کرد و جایگاه آن و روند حرکت آن را شناخت.

من نظرم را درباره ماهیت و جایگاه حزب کمونیست ایران بدفعات تشریح کرده ام و این نظرات حتی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریات ما چاپ شده. بنظر من حزب ما در یک موقعیت انتقالی است. از گوشه خاصی در جامعه پیدا شده و به سمت جای دیگری حرکت میکند. علت این خصلت انتقالی اینست که حزب ما ساخته تنها یک گرایش اجتماعی و یک سنت مبارزاتی نیست. حزب ما چند بنی است. جدال میان این گرایشات و این سنتها که تا پیش از تشکیل حزب در چهارچوب وسیعتر اجتماعی ادامه داشت، امروز تا حدود زیادی به درون حزب ما رانده شده است. بخشی از مبارزه و کشمکش سنتهای سیاسی در جامعه ایران امروز جزء تاریخ درونی حزب ما شده. این گرایشات کاملا ملموس و قابل شناخت هستند و نیازی به حدس و گمان درباره آنها نیست.

حزب ما در درون یک سنت ضد پوپولیستی ساخته شد. سنتی که ما به آن مارکسیسم انقلابی ایران نام داده بودیم. اما این سنت ضد پوپولیستی، بخصوص آنجا که خود را در اشکال سازمانی شکل داده بود، فی الحال حاصل تلاقی دو سنت مبارزاتی اصلی در درون سوسیالیسم ایران بود. انقلاب ۵۷ سوسیالیسم کارگری در ایران را فعال کرد، مارکسیسم فضا و فرجه ای برای رشد پیدا کرد. در بیرون سازمانهای سیاسی چپ رادیکال جنبش کارگری با شوراهای و مبارزه برای کنترل کارگری، با جنبش بیکاران و با اعتراضات روزمره برای گسترش اقتدار و حقوق کارگران وسیعا فعال شده بود. در درون چپ رادیکال ایران انتقاد مارکسیستی به بستر اصلی و پوپولیستی این چپ بالا گرفت. این جریان انتقادی ارتباط عملی و تشکیلاتی ویژه ای با تحرک مستقیم کارگری نداشت. اما منعکس کننده این

فشار اجتماعی و به یک معنا نماینده آن در درون چپ رادیکال ایران بود. حاصل این تلاقی، برآیند این فشار اجتماعی و بیشکل سوسیالیسم کارگری و این انتقاد مارکسیستی به پوپولیسم و پایه‌های سیاسی و برنامه‌ای چپ رادیکال ایران، قطب‌بندی شدن سریع چپ ایران و پیدایش یک جناح رادیکال و ضد پوپولیست در درون آن بود که سرعت در تمام جریان‌های اصلی این چپ به سازمانها و فراکسیون‌های "مارکسیست انقلابی" شکل داد. این مارکسیسم انقلابی جریان حزبی و سازمانی سوسیالیسم کارگری ایران نبود، بلکه از نظر اجتماعی انتهای رادیکال چپ ایران بود، چپ‌ترین جناح آن بود. جناحی بود که برای نخستین بار در تاریخ دوره اخیر موجودیت چپ ایران پرچم نظریات و سیاستهای کارگری را در تقابل با طبقات دیگر و احزاب سیاسی که با تبیین‌های خلقی فشار طبقات دیگر را منعکس میکردند، برافراشت. جریان مارکسیسم انقلابی در تقابل با تمام روایات خرده بورژوازی و بورژوازی از مارکسیسم، مدافع ارتدکسی مارکسیسم و تفسیر لنینی از تئوری مارکس بود. اما این جریان همچنان ایستگاه آخر رادیکالیزه شدن چپ رادیکال ایران بود. حوزه اجتماعی فعالیت این جریان همان بود. این جریان نیز نه از محیط اعتراض کارگری مایه گرفته بود و نه درارتباط ویژه‌ای با آن قرار داشت. اولویت‌ها و مشغله‌های این جریان نیز همچنان کمابیش در چهارچوب غیرکارگری محدود بود. انقلاب ایران، یعنی آن رویدادی که کل جامعه را تحت تاثیر قرار داده بود، و شیوه برخورد به معضلات این انقلاب محور اصلی تفکر سیاسی این جریان بود. ماتریال انسانی و سنتهای مبارزه عملی این جریان نیز اساسا از همان چپ رادیکال و غیرکارگری ایران اخذ شده بود. نکته‌ای که بهر حال اینجا باید تاکید کنم این است که به این ترتیب "مارکسیسم انقلابی ایران" خود یک چهارچوب موقت فکری و سیاسی برای دو سنت مبارزاتی متفاوت بود. سوسیالیسم

کارگری و رادیکالیسم چپ غیرکارگری ایران. شکافهای میان این دو سنت تا مقطع طرح مباحثات کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست هنوز مشهود نشده بود و برای فعالین ای جریان ملموس و قابل درک نبود. به این بحث پس از توضیح پایه‌های اجتماعی کومه له و تشکیل حزب برمیگردم.

با کومه له عوامل دیگری نیز وارد این تصویر میشود. قبل از انقلاب ۵۷ کومه له سازمانی در چهارچوب چپ رادیکال ایران بطور کلی است و قطب بندی‌های درونی این چپ و اوضاع بین المللی کمونیسم زمان خود را منعکس میکند. به اعتقاد من، تا این مقطع جامعه کردستان و ویژگی‌های آن هنوز خصلت ویژه کردستانی به کومه له نبخشیده است. کومه له سازمانی سیاسی کار و معتقد به کار توده ای است و به این اعتبار یک پای صفتبندی‌های درونی کل چپ ایران در قبال مشی چریکی است. تحت تاثیر مائوئیسم است و به این عنوان گوشه ای از کل قطب بندی کمونیسم زمان خود در سطح جهانی است. علیرغم اینکه فعالین اصلی آن در کانون‌های سیاسی در کردستان بار آمده اند و لذا بیش از سایر بخشهای چپ ایران نسبت به معضلات جامعه کردستان و ستم ملی حساس و مطلعند، افق ویژه کردستانی ای را جلوی خود نمیگذارند و سازماندهی خاص کردستانی را دنبال نمیکنند. فعالین و رهبران این جریان در زندانها، مانند سایر زندانیان چپ، عناصر و کادرهای جنبش کمونیستی ایران بطور کلی شناخته میشوند.

انقلاب ۵۷ این وضعیت را دگرگون میکند. تحرک عمومی توده ای در ایران این جریان را بطور وسیع و علنی به میدان میکشد. اعتقاد به کار توده ای و آشنائی فعالین این جریان با نیازها و مسائل زحمتکشان کرد آن را از یک امتیاز اولیه

نسبت به سایر بخشهای چپ ایران برخوردار میسازد و حتی قبل از قیام و شکل گرفتن جمهوری اسلامی، کومه له رابطه پراتیک جدی تری با جامعه کردستان و اعتراض توده ای در این منطقه پیدا میکند. این تاثیری دوگانه داشت: از یکسو کومه له در قیاس با کل چپ ایران از رابطه نزدیکتری با توده ها برخوردار میشود و از سوی دیگر، کردستانی تر میشود و از چپ ایران فاصله میگیرد. با پیدایش جمهوری اسلامی و آغاز سرکوب کردستان، و همچنین با مشروعیت پیدا کردن رژیم اسلامی در کل کشور، مساله ملی در کردستان پایه جدیدی برای مقاومت و ادامه مبارزه در کردستان بوجود میآورد. مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان سرچشمه یک سنت مبارزاتی و اعتراضی ویژه کومه له را بشدت تحت تاثیر قرار میدهد و چهارچوب سیاسی و فکری ویژه ای را به آن تحمیل میکند.

همینجا لازم است قدری درباره مساله ملی صحبت کنم تا بتوانم آن نحوه ویژه ای که این مساله بر کومه له و سپس بر حزب کمونیست ایران تاثیر میگذارد را توضیح بدهم. بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیربنای اقتصادی جامعه است. عصر ما مدتهاست که عصر انقلاب کارگری است. مدتهاست که رهائی ملی فی نفسه مبین گذار به هیچ حلقه بالاتری در تکامل مناسبات تولیدی و در بهبود اوضاع توده مردم نیست. در دوران استقلال مستعمرات این حکم صادق نیست. در این دوره مبارزه ملی یک پیش شرط بنیادی تکامل سرمایه دارانه جامعه است. برای دهها کشور در آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی مبارزه ملی یک امر واقعی و تلاشی برای رفع موانع واقعی رشد سرمایه داری بود. در دوره ما چنین نیست. اما این ابدا به معنی مادی نبودن

مساله ملی و بی‌ربطی تاریخی آن نیست. ستم ملی شکلی از ستم است که هنوز بر بخشهای وسیعی از مردم جهان اعمال میشود. این یک درد واقعی است که لذا همراه خود مقاومت علیه آن و مبارزه علیه آن را ببار میآورد و این مبارزه و مقاومت ذهنیت و عمل سیاسی توده‌های وسیعی از کارگران و زحمتکشان را شکل میدهد. ستم ملی ناسیونالیسم و مبارزه ناسیونالیستی را بوجود میآورد و زنده نگه میدارد. از میان رفتن زمینه‌های اقتصادی مساله ملی خود بخود نه ستم ملی را از بین میبرد و نه ناسیونالیسم را، بعنوان پاسخ بورژوازی به این مساله و بعنوان سنت سیاسی اعتراض علیه ستم ملی، از صحنه محو میکند. مساله ملی بهرحال باید با رفع ستم ملی پاسخ بگیرد، حال چه با وحدت ملتهای مختلف با حقوق و امکانات برابر در یک چهارچوب کشوری وسیع و چه با استقلال و کسب حق حاکمیت ملت فرودست.

مساله ملی و مبارزه ملی در کردستان یک امر واقعی بود. اما اینکه این مساله صدر مسائل جامعه کردستان رانده شد و احزاب سیاسی اصلی در کردستان را حول خود فعال کرد از اینرو بود که مساله ملی، در شرایطی که بنظر میرسید انقلاب ۵۷ عملاً توسط ضد انقلاب اسلامی از ریل خارج شده و یا سرکوب شده است، چهارچوبی برای تداوم اعتراض سیاسی فراهم میکرد. برای بورژوازی کرد از نظر برنامه ای مساله ملی کل پلاتفرمش بود و از نظر سیاسی امکانی بود برای ادامه چک و چانه زدن و امتیاز گرفتن از دولت مرکزی که با آغاز زوال حکومت شاه ممکن شده بود. برای کومه له و برای زحمتکشان این سنگری برای ادامه فعالیت گسترده سیاسی بود، چهارچوبی، ولو بسیار محدودتر، برای ادامه مبارزه ای که رفع ستم ملی تنها یک جزء آن بود. بهرحال به پیش رانده شدن

مساله ملی گواه زنده شدن و فعال شدن ناسیونالیسم کرد و مسلط شدن افق مبارزاتی و مطالبات آن در کل جامعه بود.

به این ترتیب ناسیونالیسم در سرنوشت کومه له نیز شریک شد. جناح چپ این ناسیونالیسم در صحنه مبارزه حزبی نیروئی مناسبتر از کومه له نمیدید و لذا بعنوان یک پایه دوم، و بعنوان نیروئی که قدرت بسیج وسیع و اجتماعی در خود میدید، به این جریان ملحق شد. ناسیونالیسم در درون کومه له هیچگاه پرچم مستقلى بلند نکرد. وجود این سنت در درون کومه له اساسا خود را در انتقاد ضعيف کومه له به ناسیونالیسم به مثابه یک سنت و یک گرایش سیاسی، اخذ روشهای عملی فعالیت از این جریان، درجه ای از برحق دانستن و مترقی شمردن ناسیونالیسم کرد در کل صفوف تشکیلات، و نظایر آن نشان میداد. از نظر فکری نیروی ناسیونالیسم در کومه له، درست مانند چپ سراسری، در پس خلق گرائی پنهان شد. کردایتی کردن، سازش با باورهای مذهبی، بی اعتنائی به مساله برابری زن، بالا گرفتن کیش اسلحه و تحقیر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی، و امثالهم، که توسط حزب دموکرات بعنوان مضمون سیاسی ناسیونالیسم کرد صریحا تئوریزه میشد، در کومه له تحت پوشش احترام به اعتقادات توده ها و ملزومات کار توده ای توجیه میشد.

کنگره دوم کومه له (۲) تعرض جدی سوسیالیسم رادیکال به پوپولیسم بود. با عقب نشینی پوپولیسم چتر استتار از روی ناسیونالیسم کرد نیز برداشته شد و در طول دوره های بعد مبارزه ضد پوپولیستی مضمون انتقادی ضد ناسیونالیستی صریحی بخود گرفت. ناسیونالیسم نیز در این دوره عقب نشست. حاضر شد وجودش

در کومه له و سهمش در گسترش فعالیت آن رسماً انکار شود. اما همچنان بعنوان یکی از گرایش‌های اجتماعی و یکی از سنت‌های مبارزاتی موجود در کومه له به بقاء خود ادامه داد و تا همین امروز از نبرد چریکی خود در درون حزب ما علیه پیشروی‌های گرایش‌های دیگر دست برنداشته است.

کنگره دوم کومه له به راستی کنگره مارکسیسم انقلابی بود. همان چهارچوب موقت همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ ایران در کومه له نیز به فلسفه موجودیت تشکیلات تبدیل شد. به چند عامل باید اینجا توجه کرد. قبل از کنگره دوم، کومه له از نظر تئوریک به جناح راست چپ ایران تعلق داشت. خوشبختانه تئوری نقش زیادی در پراتیک کومه له نداشت. این راست‌روی تئوریک تحت الشعاع یک پراتیک چپ در عرصه سیاسی که رابطه نزدیک کومه له با زحمتکشان و منافع آنها را بیان میکرد قرار داشت. اما در هر حال چپ ایران که کومه له را از بیرون و بعنوان یک خط مشاهده میکرد آن را در قطب راست خود قرار میداد. بخش زیادی از مقاومت پوپولیسم در برابر مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری مدیون این بود که به زعم آنها یک سازمان معتقد به تز "نیمه فئودال و نیمه مستعمره" قدرتمند و با نفوذ در میان زحمتکشان در کردستان وجود دارد. مائوئیسم ظاهراً، علی‌رغم ورشکستگی بین‌المللی‌اش، در کردستان هنوز نمونه‌های موفق بدست میداد، تز محوری بودن روستاها داشت صحت خود را ثابت میکرد. وقایعی نظیر رابطه گنگ کومه له با شیخ عزالدین حسینی (که برای جناح راست پوپولیسم نمونه مذهب مترقی بود) و دفاع کومه له (با هر تبصره‌ای) از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری نیز دست این جریان را تقویت میکرد. کنگره دوم این را خاتمه داد. زیر پای کل

پوپولیسیم در مقیاس سراسری با کنگره دوم کومه له جارو شد. پیروزی مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری بدون این کنگره قطعاً امری به مراتب دشوارتر میشد. اما، در عین حال کومه له با کنگره دوم اساساً تنها بارزترین اشکال وجودی پوپولیسیم را هدف حمله قرار داد. بخش زیادی از به چپ چرخیدن کومه له و تقویت مارکسیسم انقلابی در کومه له به دوران پس از کنفرانس ششم (۳) تا کنگره مؤسس حزب (۴) و حتی پس از آن برمیگردد. عبارت دیگر، کومه له بدواً از بالا، در سطح رهبری خود به پوپولیسیم تعرض کرد. تعمیق مضمونی این نگرش در خود این رهبری، گسترش آن در بدنه تشکیلاتی کومه له و عقب‌اندن سنتهای دیگر در کل جریان اجتماعی ای که کومه له نام داشت در طی مراحل بعدی صورت گرفت. برخلاف ناسیونالیسم که همچنان در اشکال متفاوتی به بقاء خود ادامه داد، پوپولیسیم نهایتاً واقعا مضمحل و منحل شد. این تقدیر سراسری این جریان نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهانی بود.

قبل از اینکه به تشکیل حزب برسیم هنوز باید یک فاکتور دیگر را وارد تصویر کنیم. در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست (۵) مارکسیسم انقلابی بعنوان یک چهارچوب همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ترک خورد. ما طبعاً به اهمیت این واقعه به روشنی که امروز از آن صحبت میکنم واقف نبودیم. اما، با هر برداشتی که آنروز داشتیم، محور کنگره اتحاد مبارزان فراتر رفتن از سیاست و برنامه (که پرچم پیروزی مارکسیسم انقلابی بود)، و طرح مساله پراتیک اجتماعی یک سازمان کمونیستی بود. اینجا دیگر بحث طبقه کارگر بعنوان شاخصی در تعریف یک سازمان بعنوان سازمان کمونیستی مطرح شد. این کنگره بحث خود را تحت نام سبک کار کمونیستی فرموله کرد. اما همانجا

گفت که این امری فنی و تشکیلاتی نیست و تماما به این مربوط میشود که سازمان کمونیستی موضوع کار خود را چه بخشی از جامعه قرار داده است و در درون این بخش چه انقلاب و چه آرمانی را سازمان میدهد. امروز اگر بخواهم تصویری از اتفاقی که در این کنگره افتاد بدهم میگویم در این کنگره سوسیالیسم کارگری به چپ رادیکال اعلام کرد که کافی نیست سیاست و برنامه ات کمونیستی باشد. باید بیائی و اینجا در درون طبقه و برای انقلاب کارگری پراتیک کنی. بنظر من سوسیالیسم کارگری از برنامه مشترک تا کنگره موسس این پیشروی را کرد که محدودیت چهارچوب نظری موجود و ضرورت تغییر جریان مارکسیسم انقلابی به یک حرکت کارگری کمونیستی پراتیک را به کل جریانات دخیل در حزب قبولاند. از نقطه نظر این جریان اگر حزب کمونیست ارزش داشت برای این بود که قرار بود ظرفی برای فراتر رفتن از جریان مارکسیسم انقلابی ایران و شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی در درون طبقه کارگر باشد. اما در حالی که مارکسیسم انقلابی بعنوان تابلوی حزب و بعنوان شالوده نظری و سیاسی آن تثبیت شد، کارگری شدن بعنوان یک "جهت گیری و یک اولویت"، بعنوان یک استنتاج منطقی از مارکسیسم انقلابی و مرحله ای در تکامل آن طرح شد.

با کنگره اتحاد مبارزان کمونیست موازنه سیاسی و نظری جدیدی میان گرایشات اجتماعی مختلف در درون جریان حزبی بوجود آمد. حزب کمونیست بر مبنای این چهارچوب جدید که در آن بهرحال ناکافی بودن چهارچوب مارکسیسم انقلابی و ضرورت فراتر رفتن از آن به نفع کارگری شدن و سوسیالیسم کارگری تاکید شده بود، تشکیل شد. اما این موازنه جدید هم بهرحال یک ظرف موقت برای همزیستی و تحرک گرایشات اجتماعی دخیل درحزب بود. هزار و یک نمونه در تمام طول

دوره پس از تشکیل حزب وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه همه این جریان‌ها و سنتها در چهارچوب جدید به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. پس از تشکیل حزب مرحله دوم شکسته شدن قالب مارکسیسم انقلابی توسط سوسیالیسم کارگری آغاز می‌شود. در ایندوره حزب ما شاهد پیدایش ادبیاتی است که ابداً در سنت رسمی تاکنونی اش ریشه نداشت. بحث کار در درون طبقه کارگر، مبانی سازماندهی و آژیتاسیون کارگری، درک مکانیسم‌های "خود سازماندهی" طبقه کارگر، تبیین انقلاب روسیه از زاویه تحول اقتصادی و نقد سرمایه داری دولتی، طرح شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، بیانیه حقوق زحمتکشان در کردستان، و غیره بیش از آنکه از چهارچوب سنت ضد پوپولیستی مایه بگیرد و به مباحثات برنامه‌ای مارکسیسم انقلابی مدیون باشد، استنتاجات مستقیم از آرمان کمونیسم و از وجود اجتماعی کارگر و نیازهای اوست. اینجا دیگر ادبیات سوسیالیسم کارگری را مستقل از چهارچوب رادیکالیزه شدن چپ غیرکارگری ایران و مستقل از سابقه پلیمیک‌های مارکسیسم انقلابی می‌بینیم. سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست، در فضائی که تعهد کنگره موسس به "کارگری شدن" بوجود آورده است، بتدریج خودآگاه می‌شود، دنبال تاریخ مستقل خود در گذشته و دورنمای سازش نکرده خود در آینده می‌گردد. ادبیات خود را بوجود می‌آورد، نقد خودش را تیز میکند و تدقیق میکند و بالاخره یکبار دیگر آخرین قالب همزیستی گرایش‌ها درون حزب را بزیر سوال میکشد.

در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب بحث کارگری شدن و بالاخره کمونیسم کارگری ناگزیر خود را در انتقاد به پراتیک حزب و در انتقاد به موازنه فکری و سیاسی ای که در حزب میان تمایلات و سنتهای مختلف وجود دارد یافته است.

گرایش‌های دیگر در حزب تا این اواخر با این گرایش انتقادی راه آمده‌اند. اما از کنگره دوم حزب و بویژه از کنگره ششم کومه له به بعد کشمکش این سنتها در درون حزب وارد مرحله جدید و تعیین کننده ای میشود که پائینتر از آن صحبت میکنم.

خلاصه کنم. حزب کمونیست ایران یک حزب چند بنی است. سنتهای اجتماعی مختلف درتشکیل این حزب شرکت کرده اند و میکوشند از این حزب به عنوان ابزار حرکت و پیشرفت خود استفاده کنند. اینها عبارتند از ۱- ناسیونالیسم کرد که ضعیف ترین و منکوب شده ترین گرایش در حزب است. این گرایش اساسا در تلقیات و باورهای خودبخودی تشکیلات ما در کردستان، و امروز در خارج کشور، لانه کرده و تنها در مقاطع خطیر و آنهم هنگامی که میان جریانات اصلی در حزب شکاف بروز میکند فعال میشود و سخنگو و پرچمدار موقت پیدا میکند. ۲- رادیکالیسم چپ. این جریان عمیقا ضد پوپولیست است و اساسا در چهارچوب موقعیت ذهنی حزب در قبل از کنگره دوم باقی مانده است. این جریان حاصل نهایت رادیکالیزاسیون چپ انقلابی غیر کارگری ایران است. بنا بر ماهیت خود این جریان یک جریان ناپایدار است و در مقیاس اجتماعی و خارج از حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. این جریان، جریان غالب در حزب کمونیست است و بویژه از نظر پراتیکی به بخش اعظم فعالیت حزب شکل میدهد. ۳- کمونیسم کارگری.

در چند سال اخیر گرایش‌های دیگری نیز با توجه به تکامل چپ ایران بطور کلی در حزب ما رشد کرده است. اینها در حزب کمونیست جای جدی ای ندارند. از جمله اینها میتوان به گرایش‌های روشنفکرانه لیبرالیستی و آکادمیستی اشاره کرد که در

خارج از حزب کمونیست ایران وسیعا در میان چپ پوپولیست سابق اشاعه یافته است و با تحولات امروز در صحنه بین المللی فضا برای انتقاد لیبرالی به مارکسیسم و ابهام تراشی در مورد مارکسیسم و کمونیسم را بازتر حس میکنند. در حزب ما این گرایشات به اشکال پوشیده تر و با ظاهر رادیکال تر گاه و بیگاه بروز میکنند. این جریان که در خارج حزب بصورت انتقاد به چپ رادیکال مطرح میشود، در واقع چیزی جز استنتاجات راست از بن بست رادیکالیسم غیرکارگری نیست.

حزب کمونیست محل تلاقی این گرایشات است. بی افقی گرایشات دیگر و نبود پرچمداران سیاسی و نظری ای که بتوانند در یک مقیاس وسیعتر در جامعه این خطوط را نمایندگی کنند، کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست به یک "خط رسمی" و ظاهرا پذیرفته شده تبدیل نموده است. حتی بیان اینکه این حزب محل تلاقی این گرایشات است مایه رنجش زیادی در درون حزب میشود. اما وجود این گرایشات و تلاقی و کشمکش اینها بروزات بسیار روشنی در حزب ما داشته است. گویاترین شکل بروز این کشمکش روی زمین ماندن و دنبال نشدن و گاه به عکس خود تبدیل شدن سیاستهایی است که از مباحثات رسمی حزب و در واقع از موضع کمونیسم کارگری در حزب استنتاج میشود. در حزب ما رسم است که این شکاف میان آنچه از خط رسمی استنتاج میشود با پراتیکی که عملا صورت میگیرد به حساب "نفهمیدن" بحثها، جانیاقتادن خط و غیره گذاشته شود. واقعیت اینست که گرایشات سیاسی موجود در حزب در برابر این خط بطرق مختلف مقاومت میکنند. مشکل ما معرفتی نیست. بحث بر سر تناسب قوا و نیروی سنتهای سیاسی مختلف در حزب است.

از کنگره دوم حزب تا کنگره سوم

برای دوره ای چهارچوب ضد پوپولیستی و رادیکال-چپ موجود حزب میتوانست کارساز باشد و به مسائل سیاسی و عملی حزب پاسخ بدهد. میتوانست پایه ای برای یک رهبری فعال و گسترش پراتیک حزب باشد. در این دوره مساله شکل دادن به خود حزب و رساندن بخشهای مختلف آن، فعالین و کادرهای آن، به همان حد فکری و سیاسی بود که این دیدگاه طرح میکرد. بعلاوه، و از این مهمتر، این پرچم به اندازه کافی حزب را از پیرامون خودش متمایز میکرد و در رابطه با مسائل عمومی سوسیالیسم ایران هنوز پاسخهایی داشت که بدهد. از نقطه نظر کار برای سوسیالیسم کارگری، طرح بحثهایش در جنبش و تاثیرش به پراتیک حزب، این چهارچوب هنوز جا داشت. اما با روتین شدن فعالیت حزب و سر و سامان گرفتن ساختارهای تشکیلاتی اش از یک طرف و از آن مهمتر با تحولات سریع چپ، چه در ایران و چه در مقیاس بین المللی محدودیتهای موازنه فکری و قالبهای نظری و سیاسی حاکم به حزب نمودار شد. افت کار کمیته مرکزی حزب، پائین آمدن راندمانها، کنار کشیدن تدریجی رفقا از قبول مسئولیتهای کلیدی، غرق شدن در کار تشکیلات داری، غامض شدن اموری مانند انتشار نشریات حزبی، اظهار نظر بموقع درباره رویدادهای مهمی که در سطح جامعه در جریان بود، حفظ سطح تبلیغات حزب، و حتی تامین یک مدیریت موثر بر عرصه های مختلف فعالیت حزب، و غیره ، اینها تنها نمودهایی از محدودیت

چهارچوب سیاسی و نظری ای بود که این رهبری و این حزب را شکل داده بود.

در آستانه کنگره دوم (۶) دیگر از نقطه نظر منافع سوسیالیسم کارگری روشن شده بود که باید از این چهارچوب فراتر رفت. بحثهایی که در کنگره دوم مطرح شد این هدف را داشت. فاصله کنگره دوم تا کنگره سوم برای من دوره تلاش برای تغییر مبانی بنیادی حزب به نفع سوسیالیسم کارگری و به اصطلاح یک بنی کردن حزب تحت پرچم این جریان از طریق توافق و تأیید جمعی و بعنوان خط رسمی حزب بود. تمام بحثهای مربوط به کمونیسم کارگری در این دوره بعنوان "نظرات حزب" بیان شده و تا همین امروز هم همه اینها را بعنوان نظرات حزبشان تأیید میکنند. اما در طی ایندوره برای ما مشخص شد که با این روش بجائی نمیرسیم. گرایش رادیکال چپ در حزب این دیدگاه را هضم میکند و در سیستم فکری خودش و در امتداد پراتیک موجود خودش قرار میدهد. انتقاد بنیادی کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب و به کل چپ بیرون خودش، به نسخه‌هایی برای اصلاح جریان موجود تبدیل میشود. همان کاری که راه کارگر هم با بحثهای کارگری ما میکند، همان کاری که کنگره دوم پیکار با نظرات اتحاد مبارزان کمونیست کرد. قدرت چپ رادیکال غیر کارگری در حزب ما چنان زیاد است و چنان بر تعقل و برداشتهای متعارف رهبران و کادرهای حزب ما سایه انداخته است که ترویج و مبارزه روشنگرانه نمیتواند بطور جدی تکانش بدهد. بحثها پذیرفته میشود، اما رهبر و فعال برای این خط پرورش پیدا نمیکند و پراتیک حزب دگرگون نمیشود. لبه تیز نقد کمونیسم کارگری کند میشود و تحت الشعاع پیوستگی با گذشته، که چیزی جز غلبه سوسیالیسم رادیکال غیرکارگری در حزب نیست، قرار میگیرد. در یک کلمه این جریان در حزب ما با قدرت تمام در برابر این نقد و تمام

استنتاجات عملی که بر آن مترتب است مقاومت میکند. این مقاومت تئوریزه نیست، سخنگوی معین و پلاتنفرم ندارد، اما قوی و مادی است و بویژه خود را در پاسخهای پراتیکی که این حزب به مسائلش میدهد نمودار میکند.

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری

در کنگره سوم (۷) صریحا گفتم که گرایشات دیگر، نه فقط در حزب بلکه در مقیاس اجتماعی و جهانی، افق و آینده ای ندارند و این حزب دیگر باید تماما بر بنیاد کمونیسم کارگری استوار بشود. این خط کادر و رهبر و فعال سیاسی خودش را میخواهد و باید پرورش بدهد و مادام که چنین نیروئی را گرد نیاورده حتی قدرت دگرگون کردن پراتیک همین حزب را هم نخواهد داشت. بنابراین پس از کنگره سوم، تصمیم گرفتیم که پیکار برای کمونیسم کارگری را از چهارچوب خط رسمی حزب بیرون ببریم و بعنوان یک خط سیاسی معین در تمایز با سایر سنتهای سیاسی چپ چه در بیرون و چه در درون حزب طرح کنیم. برای ما دیگر کمونیسم کارگری فراخوان کمیته مرکزی حزب به بدنه تشکیلات و یا خط رسمی حزب در برابر گرایشات دیگر در جامعه نیست، بلکه جریانی است که چه در حزب و چه در مقیاس اجتماعی تازه باید خود را به کرسی بنشانند. نه فقط اعضاء حزب، بلکه خود کمیته مرکزی و رهبری این حزب باید در مقابل یک انتخاب واقعی و

سیاسی قرار بگیرند. کمونیسم کارگری از مشکلات حزب کمونیست استنتاج نشده است. پاسخگوئی به مسائل عملی بخشهای مختلف حزب، شکل دادن به یک رهبری پرشور، سیاسی و پرکار، بار آوردن کادرهای قابل برای این خط در درون حزب و غیره اینها تنها نتیجه تبعی رشد اجتماعی این گرایش میتواند باشد. ما کمونیسم کارگری را بعنوان جریانی که در برابر بحران سوسیالیسم بورژوازی در مقیاس جهانی پاسخ دارد، بعنوان یک حرکت طبقاتی و اجتماعی و بعنوان یک سنت اصیل مارکسیستی در جدال ایدئولوژیک در سطح جامعه مطرح میکنیم. مستقل از اینکه حزب کمونیست تا چه حد بتواند این دیدگاه و پراتیک روشن و بدون ابهامی که از آن ناشی میشود را بر کار خود ناظر کند، ما وظیفه خود را طرح این مباحثات و گردآوری نیروی پیشروان طبقه کارگر در یک مقیاس اجتماعی قرار داده ایم. هر عضو حزب کمونیست باید خود را نه با یک جریان انتقاد و اصلاح درون حزبی، بلکه با یک حرکت فکری و عملی اجتماعی روبرو بیابد و به این عنوان، بعنوان کمونیستی که به سرنوشت سوسیالیسم و انقلاب کارگری میاندیشد، انتخاب سیاسی خود را بکند. تنها از این طریق ما قادر خواهیم بود نسل دیگری از کمونیستها را بوجود بیاوریم که توانائی پاسخگوئی به نیازهای مبارزه کمونیستی این دهه را داشته باشند.

کمونیسم کارگری و کومه له. کنگره ششم و پس از آن

کنگره ششم کومه له (۸) مقطع بسیار مهمی در سرنوشت کمونیسم کارگری در

کومه له است. در این کنگره اسنادی تصویب شد که تبیینی برآستی سوسیالیستی و کارگری از کومه له و وظایف آن بدست میدهد. این یک پیشروی جدی کمونیسم کارگری در کومه له بود. مصوبات این کنگره اسناد بسیار با ارزشی در نقد خرافاتی هستند که سنتهای دیگر سیاسی در کردستان بر فعالیت ما تحمیل کرده بودند. استراتژی کمونیستی روشنی، که نیروی طبقه و نه سازمان را مبنای تغییر جامعه قرار میدهد و عینیات اجتماعی کردستان را برسمیت میشناسد تدوین شد. کارگر و شهر در فلسفه سیاسی کومه له جای خود را یافت. مبارزه نظامی بعنوان یک عرصه فعالیت و تاکتیک حزب کارگری در جای درست خود قرار گرفت. آواتوریسم و بی‌افقی در کار نظامی جای خود را به ارزیابی ای‌سنجیده از جایگاه این شکل مبارزه برای ما و ارزش واقعی تشکیلات نظامی و افراد آن داد. تبیینی طبقاتی، متکی بر شناخت اجتماعی از کومه له و حزب دموکرات بدست داده شد، نقاط قدرت واقعی و طبقاتی کومه له تاکید شد و میرا بودن و زوال سنت ناسیونالیستی حزب دموکرات نشان داده شد.

کنگره ششم گواه برقراری تناسب قوای جدیدی در تشکیلات کردستان حزب به نفع سوسیالیسم کارگری بود. متأسفانه رویدادهای پس از کنگره ششم نه فقط این تناسب قوای جدید را برهم زد بلکه به رشد و تقویت گرایشات دیگر، تا حدی فراتر از آنچه حتی پس از کنگره دوم حزب و کنگره پنجم کومه له به آن رسیده بودیم، میدان داد. دوران پس از کنگره ششم یکی از دشوارترین دوره‌هایی بوده است که تشکیلات حزب ما در کردستان از نظر محدودیتهای عملی و فنی و فشارها و تنگناها داشته است. ما سختی‌هایی را از سر گذرانده ایم که هر یک از آنها برای بسته شدن یک تشکیلات چپ سنتی کافی بوده است و همین گواه

ظرفیتهای عظیمی است که در طول این ده سال برای ایفای یک نقش تعیین کننده تاریخی در کومه له شکل گرفته است. اما این دشواریها بهرحال تاوان سیاسی خود را داشته است. این نخستین بار نیست که فشارهای عینی بیرونی سیر پیشروی سوسیالیسم کارگری و مارکسیسم در ایران را کند کرده است. امروز میتوان تصور کرد که در غیاب سرکوب ۳۰ خرداد به بعد، و حتی در صورت وجود یک فرجه یکساله دیگر، چه دگرگونیهای عظیمی میتوانستیم در سرنوشت کل چپ انقلابی ایران بوجود بیاوریم. مشقات عملی بعد از کنگره ششم نیز، باشد که در مقیاسی به مراتب کوچکتر، ما را از فرصت برای یک پیشروی تعیین کننده در کردستان محروم کرد. کنگره ششم به سرعت تحت الشعاع منفعت "حفظ انسجام و یکپارچگی تشکیلات" قرار گرفت. لبه نقد به گذشته و به آنچه باید از آن گسست، کند شد. فشار از روی گرایشات عقب مانده و غیر کارگری در حزب برداشته شد و هویت تشکیلاتی و عرق سازمانی بعنوان ابزاری برای حفظ انسجام تشکیلات برجسته شد. بجای گسست از گذشته، یعنی گسست از آن تاریخ غیرکارگری که حزب کمونیست ایران تنها با اعلام جدائی از آن به آینده امید دارد، پیوستگی تاریخ سازمانی مورد تاکید قرار گرفت. نه تنها یک روند حرکت و تلاش برای رساندن پیشرویهای کنگره ششم به نتایج عملی و ملموس و ایجاد تغییر ریلها و دگرگونیهای اساسی که در این کنگره فراخوان داده شده بود آغاز نشد، بلکه حتی بسیاری از مفروضات قدیمی تر این حزب، و انسجامی که سوسیالیسم کارگری و نقد تاکنونی ما در حزب ایجاد کرده بود زیر سوال قرار گرفت. راه حل های روشنی که به همین موقعیت عملی تشکیلات ارائه میشد مورد بی اعتنائی قرار گرفت. هویت سیاسی جای خود را به هویت سازمانی و حتی جغرافیائی داد. اخلاقیات و خرافاتی در حزب کمونیست ایران پر و بال گرفت که بسیاری فکر

میکردند ریشه آنها برای همیشه خشکیده است.

این عقبگرد نه تنها در عمل تنگناهای عملی تشکیلات را رفع نکرده است بلکه فرصت زیادی که برای ایجاد دگرگونی‌های لازم در کار ما وجود داشته است را به هدر داده است. این دگرگون‌یهای عملی روشن و مدون و حتی در بسیاری از موارد مصوب اند. کومه له در یک قدمی انقلاب عظیمی که میتواند در تاریخ سیاسی کردستان بوجود بیاورد در یک قدمی مهمترین خدمتی که میتواند به سوسیالیسم کارگری در کردستان بکند، توقف کرده است. هنوز برای این کار فرصت هست. در واقع جلوی این روند را نمیتوان گرفت. گرایشات دیگر فقط میتوانند کندش کنند. برخورد امروز تشکیلات کردستان حزب به دور جدید بحث کمونیسم کارگری گواه عقبگردی است که رخ داده است. گواه فرجه ای است که گرایشات دیگر در تشکیلات ما پیدا کرده اند. مباحثاتی که دنیای امروز و مقدرات کمونیسم در مقیاس جهانی را تجزیه و تحلیل میکند، مباحثاتی که در برابر تخریب کل سوسیالیسم بورژوائی زمان ما افق یک کمونیسم زنده و بالنده کارگری را ترسیم میکند، مباحثاتی که دارد چهارچوب تفکر محدود ضد پوپولیستی ما را میشکند و برای سوسیالیسم کارگری کادر و رهبر بار میآورد، مباحثاتی که صرفاً در حاشیه اشاره محدودی به کار ما در کردستان میکند، با بارزترین جلوه‌های تشکیلات‌چیگری و عرق سازمانی پاسخ میگیرد و گفتم که این سنگر کدام گرایش در صفوف ماست. همه دل‌وایس ارزیابی ما از پراتیک و افتخارات سازمانی‌شان میشوند، اعلام میشود که نقد باید "روحیه بخش" باشد، که کمونیسم کارگری در کومه له پیاده شده و "حلول کرده"، که منظور این بحث "ما" نیستیم.

ماحصل این شیوه برخورد بسته شدن گوش آن کمونیست‌هایی که در حزب کمونیست ایران متشکل شده اند بر روی نظراتی است که چه بخواهند و چه نخواهند سوسیالیسم رادیکال دوران ما را دگرگون میکند. چپ پوپولیست تاوان این شیوه برخورد به مباحثات ضد پوپولیستی را پس داد. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه اینست که عر سازمانی سنگری برای مقاومت در برابر افقهای زنده سیاسی نیست. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه این بود که هر افقی "روحیه و ضد روحیه" را با هم به ارمغان می‌آورد. برای جریانی که در این افق سهیم میشود و در آن پاسخ معضلات و راهی برای تحقق آرمانهای خود را پیدا میکند، نقد چیزی جز بیان روحیه و شادابی ای که فی الحاحا بوجود آمده است نیست. برای جریاناتی که در این نقد تنگنای تفکر و عمل سیاسی تاکنونی خود را میبینند، قطعا آنچه گفته شده است مایوس کننده است.

هیچ جریانی مانند کمونیسم کارگری ارزش سیاسی و تاریخی حزبی که ساخته ایم و بویژه سازمان و سنتی که در کردستان شکل داده ایم را بروشنی و با معیارهای اجتماعی توضیح نداده است. عضو حزب کمونیست برای شادابی سیاسی خود و تحمل شداید در این مبارزه نیازی به پناه بردن به افتخارات تاکنونی خود ندارد. افتخارات گذشته و رضایت از خود برای نوشتن خاطرات سیاسی خوب است و نه برای مبارزه سیاسی. کمونیستی که هنوز تازه یک گام از صد گام را برای انقلاب کارگری و سازماندهی جامعه ای نوین برداشته است نمیتواند به گذشته و حال خود مدال بدهد. تمام شادابی و امید و استواری او محصول آرمان او و تعلق اجتماعی او به یک جنبش وسیع طبقاتی است که درکل جهان جریان دارد. اگر این خصلت حزب کمونیست، این نارضایتی دائمی از وضع موجود از زاویه وظایف و دورنمای

آینده اش، را از آن بگیریید تمام دینامیسم حرکت تاکنونی و تمام مایه استقامت تاکنونی اش را از میان برده اید.

از نظر عملی و تشکیلاتی فراخوان ما در کردستان فراخوانی است برای پایان دادن به این عقبگرد و بازگشت به نگرش و اولویت های ناظر به کنگره ششم، و پیاده کردن استنتاجاتی که حتی در جزئیات، چه در کنگره ششم و چه پس از آن، از این دیدگاه شده و مدتهاست در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار گرفته است. ما این استنتاجات را راه واقعی کومه له به جلو میدانیم.

در رابطه با مباحثات کمونیسم کارگری ما از اعضاء حزب در کردستان، درست مانند سایر اعضاء حزب و همه کسانی که مخاطب این بحثها هستند، انتظار داریم که بعنوان انسانهای کمونیست، با تمام معضلات و سوالاتی که یک کمونیست با توجه به موقعیت بین المللی و اوضاع جنبش طبقاتی بطور کلی در برابر خود دارد، به این مباحثات توجه کنند.

۳- آینده کومه له و

دورنمای فعالیت ما در کردستان.

مقدمه

اجازه بدهید ابتدا به چند نکته اشاره بکنم که نقطه حرکت اصلی در کل بحث من را تشکیل میدهند.

۱ - این سوال که "آینده کومه له چیست" زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ‌های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از "کومه له" در پس این پاسخ‌ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومه له برای خیلی‌ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که "آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست". هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومه له یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت‌های مختلف اصرار کرده‌ام که این برداشت را باید کنار

گذاشت و کومه له را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومه له فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومه له را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومه له واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

۲ - وقتی از این برداشت محدود درباره کومه له حرکت کنیم گریزی از این نداری که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومه له پیدا کنیم. ریشه بحث "داخل یا خارج" همینجاست. گویا سوال اینست که کومه له یک عده را ببرد "خارج" یا نبرد. وقتی کومه له به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیدا کرد آنوقت طبیعی است که "آینده کومه له" هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسنات این یا آن کشور و منطقه برای "استقرار کومه له" کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومه له را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل "داخل یا خارج" پی میبریم. بهرحال اگر بخواهم از دیدگاه خودم راجع به این مساله داخل و خارج اظهار نظر بکنم باید بگویم تمام مساله بر سر سازماندهی فعالیت کومه له در داخل است، نه به معنایی که در اردوگاههای ما و در میان رفقای کومه له بکار میرود، بلکه به معنای واقعی کلمه یعنی داخل ایران. تمام انرژی ما باید صرف سازماندهی کومه له ای بشود که در داخل ایران است (و اگر کسی فکر میکند چنین کومه له ای وجود ندارد دیگر صد برابر بیشتر باید در این کار تعجیل داشته باشد). من به این وجه موجودیت کومه له باز میگردم. اما فقط اینجا این نکته را هم اضافه میکنم که طبعاً بخش علنی و

حرفه ای تشکیلات کومه له مستقر در اردوگاههای مرزی نیز باید تغییرات اساسی بکند. اما تمام جهت فعالیت ما و از جمله شاخص ما در تغییر شکل کار اردوگاههایمان، گسترش بخشیدن به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در داخل ایران است.

بنابراین وقتی از آینده کومه له حرف میزنیم قبلا باید تعیین کرده باشیم که از "کومه له" چه برداشتی داریم. کومه له چیست. من درباره این سوال بدفعات صحبت کرده ام و نوشته ام. از کنگره دوم حزب و کنگره های پنجم و ششم تشکیلات کردستان دیگر مصرانه سعی کرده ام رفقای خودمان را متوجه حقایقی در مورد وجود اجتماعی و طبقاتی کومه له بکنم که حتی باور کردن و اذعان کردن به آنها برایشان دشوار بوده. معمولا حرفهای مرا، حتی خود کمیته مرکزی کومه له، تهییج برای بالا بردن روحیه تشکیلات (همان تشکیلات حاضر در اردوگاه که نقطه شروع تعقل و تفکر سیاسی و محاسبات خیلی از رفقای ماست) تلقی کرده اند. اما برای من اینها حقایق غیرقابل انکار و شورانگیزی است. اینها واقعیاتی که انسانهای "واقع بین"، بویژه آنها که ادعای رهبری فعالیت کمونیستی در یک دوره در حیات یک طبقه را دارند باید ببینند. هر نقشه ای درباره آینده باید به ارزیابی ای از حال متکی باشد. کسی که درباره موقعیت کنونی اسیر ذهنی گرائی است نمیتواند نسخه مناسبی برای آینده بنویسد. اما ذهنی گراهای ما آنها نیستند که بلندپروازی میکنند، بلکه دقیقا کسانی هستند که در ذهن خود کومه له را تنزل میدهند، وجود اجتماعی کومه له و موقعیت فوق العاده مساعد برای فعالیت کمونیستی را کتمان میکنند. اینها حتی ارزش و شان سیاسی بخش علنی و نظامی تشکیلات ما و ارگانهای ما را که در اردوگاهها

مستقر هستند پائین میاورند و آنرا دچار یاس و ابهام میسازند. برای اینکه بدانید از نظر من کومه له واقعا چیست میتوانید به قطعنامه های کنگره ششم ، به قطعنامه مربوط به حزب دموکرات و به بیانیه آتش بس یکجانبه ما در جنگ با حزب دموکرات رجوع کنید. آنچه آنجا درباره جایگاه و موجودیت اجتماعی حزب ما در کردستان گفته شده تهییج نیست بلکه حقایقی عینی و غیرقابل انکار است.

۳_ محدودنگری دیگری که در میان ما هست اینست که گویا بحث دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده فعالیت کومه له با ختم جنگ ایران و عراق شروع میشود و گویا نقطه حرکت ما در این بحث "شرایط ناشی از ختم جنگ" است. این استنباط آن دوتای قبلی را تکمیل میکند و در واقع نتیجه اجتناب ناپذیر آنهاست. اگر کومه له همان اردوگاه های بخش علنی کومه له است و معضل امروز معضل "داخل یا خارج" است، آنوقت این معضل دقیقا با ختم جنگ و تردیدهای مربوط به سرنوشت مناطق استقرار شروع میشود. اما آینده کومه له را ما به تفصیل در کنگره های قبلی مان بحث کرده ایم. ما میخواهیم حزب کارگری باشیم، برنامه ای داریم، استراتژی تعیین کرده ایم، جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر را بررسی کرده ایم، در هیچکدام اینها جنگ ایران و عراق بعنوان یک فاکتور تعیین کننده وظایف و سرنوشت کومه له مطرح نشده است. ختم جنگ شرایط مشخصی را برای بخشی از سازمان ما و برای اشکال معینی در مبارزه ما بوجود میآورد و باید در همین ظرفیت در تحلیل ما وارد شود و نه بیشتر. اتفاقی که در واقع افتاده است اینست که با ختم جنگ و محدودیت های بالفعل و بالقوه ای که اردوگاههای ما و مبارزه مسلحانه و جوانبی از کار

تبلیغی با آن مواجه میشوند، ظاهراً تمام آن تحلیل‌هایی که در طول سالها از وظایف و سیاستهایمان داده ایم تحت‌الشعاع قرار گرفته اند و رفقای زیادی دارند تعقل و تفکر و مرزبندی‌ها و انقلابیگری و تعهدات سیاسی خود را از شرایط محلی ناشی از ختم جنگ استخراج و استنتاج میکنند. بحث من اینجا درباره آینده همان کومه له ایست که در کنگره‌های پنجم و ششم از آن سخن گفته ایم و وظایف کارگری و کمونیستی که در طول یک روند طولانی نقد و تجربه به آن رسیده ایم. پاسخگوئی به معضلات عملی ناشی از ختم جنگ یکی از مسائلی هست که باید بحث کرد، اما نه نقطه حرکت ماست و نه در غیاب سیاستهای روشن برای پیشبرد مبارزه ای که مستقل از جنگ ایران و عراق در برابر خود گذاشته بودیم میتواند پاسخ بگیرد.

بنابراین من اینجا بحث خود را در تداوم مباحثات کنگره ششم دنبال میکنم. به معضلات عملی امروز میپردازم (که بنظر من به همه آنها پاسخ روشن میتوان داد)، اما ارزیابی خود را از فعالیت آتی مان بر همان شناخت بنیادی از کومه له و بر برنامه و سیاست و استراتژی حزب مان در کردستان بنا میکنم.

حقایقی درباره کمونیسم در کردستان. کومه له واقعا چیست.

اولین واقعیتی که باید شناخت و در نگرش سیاسی خود دخیل کرد اینست که در طو دهسال گذشته مناسبات تولید سرمایه داری در کردستان بشدت گسترش

پیدا کرده، کار مزدی بعنوان شکل غالب و مسلط اشتغال تثبیت شده است. شهرها رشد غول آسا کرده اند. روابط سنتی و عقب مانده، مناسبات عشیرتی و عقب مانده در روستاها به نفع اقتصاد بازار و خرید و فروش نیروی کار سست و مضمحل شده است. دهسال پس از انقلاب ۵۷، کردستان جامعه ای بسیار شهری تر و تقسیم شده تر به کارگر و سرمایه دار است. طبقه کارگر مزد بگیر به مراتب از نظر کمی عظیم تر است و در نوع اشتغال طبقه کارگر نیز از نظر کیفی تفاوت های زیادی مشهود است.

به موازات این تحول اقتصادی، پلاریزاسیون و قطب بندی سیاسی متفاوتی شکل گرفته است. حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی برجسته شده است. طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای مهمی در صحنه سیاسی یافته است، چه در شکل اعتراضات مستقیم کارگری و حرکت های به اصطلاح "خودبخودی" و چه در شکل مبارزه حزبی. یعنی چه در آنجا که کارگر را به عنوان یک قشر تولید کننده در قلمرو اقتصاد و تولید میبینیم و چه آنجا که در جنبش های حزبی و گرایش های سیاسی اجتماعی. این قطب بندی جدید امروز دیگر بر همه کس عیان شده است. عروج کومه له در برابر حزب دموکرات، روند تضعیف حزب دموکرات و قدرت گیری کومه له بعنوان یک نیروی سیاسی رهبر در جامعه کردستان، یک بعد از این تحول است. در سوی دیگر اعتراضات کارگری در بخش های مختلف و اول ماه مه ها و غیره را داریم که فضای سیاسی کردستان را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده اند.

این روند باعث شده است که احزابی که در چهارچوب سنتی و قدیمی مساله کرد موجودیت یافته و فعالیت میکرده اند، دچار بحران و بن بست شوند. مساله ملی

تحت الشعاع مطالبات جاری کارگری از یکسو و آرمان سوسیالیسم از سوی دیگر قرار گرفته است. انقلابی‌گری نوینی که موقعیت و مطالبات کارگر در کردستان را منعکس میکند شکل گرفته است که جای مبارزه جویی ملی در دوره‌های قبل را گرفته است. احزابی نظیر حزب دموکرات که این مبارزه جوئی محدود و ملی را نمایندگی میکنند دچار ضعف و تشتت میشوند، و از سوی دیگر جریان‌های مانند کومه له که با این انقلابی‌گری نوین طبقاتی تداعی میشود قدرت میگیرد.

این اغراق نیست اگر فکر کنیم که هر کارگری که در کردستان دست به اعتراض میزند، یا هر کارگر کرد مهاجری که در حرکات اعتراضی کارگری در نقاط دیگر شرکت میکند میدانند که کومه له چیست و چه میگوید و با آن سمپاتی حس میکند. کومه له برآو سازمانی است که هر چند احتمالا دور از دسترس جلوه‌گر میشود، با نیازها و حرکت و اعتراض او بعنوان یک کارگر خوانائی و انطباق دارد. از این گذشته کارگران میدانند که کومه له کمونیست است و لذا خود را کمونیست میدانند و یا با کمونیسم نزدیک حس میکنند. اینطور نیست که کومه له نفوذش را در میان کارگران با متوسل شدن به عواطف و تمایلات ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کاملا برعکس، بدرجه ای که کومه له بر خصلت کمونیستی و کارگری خود تاکید کرده است توانسته است توجه و سمپاتی کارگران را بخود جلب کند. آن کارگری هم که کومه له را دوست دارد، آن را با همه کمونیسمش وبخاطر کمونیسمش دوست دارد. این یک تحول ایدئولوژیک عظیم در جامعه کردستان است. در سایر نقاط ایران نیز روند کمابیش همین است، یعنی رشد خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر. اما هیچ جا نظیر کردستان جریان کمونیستی

نتوانسته است در این مقیاس وسیع توازن ایدئولوژیکی در جامعه را به نفع خود تغییر بدهد و چنین حقانیت آرمان‌ها و اعتقادات خود را در صفوف طبقه کارگر جا بیاندازد. کارگر کرد امروزی سوسیالیسم را بسیار به خود نزدیک حس میکند. کمونیسم برای او یک لغت با بار مثبت قوی است. نقد کومه له و کمونیسم در کردستان از سرمایه داری بعنوان درونمایه نقد کارگر از اوضاع خودش پذیرفته شده است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب و حرکت کارگری است.

بعلاوه این قطب‌های اجتماعی، یعنی کارگر و بورژوا از هم اکنون در ابعاد حزبی در جامعه کردستان مستقیماً و به قهرآمیزترین اشکال در برابر یکدیگر قد علم کرده اند. نکته مهم اینجاست که در این میان جریان کمونیستی، یعنی جریانی که ولو بطور فرمال پرچم کارگران را بلند کرده است، بورژوازی را به تنگنا رانده و پشتش را به دیوار کوبیده است. در تاریخ اغلب جوامع کمونیستها بکرات قربانیان سرکوب قهرآمیز بورژواهایی بوده اند که بر موج انقلاب بقدرت رسیده اند. زورآزمایی گرایشات طبقاتی اپوزیسیون عمدتاً به دوران پس از انقلابات موقوف شده است که در آن عموماً بورژوازی با تکیه به ابزار دولت چپ خود را منهنز کرده است. اینجا در کردستان در همین دوره قبل از برآمد انقلابی، بورژوازی اپوزیسیون علیه کمونیست‌ها دست به اسلحه برده و پاسخ خود را نیز گرفته است. پاسخ ما به حزب دموکرات نمودی از آن قدرت اجتماعی بود که در پشت کومه له نهفته است.

این روندها، که در کردستان به شفاف‌ترین و برجسته‌ترین وجه قابل مشاهده اند، تصادفی و منحصر به فرد نیستند. اینها ریشه در واقعیات بنیادی دوران معاصر

دارند. اینها نتایج جانبی و اجتناب‌ناپذیر این واقعیت هستند که در انتهای قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت سنگین‌تر شده است. سنتها و جریانات اعتراضی بورژوازی که تاکنون قدرت داشتند طبقه کارگر را بعنوان نیروی ذخیره بدنبال اهداف و سیاستهای خود بکشند تضعیف شده اند و به بحران افتاده اند. روند اوضاع به نفع اعتراض مستقیم و مستقل کارگری و رشد و گسترش رادیکالیسم کارگری اسکه دست روی تضادهای بنیادی جامعه معاصر میگذارد. در این میان آن احزاب و جریاناتی که میتوانند به هر درجه ای به این رادیکالیسم و انقلابی‌گری طبقاتی متکی بشوند آینده دارند و رو به قدرت میروند، و جریاناتی که متعلق به سنتهای اعتراضی غیرکارگری هستند و مبارزه جوئی آنها از نیازهای غیر کارگری مایه میگیرد رو به ضعف و زوال میگذارند. اوضاع اپوزیسیون کرد در سایر بخشها این حقیقت را بخوبی نشان میدهد. ببینید آنها در چه شرایطی قرار گرفته اند. بنظر من روند تضعیف جریانات اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی روندی پایدار و ریشه ای است و این حرکتها در دوره ای که وارد آن شده ایم به سرعت تحت الشعاع اعتراض کارگری قرار میگیرند.

اینها زمینه‌های عالی برای فعالیت کمونیستی است. برای اینکه از فکر "اوضاع پس از ختم جنگ" بیرون بیایید و زمینه‌های بنیادی فعالیت کمونیستی در کردستان را ببینید، بیایید برای یک لحظه کلا کومه له را، با همه معضلات عملی امروزی اش، از تصویر خودمان بیرون بگذاریم و جامعه کردستان را آنطور که اکنون هست مبنا بگیریم، یعنی ماحصل تاریخ دهساله اخیر را. حال فرض کنید که شما ده نفر کمونیست هستید که میخواهید کارتان را در کردستان شروع کنید. میخواهید حزب درست کنید، کارگران را سازمان بدهید، تشکیلات مخفی و

توده ای حزبی و کارگری درست کنید، اتحادیه و شورا بسازید، به جنبش اعتراضی و به قیام و مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی دامن بزنید. چه ارزیابی ای از وضعیت میدادید و چه دورنمایی برای خودمیگذاشتید. من تردید ندارم که هر کس در این موقعیت قرار بگیرد خواهد گفت اوضاع بشدت برای کار مناسب است. در ظرف چند سال میتوان یک سازمان عظیم کمونیستی کاملاً متکی بر کارگران ایجاد کرد. رژیم را میتوان بسرعت در یک منگنه جدی سیاسی قرار داد، ایجاد تشکلهای توده ای کارگری کاملاً میسر است، نارضایتی چنان عمیق و تجربه اعتراضی توده زحمتکشان چنان غنی است که زمینه‌های یک جنبش اعتراضی قدرتمند وجود دارد. آیا کسی که از خارج اردوگاههای ما به کردستان امروز نگاه میکند به نتیجه متفاوتی میرسد؟ آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملاً مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومه له را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله‌ها، دورنماها، ارزیابی‌ها وظایف و بیم‌ها و امیدها همه بیکباره دگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی‌های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارد ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد

در منطقه تاریخا به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت‌ها آینده خود را تیره و تار می‌بینند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا " ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بصرمان می‌آید". این نگرش چاره‌ای جز یاس ندارد. حتی قهرمانانه‌ترین و رزمنده‌ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک یاس عمیق سیاسی است. ناخدائی که عزم خود را جزم می‌کند که "آخرین نفر باشد"، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی‌ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جائی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار "خوشبینی" و "رزمندگی" در میان رفقای ما باب می‌شود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومه له باید از سر بگذراند. "اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد". برآستی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و مبرمیتی برای چرخش‌های اساسی حس نمی‌شود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومه له ناامید است و ترجیح می‌دهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند.

وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم.

همانطور که گفتیم "چه باید کرد" کومه له با ختم جنگ ایران و عراق شروع نمیشود. اگر نخواهیم خیلی به عقب برویم، در کنگره‌های پنجم و ششم ما دیگر صراحتاً از ضرورت یک تغییر ریل بنیادی در کومه له در جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش طبقاتسختن گفته ایم. مستقل از جنگ ایران و عراق، آن پراتیک صرفاً سازمانی، یک بعدی و اساساً غیر کارگری و غیر اجتماعی میبایست فکری بحال خود بکند. کنگره‌های ما و اسناد مدون ما همه حاکی از یک نقد عمیق از محدودیتهای فعالیتهای تاکنونی ما بوده است. ما باید از همین ارزیابی انتقادی و راهگشائی‌های اثباتی خودمان شروع کنیم و در واقع باید مدتها قبل از ختم جنگ شروع کرده باشیم. اوضاع پس از ختم جنگ و محدودیتهائی که این امر در برابر ابعاد معینی از فعالیت ما میگذارد متأسفانه چنان ذهن بسیاری از رفقای ما را اشغال کرده است که بنظر میرسد بسیاری از آنچه که رشته ایم پنبه شده است. نه دستاوردهای طبقاتی و اجتماعی ما، بلکه معضلات کومه له مستقر در اردوگاه به محور بحث چه باید کرد تبدیل شده است. امروز بسیاری از رفقای ما وقتی از تعهد و عدم تعهد، پیگیری و ناپیگیری، و "تسلیم طلبی" و پایمردی سخن میگویند نهایتاً به رابطه فرد با اردوگاه و افراد و ارگانهای مستقر در آن رجوع میکنند. در ضرورت تعهد به این وجه موجودیت ما در کردستان تردید نیست، اما اگر این ذهنیت محدود و این بخود مشغولی "صنفی" بر ما مسلط شود، که متأسفانه بنظر میرسد دارد میشود، آنگاه قشر وسیع کارگرانی که هم اکنون کومه

له را رهبر خود می‌شناسند (و متأسفانه اساساً در یک رابطه عشق یکطرفه با کومه له قرار دارند) در مورد ایندوره از حیات کومه له خواهند گفت که کومه له ایها در سالهای ۶۸-۱۳۶۷، وقتی با ختم جنگ ایران و عراق اوضاع مقرها و ارگانها و آینده آنها به دست اندازه‌هایی افتاد، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی‌شان را، سعی کردند نسبت بهم متعهد باشند و فکری بحال اوضاع خودشان نکنند. به ما کاری نداشتند و افق مبارزه عظیمی که در مقابل ماست و با هر اول ماه مه یکبار میکوشیم نشانشان بدهیم را از یاد بردند. علیرغم همه حرفها که در کنگره‌هایشان زدند، نه برای اتحادیه و شورای ما فکری کردند و نیروئی گذاشتند، نه پتانسیل عظیم مبارزه کارگری را جدی گرفتند و نه ظرفیت عظیم جنبش اعتراضی در شهرها را سازمان دادند. کلاً در لاک خودشان فرو رفتند و مساله استقرار و حفظ وضع موجود خودشان را به مشغله محوری‌شان تبدیل کردند. به بحث‌هایشان، به مشغله‌هایشان، به ارزش‌ها و اخلاقیاتی که در این دوره در میانشان قوت گرفت، به نوع فعالیت و مرکز توجه رهبری‌شان نگاه کنید تا این حقیقت را ببینید.

کومه له جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومه له اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از "چه باید کرد" سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومه له معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومه له داریم، در قبال کل مبارزه‌ای که بنام کومه له صورت می‌گیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزار کومه له که تا امروز کومه له مستقر در اردوگاه حاضر

به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری‌های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب‌گرد سیاسی میدان بدهد.

من به این می‌گویم تشکیلات داری که زمین تا آسمان با دلسوزی به حال حزب فرق میکند. حزب ما، کومه له ما، یک حزب عظیم اجتماعی در کردستان است. بعنوان یک حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی که فعالین آن آگاهانه از آرمانها، نقشه‌ها و برنامه‌ها و شعارها و رهبری واحد تبعیت میکنند و در این مبارزه به اشکال مختلف قبول خطر میکنند، حزب ما در کردستان صدها هزار عضو و هزاران کانون و ارگان مبارزاتی دارد. اینکه تفکر سنتی خرده بورژوازی نسبت به حزب و حزیت، اختناق و غیره نمی‌گذارد این بدنه عظیم ما واقعا عضو حزب ما باشد و در سرنوشت این حزب مانند من و شما دخیل بشود، سرسوزنی از تعلق او به حزب و تعلق حزب به او کم نمیکند. بسیار خوب بیائیم از دورنمای کومه له حرف بزنیم، از "شرایط جدید"، از "چه باید کرد"، از "تعهد" و "آلترناتیو" صحبت کنیم، اما مشروط به اینکه از واقعیات و داده‌ها و کومه له ای حرکت کنیم که اینجا گفته شد. بیائیم این را معلوم کنیم که هر سیاست و نسخه و پیشنهادی تا چه حد به مسائل ما در این سطح پاسخگوست. چیزی که ما ابدًا به آن احتیاج نداریم ناخداهایی است که با گم کردن قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشان را میبینند. آینده حزب و تشکیلات و مبارزه ما بسیار روشن است. نقشه‌های ما برای پاسخگویی به نیازهای این دوره از مبارزه در کردستان روشن و کارشده و مدون است. آنچه لازم داریم پیوستگی با کنگره‌های پنجم و ششم، شهادت تغییر برای پاسخگویی به این نیازها و رهبران و فعالین پرکار و با

پشتکاراست. بیائید مسائل فنی و اجرائی آرایش و استقرارمان را بر مبنای این دورنما حل و فصل کنیم تا بتوانیم به کارمان برسیم

وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

رئوس این وظایف و جهت گیری‌ها را با روشنی و بدون هیچ ابهامی در کنگره ششم تشکیلات کردستان حزب تعریف کرده ایم. از همینجا باید شروع کرد. ما گفته ایم که حزب کمونیست ایران در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند. طبقه کارگر موضوع کار اصلی و مستقیم فعالیت ماست. سازمان ما در شهرها و کلا تشکیلات کارگری ما باید ستون فقرات حزب ما در کردستان را تشکیل بدهد. تشکلهای توده ای و حزبی کارگری ابزارها و اهرم‌های اصلی فعالیت ما را باید تشکیل بدهند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک روش مبارزاتی و یک عرصه پراهمیت فعالیت ما باید دنبال گرفته شود. ما باید از این جهت گیری‌ها حرکت کنیم. شاخص پیشرفت ما را باید درجه تحقق این اهداف تعیین بکند. آرایش و تقسیم کار ما باید در خدمت پیشبرد این جهتگیری‌ها باشد و از نیازهای آن تبعیت کند.

قبل از هر چیز باید تصویر روشنی از آنچه میخواهیم بدست بیاوریم داشته باشیم. ما میخواهیم کومه له دو سال دیگر چه چیزی باشد و چه مشخصاتی داشته باشد.

پاسخ ما اینست که ما باید از موقعیت یک گروه فشار نظامی با نفوذ وسیع معنوی به یک حزب اعتراض اجتماعی و اقتصادی تبدیل بشویم. رابطه ما با اعتراض توده ای کارگران و زحمتکشان باید یک رابطه مستقیم و بلافصل باشد. یک رابطه عملی و نه صرفاً معنوی و بعضاً سیاسی. ما باید در کردستان به یک حزب سیاسی و تشکیلاتی "داخل کشوری" تبدیل بشویم که این وجه فعالیتش معرف اصلی آن و دربرگیرنده بخش اعظم نیروی فعاله آن است و در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و درحال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. باید یک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد، نیروی مسلح دارد، هر جا و به هر درجه ای لازم بداند عملیات نظامی میکند و در صورتی که شرایط ایجاب کند قابلیت و آمادگی مسلح کردن سریع زحمتکشان و گسترش بخشیدن به جنگ با رژیم را داراست. بنظر من این آن تصویر عمومی است که باید داشت. باید نفوذ معنوی ما به یک قدرت تشکیلاتی و عملی در شهرها تبدیل شود. دست بکار سازماندهی حزبی در شهرها شدن، ایجاد تشکلهای توده ای و گسترده از کارگران و زحمتکشان که بطرق مختلف با ما مربوطند و نهایتاً به سیاستهای کومه له خدمت میکنند، این جهت عمومی حرکت آتی ما باید باشد. بنظر من کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومه له باید در درجه اول چنین اولویتها و چنین نقشه فعالیتی را جلوی خود بگذارند. هر مساله دیگر، و از جمله مساله نوع استقرار و فعالیت بخش علنی فعلی تشکیلات، باید از موضع پیشرفت در این عرصه حل و فصل شود.

وظایف ما در عرصه‌های اصلی

سازماندهی حزبی در شهرها

این مهمترین و مقدماتی‌ترین کار ماست. نیاز ما به سازماندهی حزبی در شهرها نه محصول شرایط جدید است و نه بتازگی مبرمیت یافته است. تفاوت اینجاست که شاید امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت برای عده بیشتری قابل پذیرش شده. در واقعیت امر این وجه فعالیت شاخص وجود و عدم وجود یک حزب سیاسی است. بدون سازماندهی حزبی در درون طبقه کارگر بدشواری میتوان برای دوره طولانی خود را حزب سیاسی نامید. کلید حل این مساله در دست کمیته مرکزی کومه له و رهبری شناخته شده تشکیلات ما در کردستان است. ک.م کومه له باید بالاخره ضرورت این مساله را به رسمیت بشناسد و با قاطعیت و پیگیری در این مورد عمل کند. بدون آنکه بالاخره این رهبری برود و بدون ملاحظه اینکه کدخداهای متشکل در حزب دموکرات درباره اش چه خواهند گفت کومه له را در انتظار عام یک سازمان اساسا سیاسی شهری برای فعالیت کارگری معرفی کند، بدون آنکه مردم کردستان و بویژه کارگران کرد در تصویرشان از کومه له بعنوان صف پیشمرگان و سازمانی که حول مبارزه مسلحانه شکل گرفته است تجدید نظر کنند، کار سازماندهی ما در شهرها روی غلطک نیافتد. مادام که سازماندهی فعالیت کمونیستی در شهرها برای عموم مردم یک کار فوق برنامه کومه له تلقی میشود، مادام که رهبری کومه له صرفا بعنوان رهبر مبارزه مسلحانه برای خود صلاحیت کسب میکند، مادام که کارگر کرد

رهبران کومه له را در قامت صاحب نظران و آژیتاتورهای شورا و اتحادیه و مبارزه اقتصادی جلوی خودنمیبیند، کار سازماندهی ما در شهرها سر و سامان نمیگیرد. سازماندهی حزبی در شهرها مقدمات و ملزوماتی دارد که نخستین آنها وجود یک رهبری است که اساسا خود را با این وظیفه اش تداعی میکند و میشناسد. تا وقتی سازماندهی حزبی در شهرها و سازماندهی کارگری، با تصویری که رهبری کومه له از خود بدست داده است امر حاشیه ای کومه له تلقی میشود، هرگز نمیتوان سیمای جدیدی از کومه له بدست داد و تشکیلاتی ساخت که این امر را وظیفه مقدم خود تلقی کند.

بنابراین هر قدر هم که کمیته تشکیلات شهر تقویت شود و هر قدر هم که اعضا قدیمی کم به این ارگان منتقل شوند (که در وهله اول با توجه به دوری طولانی شان از هر نوع بحث سازماندهی حزبی و کارگری گره جدی از مساله باز نمیکنند)، مساله بطور بنیادی حل نمیشود. مساله بر سر جایگاه این نوع فعالیت برای رهبری کومه له است. کومه له باید با صدای بلند و از جانب عالی ترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است. این آن رکنی است که کل موجودیت نظامی ما و کل نقش ما بعنوان رهبر کل اعتراض مردمی در کردستان بر آن متکی است.

در قدم بعد باید مبانی سیاست سازماندهی ما در کردستان را با توجه به آنچه که در مقیاس سراسری گفته ایم و نیز با تطبیق آنها با شرایط ویژه ای که در کردستان با آن مواجهیم روشن و اعلام کنیم. ما باید برای کارگران مبارز روشن

کنیم که چگونه و از چه طریق میتوان بعنوان عضو و بخشی از حزب کمونیست ایران فعالیت کرد. ما باید روشن کنیم که در کردستان ایجاد سازمانهای حزبی از چه مسیر مشخصی عبور میکند. حوزه‌های حزبی چگونه و در چه کانونهایی بوجود می‌آیند. شکل‌بندی سازمانی اولیه ما چیست و از کجا شروع میکنیم، چگونه عضو میگیریم، رابطه حوزه‌ها و کانونهای حزبی در شهرها با یکدیگر و با رهبری تشکیلات ما در کردستان چیست، نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد، در کجای مبارزات جاری جای میگیرند، عوامل مساعد و نامساعد برای رشد کار حزبی در کردستان کدامند. ما همه این مقولات را در رابطه با کار سراسری طی چندین سال روشن کرده ایم. بارها و بارها درباره آنها نوشته ایم. با گرایش‌ها و حرکت‌های انحرافی در امر سازمانیابی حزبی مقابله کرده ایم. در مورد کردستان کار خیلی کمی انجام شده است. میتوانم بگویم مساله سیاست سازماندهی ما در کردستان حتی بطور جدی در دستور کمیته مرکزی کومه له و یا کمیته مرکزی حزب قرار نگرفته است.

باید یک برنامه زمانبندی شده برای ایجاد سازمانهای مشخص حزبی در طول مدت معین داشت. بالاخره ما باید بدانیم که برای مثال در طول یکسال آینده در کدام شهرها و مراکز تجمع و کار کارگران کانونهای حزبی باید بوجود بیاید.

باید به امر سازماندهی حزبی در شهرها نیرو و توجه کافی را اختصاص داد. این کار رهبری کومه له است و نه یک ارگان ستادی. کمیته مسئول سازماندهی در شهرها بای مهم‌ترین جزء تقسیم کار درونی کمیته مرکزی را تشکیل بدهد.

باید نیروی زیادی برای برقراری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم فعالین حزبی و رهبران کارگری در شهرها با کمیته رهبری کومه له صرف شود. نقش رادیو و نشریات در سازماندهی تشکیلاتهای شهر باید بدقت معلوم شود. جزوات و نشریاتی که باید در شبکه‌های حزبی مورد استفاده قرار بگیرند باید تهیه شوند و غیره.

مساله دیگر مساله عضویت کارگران در حزب ماست. تا کی قرار است کومه له سازمان فعالین نظامی و علنی اش باشد؟ آیا سه سال متوالی سازماندهی مراسم باشکوه اول ماه مه و مبارزات مداوم کارگری که عموماً بطور غیر رسمی تحت نام کومه له صورت میگیرد نباید بما ثابت کرده باشد که در آنسوی اردوگاهها، آنجا که توده عظیم کارگران در یک جامعه واقعی کار و مبارزه میکنند تعداد کثیری عضو داریم؟ آیا زمان آن نرسیده که این اعضای "منتظر سازماندهی"، کسانی که مدت‌هاست دوره "پیش عضویت‌شان" را با سر بلندی در کارگاه و کارخانه و در صف اعتراض گذرانده اند در درون حزب ما جای بگیرند و در میان دهها نماینده تشکیلات علنی در کنگره دو تا نماینده هم آنها بفرستند؟ آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سنج را دست خالی بکنترل در میاورند و شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" میدهند، اعضاء طبیعی و صالح حزب نیستند؟

سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان عرصه ایست که بنظر من تا امروز حتی صورت مسائل آن هم بدرستی مطرح نشده. قدرت عظیم کومه له در شهرها، چیزی که دشمنان ما از هم اکنون در مقابل آن بدست و پا افتاده اند، بیشکل و دست نخورده در انتظار لحظه ای است که ما بالاخره از نزدیک بینی سیاسی و ناباوری ای که گریبانمان را گرفته است خلاص شویم.

طرح و حل و فصل این مسائل نیازمند یک بذل توجه جدی از جانب رهبری کومه له بامر سازماندهی در شهرهاست که متاسفانه امروز شاهد آن نیستیم.

سازماندهی توده ای کارگران

اگر یک مورخ بخواید بعدها تاریخ سوسیالیسم در ایران را بنویسد از یک نکته بشدت شگفت زده خواهد شد. رشد جنبشهای سوسیالیستی و بالا گرفتن نفوذ احزاب کمونیستی، با هر خصوصیت ایدئولوژیکی و تعلق اردوگاهی، عموماً مصادف با شکل گیری تشکلهای توده ای کارگری، اتحادیه ها، شوراها و غیره، و افزایش نرخ اعتراضات کارگری است که مستقیماً توسط کمونیستها فراخوان داده و رهبری میشوند. اما در موردما تاریخ شاهد یک استثناء است. مورخین آینده تعجب خواهند کرد که چگونه ما توانستیم در طی دهسال مبارزه علنی و علیرغم نفوذ توده ای وسیعی که بدست آوردیم، از قرار گرفتن در راس یک اعتصاب اجتناب کنیم. چگونه توانستیم در طی این مدت نشانی از خود، بشکل تشکلهای کارگری، رهبران شناخته شده جنبش اعتراضی و سنتهای مبارزه متشکل کارگری و غیره، در درون جنبش کارگری بجای نگذاریم. این یک پراتیک معوج است که از نقطه نظر کمونیسم و انقلاب کارگری ابداً قابل توجیه نیست. اینگونه فعالیتها قرار است مرکز ثقل کار هر تشکیلات کمونیستی باشد. ما دلائل این ناتوانی را در ابعاد ایدئولوژیکی، سیاسی و سبک کاری نقد کرده ایم. اما عمل کردن به آن مستلزم آن تغییر ریل اساسی است که پیشتر از آن صحبت کردم.

در کردستان محیط سیاسی برای پا گرفتن تشکلهای توده ای کارگری و چفت شدن اعتراضات کارگری با حزب ما بسیار مساعد است. کارگر معترض در کردستان علی القاعده خود را دوستدار کومه له میداند، مبارزه تاکنونی ما تناسب قوای بهتری را برای جنبش اعتراضی در شهرها فراهم آورده است که در سایر نقاط ایران به اینصورت وجود ندارد. ما در سازماندهی جنبش کارگری با هیچ مانع جدی چه از جانب سایر گرایشات و چه از جانب تشکلهای دولتی روبرو نیستیم. تشکلهای توده ای کارگری حتی اگر کاملاً مستقل از تلاشهای ما تشکیل شوند بطور طبیعی از کومه له الهام میگیرند و تحت رهنمودهای آن کار میکنند.

ایجاد تشکلهای کارگری با تبلیغ آنها میسر نمیشود. ما باید مستقیماً دست بکار بشویم. اینکار به طرحهای معین، تماسهای حضوری متعدد با فعالین جنبش کارگری، برخورد مداوم به موانع کار در هر مرحله و نقشه عمل مرحله بندی شده و زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومه له به یک سازمان حزبی در شهرها کار جدی در این عرصه را بشدت دشوار میسازد. فعالیت کارگری مستلزم حضور در محل و برخورد زنده به موانع روزمره کار است. بعلاوه کسی که میخواهد پا به این عرصه بگذارد باید شناخت دقیقی از نوع تشکلهائی که باید ایجاد شود و موقعیت مبارزاتی بخشهای مختلف کارگران در مناطق و صنایع در کردستان داشته باشد.

مبارزه در اشکال قانونی

یک خلاء جدی در کار ما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه مبارزه قانونی مقدور نیست. این را باید قدری توضیح بدهم.

اولا منظور از مبارزه قانونی مبارزه در محدوده قوانین مدون و استفاده از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوائی تحمل میشود. مبارزات اتحادیه همبستگی در لهستان، اتحادیه‌های کارگری در آفریقای جنوبی، مجامع عمومی کارگری در ایران امروز همه اشکالی از مبارزه قانونی را بدست میدهد. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت‌های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی‌ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند.

ثانیا، عبارت "مبارزه قانونی" شکل مبارزه را مد نظر دارد و نه هدف آن را. برای یک هدف معین میتوان به اشکال قانونی و غیرقانونی مبارزه کرد. هدف مبارزه قانونی لزوماً تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مطالبات معین و یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگشتن دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو برند.

ثالثاً، در هیچ جامعه ای ما صرفاً مبارزه زیرزمینی و غیرقانونی را شاهد نیستیم. همواره این وجوه مبارزه را با هم و در کنار هم میبینیم. نکته مهم اینست که در سیستم سوسیالیسم خرده بورژوازی مبارزه قانونی بعنوان مبارزه مسالمت آمیز و سازشکارانه رد و تحقیر میشود و در کشورهایی که این نوع سوسیالیسم بر جنبش چپ سیطره دارد، بعد قانونی مبارزه تماماً بدست احزاب لیبرال و رفرمیست بورژوازی میافتد و مبارزه قانونی رسماً به سازشکاری و رفرمیسم تنزل مییابد. کمونیسم کارگری مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه میدهد. مبارزه قانونی میتواند در محتوای سیاسی خود بسیار رادیکال باشد و جزء ارگانیکیتی از کل مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل بدهد. مهم یافتن شکل‌های اصولی مبارزه قانونی و درک قانونمندی‌های این مبارزه است. جنبش انقلابی در آفریقای جنوبی و همینطور مبارزات توده ای زحمتکشان نوار غزه و کرانه غربی تا حدود زیادی از این اشکال قانونی سود جسته اند و در محتوا نیز حتی جنبش را نسبت به اهداف اعلام شده مبارزه غیرقانونی تاکنونی رادیکال تر کرده اند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه‌های کارگران سنندج است.

رابعا، این خاصیت مبارزه قانونی درسیستمهای استبدادی است که دچار افت و خیز و عروج و افول بشود. مبارزه قانونی بدفعات مورد حمله سرکوبگرانه قرار میگیرد. اما وجود دو بعد قانونی و غیرقانونی در مبارزه کارگری باعث میشود که دوره اوج مبارزه قانونی مقدمات رشد شکل و مبارزه زیرزمینی را فراهم سازد و قدرتگیری جنبش حزبی و غیرقانونی کارگری به سهم خود باز شدن مجدد فضا برای دوره نوینی از مبارزه قانونی را تسهیل کند. بنابراین اینکه "رژیم بالاخره

نمیگذارد" بهانه بسیار ضعیفی برای کم ارزش جلوه دادن مبارزه قانونی است.

ما بدون آنکه بطور جدی دست بکار سازماندهی بعد قانونی مبارزه بشویم نمیتوانیم در شهرهای کردستان جنبش کارگری و توده ای را به جلو برانیم. اینجا عواملی وجود دارد که تماما به نفع ما عمل میکنند. کردستان یک جامعه حزبی یافته و قطب بندی شده است. از پیش میتوان گفت که تمام حرکتها و تشکلهای قانونی که با بافت کارگری و یا با اهداف رادیکال پا به میدان بگذارند، نهایتا بعنوان بازوی قانونی کومه له عمل خواهند کرد. کومه له هم اکنون این موقعیت رهبری کننده را بدست آورده است. خطر بالا کشیده شدن اعتراض قانونی کارگری و رادیکال توسط عناصر ابن الوقت، تشکلهای زرد دولتی و یا حتی حزب دموکرات بسیار اندک است. بعلاوه حرکتهای قانونی در کردستان امروز لازم نیست از ابتدا سازش های زیادی را با مقررات موجود بپذیرند و یا برای ادامه کاری خود بیش از حد "جانماز آب بکشند" (هرچند که اگر چنین نیز نمیبود ما میبایست مراحل اولیه کار خود را حتی در تنگ ترین قالبهای قانونی هم به جلو ببریم). و بالاخره، در شرایط ایران امروز و بویژه در اوضاع موجود در کردستان، مبارزه قانونی بناگزیر بسرعت جو جامعه را تحت تاثیر قرار میدهد و با هر دور رویارویی با دولت و بورژوازی، از نظر مطالباتی و قدرت بسیج در فاز بالاتری قرار میگیرد. اگر درست عمل کنیم تلفیق مبارزه قانونی با مبارزه غیرقانونی که مستقیما در ابعاد مختلف توسط خود حزب پیش برده میشود میتواند آن اعتلای سیاسی را که در بحث استراتژی ما از آن صحبت شده است بشدت محتمل سازد. اوضاع سیاسی نابسامان رژیم اسلامی زمینه عمومی این امر را فراهم ساخته است. چگونه باید مبارزه در بعد علنی و قانونی را توسط حزب سازمان داد؟ اینجا

دیگر مساله تماما به درک قانونمندی‌های مبارزه قانونی برمیگردد که باید در فرصت دیگری از آن صحبت کرد. اما یک نکته را میتوان تاکید کرد. شرط لازم هر نوع مبارزه علنی و توده‌ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. مبارزه قانونی باید این رهبری را داشته باشد. رهبران این جنبشها افرادی هستند که به نوع کاری که برعهده‌شان قرار گرفته است واقفند و حساسیت آن را میشناسند اینها شخصیت‌های مبارز سرشناسی هستند که حد و مرز فعالیت خود را میشناسند، میتوانند در یک متن قانونی برای بسیج و اعتراض توده‌ای آرتیاسیون کنند، تناسب قوا را بدرستی میشناسند، امنیت خود را با محبوبیتشان در میان مردم، با جلب اعتماد آنها به شرافت سیاسی و عملی خود و با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج در هر مقطع حفظ میکنند. این شخصیتها هم اکنون در کردستان وجود دارند و باز هم در دل مبارزات اعتراضی توده‌ای افراد جدیدی پامیدان میگذارند. بدون این افراد کار قانونی پانمیگیرد. وظیفه ماست که به اینها نزدیک شویم، برنامه مشترک برای کار بریزیم، نوع رابطه مان با آنها را با دقت و حساسیت تعریف کنیم و فضا را برای کار آنها باز نمائیم. دیر یا زود فشار اعتراض توده‌ای در کردستان تشکله‌ها و شخصیت‌های مبارزه در بعد قانونی را به جلو خواهد راند. اگر می‌خواهیم این وجه مبارزه اصولی جلو برود، به پیدایش آلترناتیوهای سازشکارانه و لیبرالی در برابر کمونیسم در کردستان منجر نشود و به مشابه جزئی از استراتژی انقلاب کارگری عمل کند، خود ما باید امروز دست بکار شویم و خود را با نیازهای این مبارزه تطبیق بدهیم. مبارزه قانونی چه در جنبش کارگری به معنی اخص کلمه و چه در مبارزه سیاسی توده‌ای بطور کلی یک شرط حیاتی پیشروی است.

سازماندهی اعتراض توده ای

حول این فعالیت حزبی و توده ای کارگری تازه میتوان کل جنبش اعتراض سیاسی در کردستان را سازمان داد و رهبری کرد. در بحث کنگره ششم درباره استراتژی حزب در کردستان، اهمیت این وجه فعالیت را در مبارزه ما تصریح و تاکید شده است. این مبارزات هم اکنون در اشکال گوناگونی جریان دارد که تاثیر سیاسی ما بر آنها زیاد است و تاثیر عملی و تشکیلاتی ما بسیار کم. حال آنکه در تحلیل نهائی هم این مبارزات است که کمر رژیم را در کردستان خواهد شکست و مبارزه مسلحانه ما هم نهایتاً با خدمت کردن به آن ارزش خود را پیدا میکند. آنچه در این مورد باید گفت کمابیش همانهاست که در بخش جنبش اعتراضی کارگران و مبارزه قانونی به آن اشاره کردم. اینجا فقط یک نکته را راجع به سازماندهی جوانان اضافه میکنم. البته میدانم که با اشاره به این مساله چه ریسکی را دارم تقبل میکنم. چرا که اگر من حزب را درست شناخته باشم این احتمال وجود دارد که در انتهای دوره بعد، تمام آنچه که درباره فعالیت کمونیستی و کارگری باید در دستور بگذاریم تحت الشعاع همین یک نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهر به سازماندهی تحرک ضد رژیمی جوانان شهری تنزل پیدا کند. با اینحال چون این یک عرصه بهرحال مهم و کارساز در تنگ کردن فضای کردستان برای رژیم اسلامی است بهتر است به آن اشاره کنم. حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آن اتوریتته سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند. بعلاوه در مقیاس کل ایران "جوانان" بخودی خود مقوله سیاسی تعریف شده ای را تشکیل نمیدهند. کردستان از این

لحاظ فرق میکند. اینجا از این لحاظ بیشتر به فلسطین شبیه است. جوانان کردستان یک سمپاتی عمومی به اپوزیسیون در کردستان و بطور مشخص به کومه له بعنوان یک نیروی رزمنده، پیشرو و نماینده مبارزه با عقب ماندگی دارند. در این شرایط نفس اینکه جوانان و دانش آموزان بدانند کومه له چه مکانی برای تحرک اعتراضی آنها قائل است و مشخصا انجام چه اقداماتی را از آنها انتظار دارد میتواند موجبات یک موج مبارزاتی وسیع را بوجود بیاورد. ما باید حتی مساله ایجاد رسمی و یا غیررسمی یک سازمان جوانان و یا برنامه ها و نشریاتی برای آگاهگری و سازماندهی در میان جوانان و بسیج مبارزاتی آنها را بررسی کنیم. باید کمپین هائی را در نظر گرفت که میتواند این قشر را فعال کند. در عین حال، تاکید میکنم، فعالیت ما در شهرها باید تماما حول جنبش کارگری شکل بگیرد و تابع نیازهای این جنبش باشد. به تحرک درآمدن سایر بخشهای جامعه تحت رهبری کومه له نباید تصویر کومه له بعنوان تشکیلات انقلابی کارگران کردستان را مخدوش نماید.

رهبری

هیچیک از این اقدامات بدون تغییر جدی در خصوصیات رهبری کومه له و روش آن درقبال توده های کارگر و زحمتکش و در قبال کل مردم کردستان امکانپذیر نیست. رهبری کومه له باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بازوی مسلح جنبش در کردستان. باید به رهبر همان اعتراضی تبدیل شود که توده های زحمتکش دارند میکنند. رهبری کومه له

باید سخنگوی یک آلترناتیو فراگیر اجتماعی و نماینده تغییرات روشن و ملموس در زندگی توده زحمتکشان باشد. رهبری کومه له باید آن مرجعی باشد که در تحلیل نهائی اعتراضات کارگری و تشکلهای کارگری از آن تبعیت میکنند. رهبران علنی و عملی این تشکلهای باید در رهبری کومه له جمعی وارد، صاحب نظر و مجرب در مبارزه توده ای را ببینند. کسانی را که شالوده عالیترین نهادهای قدرت انقلابی در فردای کردستان را تشکیل میدهند. ما در این جهت پیش رفته ایم، اما هنوز کافی نیست. رهبری ما هنوز بیشتر از هر چیز مدیر و رئیس تشکیلات خویش است. کارگران کرد نیاز به کسانی دارند که در عالیترین سطح با جنبش و انقلاب کارگری و با دقایق و مراحل پیشروی آن تداعی میشوند. کارگر کرد هم باید مانند بورژوازی کرد شخصیت‌هایی را داشته باشد که بعنوان رهبران و سیاستمداران کارآموده در سطح سراسری با آرمانها و جنبش آنان تداعی میشوند. این با رهبری ای که در امور تشکیلاتی غرق میشود بدست نمیآید. این مستلزم روشی از فعالیت برای رهبران است که ما تا امروز کمتر شاهد بوده ایم. رهبری سراسری کارگران باید سخنگوی افق‌های عمومی در جنبش باشد. بر بنیادهای خودآگاهی طبقاتی کارگران تاثیر بگذارد، جامعه و تاریخ معاصر را برای آنها مفهوم سازد، و بیش از هر چیز نماینده کل اعتراض کارگری و سخنگوی کارگران در تمام نقاط عطف تعیین کننده و مقاطع حساس مبارزه باشد. نگاهی به مشغله‌ها و روش زندگی سیاسی رهبری ما نواقص کار ما را در این عرصه بوضوح عیان میکند.

موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق

قبل از اینکه به وجوه مهم دیگری در فعالیت تشکیلات در کردستان بپردازم (نظیه مبارزه مسلحانه، تبلیغ سراسری، تربیت کادرها و غیره) لازم است به بحث اوضاع پس از ختم جنگ ایران و عراق و تاثیرات آن بر دورنمای کار حزب در کردستان باز گردم. چراکه این ابعاد فعالیت، در شکلی که ما تاکنون سازمانشان داده ایم، رابطه مستقیمی با مساله استقرار و جغرافیای فعالیت ارگانهای کومه له دارند. همانطور که گفتم ختم جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را برای کومه له، با تعریف متعارف و تشکیلاتی آن، بوجود میآورد. از نظر سیاسی ختم جنگ ابداً به معنای تحول نامساعدی که تجدید نظر در مبانی و مفاد استراتژی مصوب کنگره ششم را ایجاب کند نیست. کاملاً برعکس، ختم جنگ اوضاع بسیار مناسبی را برای تسریع تحول کومه له بسازمان حزبی دربرگیرنده کارگران کرد و رهبر مبارزه کارگری و توده ای بوجود آورده است. ختم جنگ برای جنبش اعتراضی کارگری گشایش جدی ای بوجود آورده است که نشانه‌های آن هم اکنون حتی در مقیاس سراسری مشهود است. قطع جنگ یک مطالبه سیاسی ما بوده است. در زمینه کار نظامی و مبارزه مسلحانه ممکن است چنین بنظر برسد که باید دست به تجدید نظرهایی زد. اما چنین تجدید نظری صرفاً میتواند جنبه ای فنی داشته باشد و به کل مساله ضرورت و مطلوبیت مبارزه مسلحانه و حفظ و گسترش موجودیت کومه له بعنوان یک سازمان حزبی مسلح و درگیر در مبارزه مسلحانه با رژیم اسلامی مربوط نمیشود.

ختم جنگ برای دیدگاه محدود نگرانه ای که کومه له را در اردوگاهها و در روش زندگی و مبارزه موجودش خلاصه میکند میتواند به دو نتیجه مشخص منجر شود.

اول استنتاج به اصطلاح "تسلیم طلبانه" که با ختم جنگ دورنمای انقباض و محدودیت فعالیت کنونی کومه له را میبیند و لذا، از آنجا که این برای او کل موجودیت کومه له و تنها روش زندگی سیاسی آن است، به یاس و پوچی میرسد. استنتاج دیگر استنتاج به اصطلاح "رزمنده" است که همین مشاهدات را دارد ولی از روی عشق به کومه له و از روی تعهد به مبارزه، و باز از آنجا که برای او کومه له همین است که میبیند و لاغیر، ترجیح میدهد عواقب عملی ختم جنگ را در ذهن خود تخفیف بدهد و یا راهی برای حفظ وضع موجود در چهارچوب محدودیتهای احتمالی بیابد. این حکم که "پیش‌بینی ما در مورد اینکه پروسه صلح بیش از اینها طول میکشد درست از آب در آمد"، در واقع دل‌داری ای است که جناح "رزمنده" این دیدگاه بخود میدهد و فراموش میکند که پروسه صلح بهر حال چه دیر و چه زود به فرجام میرسد و در آن مقطع، در غیاب یک دیدگاه ثالث که راه واقعی برای پیشروی کومه له بگشاید، رزمنده ما بناگزیر خود را در موقعیت تسلیم طلب امروزی خواهد یافت.

من هر دو این قطبها را دقیقا از آنجا که آینده ای را که کومه له باید بسوی آن حرکت کند نمیشناسند و وضع موجود را تنها شکل موجودیت سیاسی و نظامی ما قلمداد میکنند رد میکنم. مستقل از جنگ ایران و عراق و ختم آن، به حکم کنگره‌های پنجم و ششم کومه له و کنگره دوم حزب، کومه له میبایست تحولات جدی در مرکز ثقل و شیوه فعالیت خود بوجود آورد. با ختم جنگ و محدودیتهایی که این امر ولو فعلا به تدریج بر کار ما میگذارد این تغییر روش بسیار مبهم تر شده است. طول کشیدن پروسه صلح برای ما میبایست فرجه و فرصت بازیافته ای باشد برای آنکه این تحولات را عملی کنیم و نه مستمسکی

برای به تعویق انداختن و طفره رفتن از آن. مستقل از وجود و یا ختم جنگ ما به این نتیجه رسیدیم و به زبان دهها قطعنامه و مقاله و سخنرانی اعلام کردیم که کومه له در یک موقعیت انتقالی بسر میبرد که باید سریعتر طی شود، کومه له باید از بازوی رادیکال جنبش مسلحانه به سازمان حزبی و فراگیر کارگران کردستان تحول یابد. امروز نباید اجازه داد که تلاش موجه برای حفظ وضع موجود در برابر محدودیتهای به مقاومت عقب مانده و ناموجه در برابر سیر تحول حیاتی کومه له میدان بدهد. نگرانی اصلی ما اینست که با ختم جنگ ایران و عراق و با تقویت شدن گرایش به حفظ وضع موجود، کومه له گام به گام دستخوش انقباض و محدودیت شود تا جایی که دیگر حتی امکان و ابزار کافی برای گام گذاشتن به عرصه‌هایی که کنگره ششم طرح کرده است را نداشته باشد. بنابراین ما ضرورت تغییر روشها و آرایش و جغرافیای فعالیت کومه له را از ختم جنگ در نمایاورییم. بلکه مبرمیت دست‌بکار شدن را با توجه به فرصت محدودی که در اختیارمان است تاکید میکنیم.

اجازه بدهید درباره هریک از اجزاء این بحث به اختصار توضیحی بدهم.

جغرافیای فعالیت کومه له

در سطح کلی هدف باید ایجاد یک کومه له داخل کشوری باشد. قطعاً رفقای ما امروز لفظ "داخل" را با درجه ای اغماض بکار می‌برند. داخل به معنی درست کلمه یعنی داخل جغرافیای سیاسی ایران و بطور مشخص شهرها و محل زیست و کار

طبقه کارگر ایران. به این معنی تردید نیست که اساس فعالیت کومه له باید در داخل ایران متمرکز شود. آگنباست با طبقه کارگر در ایران کار کنیم، باید در ایران تشکیلات داشته باشیم و باید این تشکیلات داخل کشوری ستون فقرات حزب ما را تشکیل بدهد. ممکن است اعتراض شود که "انتقال" اعضا و کادرهای موجود کومه له به داخل عملی نیست. من نیز چنین بحثی ندارم. بحث من اینست که بخش اعظم کومه له هم اکنون در داخل ایران هست و رادیوی ما هر روز دارد فعالیتهای این بخش را گزارش میکند. مساله بر سر سازماندهی این بخش بعنوان جزئی رسمی و ارگانیک از حزب ماست. من دارم از سازماندهی کارگری و عضویت کارگری حرف میزنم. رهبری ما باید بالاخره وظایف خود را نسبت به این بخش از حزب برسمیت بشناسد و درهای حزب را بروی آن باز کند. مستقل از مساله جنگ و صلح ایران و عراق، اگر روی این مساله خم نشویم و حزبمان را در داخل کشور و در درون طبقه نسازیم، حرفی از تحقق برنامه و استراتژی مان نمیتواند در میان باشد.

مبارزه مسلحانه

میدانم که آنچه گفتم هنوز پاسخ سوال را آنگونه که واقعا برای رفقای ما مطرح است نمیدهد. فرمولبندی سوال هر چه باشد مساله حساس برای خیلی ها سرنوشت مبارزه مسلحانه، اردوگاهها و ارگانهای مستقر در آنها در اوضاع پس از ختم جنگ است. نظر من درباره جایگاه و دورنمای مبارزه مسلحانه همانست که در پلنوم ماقبل کنگره ششم با کمیته مرکزی کومه له مطرح کردم و در اسناد

"استراتژی ما در کردستان" و "ملاحظات درباره فعالیت نظامی ما در دوره کنونی" نوشته ام که به تصویب کنگره ششم کومه له رسیده است. ما مبارزه مسلحانه خود علیه جمهوری اسلامی را از جنگ دو دولت استنتاج نکرده ایم و هرگز مطلوبیت تداوم آن را به تداوم این جنگ مربوط نکرده ایم. اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمیکنیم، ما فشار نظامی و حتی در بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم. حتی بسیار قبل از ختم جنگ، در واقع با کشیده شدن جنگ به کردستان در مقطع کنگره پنجم، ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایشی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جبهه از مبارزه در شرایط مساعدتر حفظ میکنیم. ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم میگیریم. با همه این تبصره ها، و با تاکید مجدد بر اینکه کومه له اساسا باید به اعتبار فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود در شهرها و کانونهای کارگری و با رهبری جنبش اعتراضی در کردستان تعریف شود، هیچگونه تجدید نظری را درتبیین کنگره ششم درباره مبارزه مسلحانه ضروری نمیدانم.

اتفاقا بحث من اینست که این سبک کار و آرایش موجود کومه له است که امکانات ما را برای داشتن یک نیروی نظامی زبده، قابل مانور و ادامه کار کاهش داده است. اگر اردوگاههای ما در داخل خاک عراق نه دربرگیرنده کل

موجودیت رسمی کومه له، بلکه صرفاً محل استقرار و آموزش نیروهای رزمی ما بود، امروز ابهام بسیار کمتری در مورد چند و چون تداوم مبارزه مسلحانه حتی در شرایط محدودتر از این می‌داشتیم. در نوشته فوق‌الذکر در مورد مبارزه مسلحانه حتی به این نکته اشاره شده است که اندازه و قدرت عمل نیروی رزمی ما در همین مرحله استراتژیک می‌تواند چند برابر این باشد.

اردوگاه چه میشود.

بطور قطع مادام که دولت عراق این امکان را در اختیار ما می‌گذارد ما باید در عراق اردوگاه داشته باشیم. مساله بر سر نوع فعالیتی است که می‌تواند از طریق ای اردوگاهها انجام شود و مکانی که در کل آرایش و تقسیم کار حزبی ما دارند. به اعتقاد من اردوگاههای ما باید اساساً در برگیرنده چند فعالیت اصلی ما باشند. اول آموزش و استقرار نیروی رزمی، دوم، آن بخش از فعالیت رادیویی ما که بدلائل فنی و یا سیاسی باید در همان منطقه باقی بماند و سوم، برخی ارگانهای تخصصی، مانند واحدهای ارتباطی با شهرها، مرکز پزشکی و مشابه آنها. کومه له، بمشابه یک کلیت سیاسی، نباید اردوگاه‌نشین باشد و با اردوگاه تداوی شود. ما باید در پاسخ این سوال که در خاک عراق چه داریم بتوانیم به روشنی بگوئیم که آنجا محل استقرار پایگاهی نیروهای رزمی ما، رادیوهای ما و برخی سازمانهای فنی و تخصصی ماست. بدیهی است که متناسب نیازهای این بخشها باید یک سلسله مراتب و شبکه حزبی مانند فرماندهی نظامی کومه له در منطقه، مسئولین سیاسی و مروجین و مربیان نیروی پیشمر در همین اردوگاهها

سازمان یافته باشند. مابقی فعالیت ما دیگر باید با توجه به نقشه عمومی فعالیت سیاسی ما جایی باشند که با وظیفه سیاسی ای که به آنها سپرده شده است خوانائی دارد.

شاید این مساله برای رفقای ما که اردوگاههای کنونی ما را مشابه اردوهای ما در اطراف بوکان و در آلان و غیره میپندارند قابل هضم نباشد. مگر نه اینست که کل فعالیت ما از این اردوگاهها رهبری و سازماندهی میشد؟ اما تفاوت زیادی میان ایندو وجود دارد. اینجا بحث بر سر حق حاکمیت و حد و مرز "داخل و خارج" است. در ایران رهبری و ارگانهای مرکزی ما در مناطقی سازمان داده شده بود که تحت کنترل خود ما بود. مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی مستقیماً به مناطق تحت کنترل ما محدود میشد. از نظر حقوقی و واقعی نیز ما یک نیروی اپوزیسیون ایرانی بودیم که با اتکاء به قدرت نظامی خود در خاک ایران فعالیت میکردیم و رهبری و ارگانهای خود را در خاک ایران سازمان داده بودیم. اما امروز، طی یک روند تدریجی که مراحل بینابینی مختلفی را شامل میشد، به مرحله ای رسیده ایم که اماکن استقرار ارگانهای ما در منطقه ای است که تحت حاکمیت یک دولت ثالث قرار دارد و ما طبعاً این حق حاکمیت را پذیرفته ایم. به این معنا (و در واقع به هر معنای دیگر)، ما دیگر ارگانهای خود را در خارج کشور سازمان داده ایم. فاصله جغرافیائی چیزی را در این میان تعیین نمیکند. "کمی آنطرفتر" از ماکو اتحاد شوروی قرار گرفته است. اگر حزب ما بهرحال ارگانهای مرکزی و رهبری خود را از ایران خارج کرده است آنوقت باید دیگر به کل امکانات این خارج نگاه بکند و نیروی خود را بنحوی سازمان بدهد که نه فقط از نظر فنی بلکه از نظر سیاسی و

ادامه کاری مبارزاتی بهترین نحوه استقرار را داشته باشد. همانطور که گفتم برای نیروی نظامی و رادیوی ما بهترین جا همانجاست. اما برای رهبری سیاسی و اجرائی کومه له، برای کل سازمان مرکزی و حرفه ای کومه له، این حکم دیگر ابدا صادق نیست.

رهبری کومه له

بنظر من تنها آن بخشی از رهبری کومه له باید در اردوگاههای مستقر در خاک عراق باقی بماند که مستقیما وظیفه فرماندهی و آموزش نیروی نظامی، سرپرستی فرستنده رادیویی و اداره ارگانهای تخصصی محدود مستقر در محل به آن سپرده شده است. رهبری سیاسی کومه له، مانند هر سازمان سیاسی جدی در اپوزیسیون ایرانی، اگر نمیتواند بطور زیرزمینی و یا در مناطق پایگاهی در خاک ایران مستقر شود، باید به پایتخت های سیاسی اروپا منتقل شود. صحبت بر سر رفاه و شرایط بهتر زیستی برای فعالیت رهبری نیست. صحبت حتی صرفا بر سر امنیت و ادامه کاری هم نیست. این یک تصمیم سیاسی است. محل استقرار یک رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزوم عقب نینشیند، بلکه به شوروی میرود. در طول بیش از یک قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند. از انقلابیون روسیه که علیه تزارسم مبارزه میکردند تا رهبری جنبشهای استقلال طلبانه و توده ای در آسیا و آفریقا در ۴۰ سال اخیر، همه دوره های کم و بیش طولانی فعالیت خود را از اروپا پیش برده اند. انتقال رهبری کومه له به اروپا نه یک

عقب نشینی امنیتی بلکه یک پیشروی سیاسی است و باید کاملاً علنی و با اعتماد به نفس انجام شود.

از این گذشته اکنون دیگر منطقه استقرار رهبری کومه له برای انجام وظایف این رهبری، بخصوص اگر بناست به شیوه ای که گفتم کار کند مناسب نیست. رهبری کومه له نباید تحرک، امکان ارتباط برقرار کردن با شاخه‌های مختلف فعالیت و استقلال عمل خود را از دست بدهد. فقط بعنوان یک نمونه، کسی که میخواهد دست به سازماندهی کارگری در شهرهای کردستان بزند در اروپا امکانات بسیار وسیعتری برای تماس سیاسی و عملی با موضوع کار خود خواهد داشت. و بالاخره، پلنوم‌ها، کنگره‌ها و جلسات وسیع و عالی تشکیلاتی کومه له باید در محل استقرار رهبری سیاسی کومه له در خارج انجام گیرد.

رادپوها

بدیهی است فرستنده‌های رادپوئی ما از نظر فنی باید در همانجا بمانند. اما بخش زیادی از کار تحریریه و تهیه‌کنندگی رادپوها میتواند و باید برای حفظ ادامه‌کاری و تبدیل اردوگاه داخل ما به اردوگاه رزمی در خارج کشور صورت بگیرد. اگر دورنمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود رادپوهای ما بسته شوند کم نیست، آنگاه از مدتها پیش از این میبایست انرژی خود را صرف پایه ریختن

ابزارهایی می‌کردیم که بتوانند این خلاء را پر کنند. رهبری ما به رادیوی ما گره خورده است. بستن رادیو در شرایط کنونی یعنی ساکت شدن رهبری ما و قطع همین تماس یکجانبه اش با توده مردم. ما نیاز به نشریه ای داریم که ارگان رهبری کومه له باشد و از هم اکنون جای خود را در میان زحمتکشان کردستان باز کند. باید شبکه‌های تکثیر و توزیع این نشریات در شهرها بوجود آیند. باید نویسندگان آن آمادگی بدست بیاورند، باید ارتباط این نشریه با خوانندگانش برقرار شود، خبر و گزارش دریافت کنند. اما خلاء رادیو صرفا با اشکال دیگر تبلیغی پر نمیشود. رادیو امروز تنها شکل ابراز وجود رهبری ما در شهرها و در میان کارگران کردستان است. رادیو دارد بر فقدان یک سازمان حزبی وسیع در شهرها و در درون طبقه کارگر سرپوش میگذارد و بخشی از بار آنرا بدوش میکشد. در غیاب رادیو دیگر همین هم از کف می‌رود. کلید فعالیت ما در این دوره همانطور که گفتم ایجاد یک سازمان حزبی در درون ایران است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی را در سطح محلی و حضوری جلو میبرد. این را میتوان و باید ساخت و تنها در چنین صورتی است که با حذف امکانات رادیویی کومه له ضایعات اساسی متحمل نخواهد شد.

سایر ارگانها

در مورد سایر ارگانها، نظیر کمیته تشکیلات شهرها، انتشارات، مدرسه‌های حزبی و غیره هم بحث من مشابه همانست که گفتم. در مورد تک تک اینها باید نشست و با توجه به مجموعه مسائل و اصل استقلال عمل و ادامه کاری دراز

مدت تشکیلات کردستان تصمیم گرفت.

به این ترتیب خلاصه حرف ما درباره جغرافیای فعالیت و استقرار کومه له این است: کومه له باید دیگر بطور جدی خود را با فعالیت داخل کشوری اش معنی کند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک و یکی از جبهه‌های مبارزه تنها در اینصورت در جای درست خود قرار میگیرد. جغرافیای استقرار ارگانهای ما باید با توجه به نقشه‌های فعالیت ما و دورنمای ادامه کاری آنها تعیین شود. تنها آن ارگانهایی که حضورشان در خاک عراق شرط حیاتی ادامه کار آنهاست باید در اردوگاههای ما مستقر شوند. آن بخش از تشکیلات ما که در خاک عراق مستقر است تنها باید یک جزء تشکیلات ما محسوب شود و این منطقه جایگاه طبیعی و رسمی کومه له در کلیت آن قلمداد نشود. رهبری کومه له باید ضمن گماردن بخشی از اعضاء خود برای سرپرستی فعالیتهایی که از طریق خاک عراق انجام میشود، خود رسماً و علناً به مراکز مناسب برای استقرار رهبری سازمانهای سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اروپا منتقل شود. ماحصل این پروسه این خواهد بود که بدنه اصلی تشکیلات کومه له در داخل شهرهای کردستان ایران خواهد بود، سازمان نظامی کومه له و رادیوهای ما در مناطق پایگاهی در خاک عراق مستقر خواهند شد و رهبری سیاسی کومه له و ارگانهای تخصصی پیرامون آن در اروپا جای میگیرند. این تنها شکلی است که در این دوره میتوانیم موقعیت سیاسی خود را در کردستان حفظ کنیم، ادامه کاری خود را تضمین کنیم، و به وظایف مهمی که در این دوره در برابر ما قرار گرفته است بپردازیم.

به چند نکته اینجا باید اشاره کنم. ممکن است گفته شود "کوچک کردن اردوگاه‌ها

معنای عملی و یا سمبلیکی در رابطه با حزب دموکرات دارد. اندازه اردوگاه‌های ما نباید زیادی کوچک شود". بحث من بر سر اندازه اردوگاه ما نیست. بلکه بر سر ماهیت آن و جایگاه آن در کل کار ماست. با این وجود تصور میکنم بهتر است این مساله را با تقویت کمی و کیفی نیروی رزمی‌مان در اردوگاهها حل کنیم. اردوگاه ما میتواند ابدا کوچک نشود مشروط براینکه مصوبات کنگره ششم اجرا شود. من کاملا معتقدم که ما باید نیروی نظامی زیادتری را در این دوره جذب کنیم و اردوگاههای بزرگ نظامی داشته باشیم. اما اردوگاه نظامی دیگر باید اردوگاه نظامی باشد و نه شهرکی که از رهبری و کادرها و نیروی مسلح تا پناهندگان و تبعیدیانی که ما سرپرستی‌شان را بر عهده گرفته ایم در خود جای داده است. فعال سیاسی ما باید جایی کار کند که ظرفیتهای او را فعال میکند.

نکته دیگر اینست که بخش مهمی از مقاومت در برابر این طرح یک مقاومت اخلاقی به اعتقاد من عقب‌مانده و محدود نگرانه است که حزب دموکرات هم به آن دامن میزند. برای ما "صحنه مبارزه" کردستان و جنبش کارگری در کردستان است. در واقع تنها راه "ترک صحنه" توسط کومه له پذیرش این فشارهای اخلاقی و قبول محدودیت گام به گام کل کومه له در اردوگاههای محدود و محصور است. ما یک حزب سیاسی هستیم که بهر طریق که لازم بدانیم و با هر آرایشی که صلاح بدانیم باید ادامه کاری سیاسی خود و پیشبرد وظایف خود را تضمین کنیم. بحث تعلق به آب و خاک و غیره نمیتوانست در مقطع عقب‌نشینی از آلان مطرح باشد که همانجا هم پاسخ خود را گرفت.

خلاصه کنم: هرکس باید امروز به این سوال پاسخ بدهد که برای وظایف روشنی که کنگره ششم در برابر ما قرار داده است چه باید کرد. نحوه استقرار تشکیلات علنی کومه له و سرنوشت اردوگاه کومه له صورت مساله نیست بلکه موضوعی است که باید درمتن پاسخگوئی به سوال اصلی ما پاسخ گیرد. پاسخ ما روشن است. اوضاع سیاسی و اجتماعی و موقعیتی که کومه له تا هم اکنون بدست آورده است ما را در موقعیتی بسیار مساعد برای انجام وظایف تاریخسازی در قبال طبقه کارگر در کردستان قرار داده است. اقدامات ما معلوم است و باید با سرعت و قاطعیت به اجرا درآید.

نوشته دوم

جمع‌بندی از مباحثات اخیر در تشکیلات کردستان حزب،

بیانیه ارائه شده به پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب

جمع‌بندی از مباحثات اخیر در تشکیلات کردستان حزب،

بیانیه ارائه شده به پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب

منصور حکمت: می‌خواهم بعنوان پیش از دستور از طرف خودم و رفقا رضا مقدم و ایرج آذرین درباره مباحثات کمونیسم کارگری و بحث‌های دوره اخیر در حزب مطالبی را بیان کنم. همانطور که بارها به اشکال مختلف گفته ایم، ما خود را، و چپ را بطور کلی، یک گرایش در این حزب میدانیم. فکر کردیم بهتر است افق خود و چهارچوب کار خودمان در این حزب را با عالیت‌ترین ارگان حزبی بطور رسمی مطرح کنیم تا ابهامی در این مورد که ما چه هدفی را در حزب دنبال میکنیم و اوضاع را چگونه میبینیم باقی نماند. اینجا من دو نوشته را رسماً به کمیته مرکزی حزب ارائه میکنم. یکی مصاحبه من با نشریه بسوی سوسیالیسم است که قاعدتاً باید این را روشن کند که ما چه می‌گوئیم و چقدر از بحث ما به کجای حزب مربوط میشود. نوشته دیگر سندی است راجع به جمع‌بندی از بحث‌های دوره اخیر در تشکیلات کردستان حزب. این سند دوم را من همینجا برای پلنوم قرائت میکنم. فقط شاید بعضی جاها مکث کنم و توضیحات بیشتری بدهم. بعد این اسناد را برای آرشیو به کمیته مرکزی حزب می‌سپارم.

(متن نوشته زیر را قرائت میکند)

مقدمه:

بدنبال یک دوره مباحثات پر حرارت در تشکیلات کردستان حزب لازم است به سهم خود جمع‌بندی کوتاهی از وقایع این دوره بدهیم. قصد ما این نیست که وارد جزئیات بحثها بشویم و یا پاسخ تک تک نکاتی را بدهیم که در طی این مدت در مقابل نظرات ما مطرح شده اند. هدف ما اینست که برداشت عمومی خود از اوضاع و موضعگیری و جهت گیری کلی خودمان را برای اطلاع رفقای حزبی بیان کرده باشیم.

۱_ سابقه و نحوه بروز مساله:

تصورى که بخصوص مخالفین بحث ما دوست دارند در تشکیلات وجود داشته باشد اینست که گویا مسائل و جدلهای دوره اخیر با سمینار و یا جزوه ما شروع میشود. این، در بهترین حالت، تصور بسیار خام و ساده نگرانه ای از اوضاع است. همانطور که قبلا هم گفته ایم وجود خطوط و گرایشات در حزب و تقابل و کشمکش آنها، یکی از مشخصات همیشگی و اجتناب ناپذیر در حزب بوده است. انکار وجود گرایشات، انکار این تقابل، بنظر ما یکی از بارزترین نشانه‌های

موضوعگیری راست و یا سانتتر در این حزب است که این تقابل را به نفع خود نمیبیند و از قطب بندی سیاسی در حزب و شفافیت پیدا کردن تفاوتها و اختلاف نظرها نگران است.

در فاصله کنگره دوم تا سوم حزب، تحت تاثیر شرایط عینی و اجتماعی بیرون حزب، گرایشات دخیل در این حزب از نظر سیاسی و فکری، از نظر افق مبارزاتی، و حتی از نظر مناسبات تشکیلاتی از هم دور شدند.

بحث کمونیسم کارگری که بصورت انتقادی به تفکر و پراتیک مسلط بر حزب و رهبری آن ارائه شد خود نشانه فاصله گرفتن چپ از چهارچوب فکری موجود و آغاز پیدایش یک جریان کمونیستی_ کارگری خودآگاه و با افق در قطب چپ این حزب بود. مباحثات کمونیسم کارگری عکس العملی به وضع حزب نبود. زمینه اصلی این بحثها اوضاع عمومی جنبش به اصطلاح کمونیستی در سطح بین المللی و تعمیق نقد ما به سوسیالیسم غیر کارگری در مقیاس اجتماعی و جهانی بود. این بحثها همچنین نزدیکی عملی بیشتر حزب با کارگران و نفوذ مادی و روزافزون سوسیالیسم کارگری در حزب را منعکس میکرد. مباحثات کمونیسم کارگری بحث و تئوری ای برای یک تشکیلات نبود، تلاشی کمونیستی بود برای درک جهان معاصر از نقطه نظر مارکسیسم و کارگر کمونیست و گشودن افقی برای کمونیسم کارگری در دل بحران سوسیالیسم بورژوائی. این بحث طبعاً استنتاجات مشخصی نیز در قبال حزب بعمل میآورد و افقی را در برابر حزب بطور مشخص قرار میداد. با طرح این نظرات، جناح چپ دیگر رسماً در موضع انتقادی نسبت به خط سنتی رهبری در حزب قرار میگرفت. این خط سنتی که ماحصل پیروزی بر خلق گرائی

بود، با تحولات عمومی در سطح جهانی، با زوال خلق‌گرائی، با پیدایش یک حزب بزرگ و معتبر که دیگر به بستر اصلی سوسیالیسم رادیکال در جامعه ایران تبدیل شده بود، اکنون دیگر به یک چهارچوب فکری ساتنتر، به تئوری ای برای رهبری و حفظ و اداره یک تشکیلات معین، تنزل یافته بود. درجاذدن این ساتنتر در زمینه‌های فکری و سیاسی را هر کس که نحوه عمل کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، کمیته مرکزی کومه له و در یک کلام ارگانهای متشکله از کادرهای این حزب را در سالهای اخیر از نزدیک دنبال کرده باشد بخوبی دیده است.

و بالاخره باید از جناح راست سخن گفت. بطور مشخص دو جریان راست در این حزب لانه کرده است. اول، ناسیونالیسم کرد. این جریان، علیرغم تعرض کنگره دوم کومه له به آن در درون کومه له و سپس حزب باقی ماند. با رادیکالیزه شدن دائمی حزب کمونیست تحت فشار جناح چپ، ناسیونالیسم کرد ساکت شد و به حاشیه رانده شد. اما بعنوان یک گرایش عینی و موجود در حزب نفوذ ایده‌های اساسی اش، افقش، و سنتهای مبارزاتی اش در تشکیلات کردستان حزب هیچگاه از بین نرفت. کشیده شدن جنگ ایران و عراق به کردستان، و سپس آتش‌بس میان دو دولت، افق ناسیونالیسم کرد را چه در ایران و چه در عراق در مقیاس اجتماعی تیره کرد. این را همه ما به روشنی در عملکرد نیروهای سنتی اپوزیسیون کرد در هر دو کشور و در سرنوشت عبرت آموز احزاب آنها در این دوره بخوبی دیده ایم. افق عمومی این جریانات انتظار است. یافتن خلل و فرجی برای باقی ماندن تا دور بعدی بحران سیاسی در منطقه، حفظ خود با پذیرش محدودیتهای بیشتر عملی و صبر. در درون حزب ما هم ناسیونالیسم کرد جز این افقی ندارد.

تصور شکوفائی سیاسی و قدرت‌یابی حزب در دل این اوضاع، آنهم به اتکاء به نیروی طبقه در شهرها، چیزی که سنت ناسیونالیستی حتی وجودش را منکر است، به زعم اینها یک توهم و خودفریبی چپ محسوب میشود. اگر این جریان با نظرات چپ، با سیاستها و تبلیغات و جهت‌گیری‌های چپ راه میاید دقیقاً به این خاطر است که چپ بزعم اینها چهارچوب فکری رادیکال و مردم‌پسندی برای "صبر" و حفظ روحیه بوجود میاورد. به این ترتیب با پیدایش محدودیتهای عملی برای اشکال سنتی مبارزه ناسیونالیستی، این راست نیز راست‌تر و نسبت به حقانیت سیاستهای چپ در حزب بدبین‌تر و نسبت به پراتیک آنها لاقیدتر میگردد.

راست دیگر یک راست دمکراتیک و سوسیال‌دموکراتیک است. این راست را بصورت یک حرکت محفلی و یک جنبش مقاومت منفی بویژه در خارج کشور شاهد بوده ایم. اینها هم حاصل تحولات بین‌المللی در سوسیالیسم بورژوائی از یکسو و پایان خصلت پیشرو و کارساز چهارچوب سنتی تفکر حزب از سوی دیگر هستند. و درست در متن این بی‌خطی و درجا زدن سانتر در حزب است که این جریان هم رشدی میکند و عملاً مشکلات متعددی را بویژه در خارج کشور به حزب تحمیل میکند.

در متن چنین صف‌بندی ای است که تحولات و مجادلات اخیر شکل گرفته است. پیشروی خزنده راست در تشکیلات کردستان حزب با محدود شدن دامنه فعالیت نظامی و برجستگی یافتن موجودیت اردوگاهی تشکیلات آغاز میشود. امروز، وقتی به گذشته نگاه میکنیم، حتی کنگره ششم کومه له وقفه ای موقتی در روندی بنظر میاید که پیش از آن به نفع راست شروع شده بود. کنگره ششم تعرض چپ

بود. اما این تعرض نتوانست دنبال گرفته شود و بویژه با لطمات و ضایعاتی که در کردستان متحمل شدیم، پرچم راست یعنی پرچم تلاش برای بقا، مجدداً قد راست میکند. در این دوره ما شاهد این واقعیت هستیم که راست خط مرکز در تشکیلات کردستان را بسوی خود میکشد. بدبینی خود را به چپ به آن سرایت میدهد. رخوت مرکز و ناتوانی اش از پاسخگویی به محدودیتهای و فشارها، راست راناکزیر میکند تا برای "حفظ تشکیلات و صبر" به شیوه‌ها و راهها و شعارهای خود تکیه کند. عرق سازمانی و حتی عرق ملی، تخفیف دادن دشواری‌های عینی در اذهان، "حفظ انسجام و روحیه" از طریق دامن زدن به خودپسندی تشکیلاتی و بحث داخل و خارج، اینها شیوه‌های اثباتی خود این جریان راست برای تشکیلات داری است. اینها در عین حال گواه عمق تعصبات و تعقلات ناسیونالیستی این جریان نیز هست. اما تا قبل از دوره اخیر پیشروی راست و گسترش نفوذش روی مرکز یک پیشروی خرنده است.

با اینحال عوامل معینی راست را ناگزیر میکند که رسماً بیرون بیاید و جنگ آخرش را بکند. این عوامل کدامند:

۱- قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران درباره شرایط پس از آتش بس ایران و عراق حاوی نکاتی است که بهیچوجه توسط راست قابل هضم نیست. محور این قطعنامه که حفظ استقلال عمل حزب در کردستان است با طرحهای هرگز ننگته‌ء راست برای حفظ خود و صبر و با افقی که ناسیونالیسم کرد برای بقا در دوره سازش دولتها در منطقه دارجور در نییاید. راست اختلاف خود با این قطعنامه را در سطح رسمی مسکوت میگذارد و به تحریک خود علیه چپ، با

اتهاماتی نظیر ذهنی‌گرایی، پاسیفیسم و غیره، شدت می‌دهد. در این دوره است که در عین حال بخش زیادی از راه را برای همراه کردن مرکز در کردستان با خود طی میکند. در این دوره است که ما شاهد دوری تشکیلاتی کمیته مرکزی کومه له از کمیته اجرائی حزب و بارز شدن جدائی‌های تشکیلاتی و حتی فردی میان کادرها هستیم.

۲- از این مهمتر حرکت چپ در این دوره است. بدنبال کنگره سوم ما رسماً اعلام کردیم که مباحثات خود را از چهارچوب خط رسمی بیرون میکشیم و بعنوان یک گرایش حرف می‌زنیم. گرفتن ظاهر یک اقلیت به خود و در عین حال تیز کردن لبه نقد از جانب ما، توازن رسمی میان گرایش‌ها در حزب را دگرگون کرد. از یکسو این توهم که مقابله با چپ ممکن شده است، (بویژه با شنیدن شایعه آمادگی چپ برای انشعاب)، و از سوی دیگر درک این حقیقت که جریان انتقادی از این پس فارغ از مصلحت‌گرایی سنتی کمیته مرکزی و خطاب به کل اعضاء سخن می‌گوید، منجر به حرکت وسیع و علنی راست و مرکز در کردستان شد. سمینار اول کمونیسم کارگری، با اینکه چند کلمه بیشتر در مورد کردستان و کومه له در آن صحبت نشده بود، بعنوان شروع تعرض چپ گرفته شد و از زاویه نگرش سنتی ناسیونالیستی و تشکیلاتی‌گرا "پاسخ" گرفت. حرکت وسیعی برای بی‌اعتبار کردن حرکت ما و خود ما بعنوان افراد معین، و هرکس که تصور میکردند ممکن است با ما باشد، شروع شد. هنوز مباحثات ما در مورد کردستان به رفقای این تشکیلات نرسیده بود که کمپین علیه ما به اوج خود رسید. در این کمپین ما شاهد تنوعی از تحریکات بودیم. تحریک تشکیلاتی، ملی، فردی، اخلاقی و حتی تنوریک. نحوه برخورد این جریان چنان بود که معلوم بود جنگ

آخرش را میکند، و دیگر امید و یا نیازی به باقی ماندن در یک حزب با جریان چپ حس نمیکند.

۳_ عامل دیگر در شکل دادن به این تقابل این بود که اینبار ناسیونالیسم در کومه له توانسته بود کمبود قدیمی خود را از نظر کادر و رهبر سرشناس و معتبر با جذب سانتتر پر کند. کسانی که حتی در دوره‌های مدافعان انتقاد چپ در این حزب بودند زیر پرچم راست به خط شدند و به تعرض راست چراغ سبز دادند و کمک کردند. راست و مرکز هر یک از ائتلاف خود علیه خط کمونیسم کارگری احتمالاً هدف خاص خود را داشتند. برای مرکز شاید این کشمکش برای سر جای خود نشانیدن چپ، کند کردن لبه انتقاد آن، کشیدن مجدد آن به موضع توجیه کلیت کمیته مرکزی و کل سانتتر، و بازگرداندن اوضاع به موقعیت قبل از کنگره سوم بود. شاید برای اینها میدان دادن به راست و تأیید آن یک سیاست دوره ای برای امتیاز گرفتن از چپ بود، با این توهم که "به موقع" با افراط و تفریط‌ها مرزبندی خواهند کرد! اینها نشانه توهامات این جریان و دوری واقعی آن از مضامین و اهداف بحث کمونیسم کارگری است. اما برای راست ناسیونالیست این نبرد آخر بود. پلی برای بازگشت برای خود نگذاشتند. هر کس هر طور فکر کرده باشد، سانتتر چیزی جز سیاهی لشگر برای حمله راست به کل بنیادها و مبانی حزب کمونیست ایران نبود.

بهرحال قد علم کردن راست و بدنبال آن مرکز در کردستان علیه چپ و مباحثات کمونیسم کارگری امروز دیگر کاملاً به شکست کشیده شده است. این را مدیون روشن بینی، صراحت و استقامت چپ در کل تشکیلات هستیم. حتی کسانی که در

این‌دوره بدون تعمق مسائل را از دریچه چشمان جریان راست نگاه کردند بتدریج متوجه این واقعیت خواهند شد که چپ در این دوره چه خدمت عظیمی به حفظ حزب کمونیست ایران به مثابه یک حزب پیشرو نموده است. این تجربه یک نقطه عطف اساسی بویژه در تشکیلات کردستان حزب است. نشان داده شد که روند تاریخی تکوین این حزب هر چه بوده باشد، شالوده امروز آن را فعالین و کادرهائی میسازند که پاشنه آشیلی در برابر ناسیونالیسم در کردستان ندارند و می‌خواهند فعالین یک سوسیالیسم انترناسیونالیستی و کارگری باشند.

خلاصه کلام، این تقابل از هیچ جزوه و نوشته ای و هیچ سفر و سیاحتی و هیچ سوء تفاهمی شروع نمیشود. ریشه این جدال در تار و پود خود حزب کمونیست ایران و در تقابل گرایشات مادی اجتماعی در درون آن بود و دیر یا زود میبایست به نقطه اوجی برسد. رویدادهایی که رخ داد تنها شرایط و زمینه‌های این تقابل ، زمان و شکل بروز آن را تعیین کرده است.

۲- کمونیسم کارگری و مباحثات درون حزبی:

شاید مایه تعجب خیلی از رفقا بشود اگر بگوئیم رویدادهای تشکیلات کردستان بر اصل بحث کمونیسم کارگری در حزب و بیرون آن و بر سیر پیشروی آن تاثیر منفی داشته است. بحث کمونیسم کارگری بحثی برای تسویه حساب با عقب مانده‌ترین گرایشات در درون حزب نبود. این بحث حتی بحثی اساسا خطاب به حزب به عنوان

یک تشکیلات معین نیست. ما می‌خواهیم چهارچوب فکری و سیاسی ای به جنبش سوسیالیستی کارگری، حتی در مقیاس فراتر از ایران بدهیم. طرف حساب ما در جامعه گرایش‌های سیاسی اصلی بورژوازی هستند که موانع واقعی در برابر کمونیسم طبقه کارگر قرار داده اند. ما می‌خواهیم نسل جدیدی از کمونیست‌ها را شکل بدهیم که کمونیسم را به شیوه ای مارکسیستی و کارگری می‌فهمند و محیط اعتراض کارگری محیط طبیعی ابراز وجود آنهاست. این تلاشی است صدها مرتبه مهمتر و مارکسیستی‌تر از کاری که یازده سال قبل با شکل دادن به یک مارکسیسم انقلابی بر علیه خلق‌گرایی در ایران آغاز کردیم و هزاران رفیق کمونیست و توانا را به جنبش و حزب ما داد. تمام مضمون تئوریک بحث‌های ما برای اعضاء حزب کمونیست تحت‌الشعاع کوبیدن راست در تشکیلات و مبارزه با عقب ماندگی ای قرار گرفت که حتی در چهارچوب فکری سنتی حزب هم مشروعیت نداشت و میبایست طرد بشود. ما خواسته ایم رفقا از دیدگاه کارگر معترض به مارکس و مارکسیسم رجوع کنند و اینبار هسته طبقاتی بحث‌های مارکسیسم را مورد توجه قرار بدهند. ما تحلیلی از اوضاع جهانی و سرنوشت سوسیالیسم بورژوازی دادیم که در اولین قدم با فتوای اخلاقی تازه تئورسین‌های راست در باب "رابطه تئوری و روحیه" و غیره مواجه شد. ما توجه به این ابعاد بحث را می‌خواهیم و می‌خواهیم انرژی خود را در این مسیر بکار بگیریم. تحرکات عقب مانده راست و مرکز در کردستان تا حدودی بناگزییر اولویت‌های اصلی را تحت‌الشعاع قرار داده است.

از نظر تشکیلاتی نیز بحث ما بحثی علیه عقب‌ماندگی نبود. بحثی در مقابل پیشروترین چهارچوبی بود که حزب قبل از مباحثات جدید به آن متکی بود. بحث ما از نظر سیاسی و تشکیلاتی بحثی در نقد مرکز بود. ما میدانستیم که با

تعرض از چپ در اولین قدم با خاکریزهای عقب مانده‌ترین گرایش‌ها مواجه می‌شویم. اما همانطور که تجربه هم نشان داد مقاومت این جریان‌ها مسأله مهمی را تشکیل نمیداد. امروز این مقاومت تا حدودی مرز میان مباحثات ما را با مبارزه علیه عقب‌ماندگی بطور کلی و لاجرم با سانتی‌گری که در این میان علیه ناسیونالیسم موضع گرفت کم‌رنگ کرده است. ما می‌خواهیم بحث کمونیسم کارگری اثباتاً مورد توجه رفقا قرار بگیرد و بالاخره با وارد شدن رفقا به مضمون آن، درجه‌ای از پلاریزاسیون فکری که در درون حزب لازم است بوجود بیاید. به‌رحال شکست تحرکات راست ابتدا به معنی پایان کار ما و تحقق هدف ما در درون تشکیلات نیست، بلکه تازه داریم به جدالهای فکری و سیاسی اصلی در حزب نزدیک می‌شویم.

۳_ وضعیت امروز:

همانطور که گفتیم گرایش راست و ناسیونالیستی پا به نبرد آخر خود در حزب گذاشت و شکست خورد. سرنوشت این جریان لاجرم باید دیگر بطور قطع تعیین بشود. نمیتوان بعد از این شکست اجازه داد که این جریان به سر پست خودش برگردد. ما خلع ید قطعی و بی‌بازگشت از جریان راست را می‌خواهیم. باید معلوم بشود که تمایل ناسیونالیستی هیچ مشروعیتی در چهارچوب حزب کمونیست ایران

ندارد. سردمداران و صحنه‌گردانان اصلی جریان راست باید این حزب، و به طریق اولی کمیته‌های تصمیم‌گیرنده حزبی، را ترک کنند. هیچ وجهی از پراتیک حزب کمونیست نمیتواند تحت مسئولی و سرپرستی کسانی باشد که از موضع ناسیونالیستی به جنگ نظرات چپ در این حزب رفته‌اند. راست و چپ در این حزب مانع‌الجمع هستند. این دیگر باید برای هر کس روشن شده باشد.

خلع‌ید از راست ربط مستقیمی به بحث کمونیسم کارگری ندارد. ناسیونالیسم کرد در این دوره نظراتی را ابراز کرد و به شیوه‌هایی برای پیشروی در حزب دست زد که با مبانی فکری و سنتهای مبارزاتی داده شده حزب مغایر بوده است. مادام که این جریان ساکت بود و حتی وجود خود را انکار میکرد، بحثی از کنار گذاشتن آن نمیتوانست مطرح باشد. اما اکنون به زبان خودش و با شیوه‌های خودش حرف زده و کار کرده، هر نوع باقی‌ماندن آن در حزب یک عقب‌نشینی علنی و رسمی برای حزب کمونیست و فرجه‌ای برای تعرض بعدی این جریان در موقعیتی دیگر بحساب خواهد آمد.

مساله خلع‌ید سیاسی و تشکیلاتی از راست را نباید با برخورد اساسنامه‌ای به موارد اقدامات ضد تشکیلاتی برخی از طرفداران و سردمداران این جریان مخدوش کرد. کمپین ترور شخصیت و برچسب‌زنی که در این حزب براه انداخته شد باید با اقدامات مشخص تشکیلاتی جواب بگیرد. موارد نقض پرنسپ‌های حزبی، پشت‌گوش انداختن پخش مقاله ارگان مرکزی (۹) به هربهان، استفاده از اهرم تشکیلاتی برای تثبیت نظرات گرایشی و گروهی، شرکت ندادن اعضاء کم‌کومه له و مسئولین صدای حزب در جلسه ک.ر (۱۰) با مسئولین و غیره حتما باید

مورد برخورد قرار بگیرد. اما منظور ما از خلع ید از راست برخورد به نقض موازین از طرف این جریان نیست. حتی مودب‌ترین و منضبط‌ترین شکل ابراز وجود راست در حزب را نباید تحمل کرد. اینجا اساسنامه کاری نمیتواند و نباید بکند. این عرصه مبارزه سیاسی است، این تنها از طریق اعلام عدم حقانیت این گرایش و عدم صلاحیت سردمداران آن، انتخاب و انتصاب نکردن آنها به ارگانهای مختلف و با نقد و تنگ کردن فضای سیاسی به این گرایش امکانپذیر است. باید معلوم باشد که حزب کمونیست جایی برای این گرایشات و تمایلات سیاسی ندارد. تنها با تعیین تکلیف راست در حزب است که تازه مبارزه سیاسی برای یکپارچه کردن حزب تحت پرچم کمونیسم کارگری ممکن میشود. در شروع این دوره بحثها ما مشروعیت مرکز را، بعنوان جریانی که لااقل پایش روی مواضعی است که چهارچوب فکری حزب کمونیست را در بدو ایجاد آن تشکیل میداد پذیرفتیم. بهمین دلیل ما از تلاش برای تثبیت دیدگاههای خود و پیدا کردن کادر برای آنها در چهارچوب مناسبات درون حزبی و از طرق سیاسی سخن گفتیم. ما از این حرف زدیم که برنامه، رهبری، موازین و اولویتهای حزب باید تغییر کند و این مائیم که باید برای گردآوری ماتریال این حزب نوین تلاش کنیم. بهمین دلیل ما از کمونیسم کارگری بعنوان یک گرایش اقلیت سخن گفتیم و تاکید کردیم که مادام که چپ از استخوانبندی کادری برای بدست گرفتن کل عرصه‌های فعالیت حزب برخوردار نیست، رهبری اجرائی در حزب را بدست نمایندگان منتخب این حزب میسپاریم و برای شکل دادن به حزب مورد نظر خود کار میکنیم. در این چهارچوب بود که ما حتی از این صحبت کردیم که اگر حزب کمونیست ایران نهایتاً دیدگاهها و پراتیک مورد نظر ما را در کنگره اش نپذیرد، آنوقت ناگزیریم حزب دیگری تشکیل بدهیم. این به معنی قائل شدن مشروعیت سیاسی برای خط سنتی حاکم بر

حزب است. امروز هم برنامه ما همین است. ما یک حزب کمونیستی می‌خواهیم که در سنت سوسیالیسم کارگری قرار داشته باشد. حزبی که در جهان امروز بتواند این جنبش عظیم را نمایندگی کند. حزبی که سخنگویان و رهبران قابل‌ی برای جوابگویی در سطح وسیع اجتماعی، در مقیاس بین‌المللی، به مسائل این جنبش داشته باشد. حزبی که محیط طبیعی فعالیت اش جنبش کارگری باشد، نیروی طبیعی تشکیل دهنده اش کارگر معترض باشد، حزبی که مدافع قابل و با صلاحیت مارکسیسم در جدال عقاید در صحنه جهانی باشد. ما این حزب آینده را فدای محدود نگری و "تشکیلات نگهداری" و نزدیک‌بینی مارکسیستهای انقلابی ایران در حزب کمونیست نمی‌کنیم. انتخابی که ما جلوی حزب می‌گذاریم یک انتخاب واقعی است. ما موافق نمی‌خواهیم. هم‌فکر می‌خواهیم. کسانی را در تشخیص‌شان از موقعیت جنبش کمونیستی و وظایف کمونیست امروزی مانند ما فکر کنند و نماینده و مدافع قائم بذات این تفکر و این جنبش اجتماعی باشند. مدت زمانی که ما برای این انتخاب و این تحول در درون حزب گذاشته ایم حداکثر تا کنگره چهارم حزب کمونیست ایران است. در این کنگره برنامه کمونیسم کارگری ایران باید تصویب بشود، یک حزب یکپارچه بوجود بیاید که رهبری و کادرفهایش صلاحیت سیاسی خود را در مبارزه از موضع سوسیالیسم کارگری در صحنه اجتماعی کسب کرده باشند، حزبی که بر موازین فعالیت سوسیالیسم کارگری متکی باشد و یکبار برای همیشه تکلیف خود را با تاریخ سوسیالیسم و رادیکالیسم روشن‌فکر ناراضی ایرانی روشن کند. اگر در کنگره چهارم این تحول در تمام ابعاد فکری، سیاسی و تشکیلاتی آن رخ ندهد و رسمیت پیدا نکند، آنوقت بدون تردید سنت تاکنونی حزب ما به دو ترند و دو حزب متفاوت تجزیه خواهد شد. در هر حالت کنگره چهارم حزب مقطع پیدایش یک حزب کمونیستی کارگری در چپ ایران است.

مجددا تاکید میکنیم که طی شدن این تحول در یک چهارچوب سیاسی و با کمترین مشقت در درون حزب کمونیست ایران مشروط به تسویه حساب جدی این حزب با راست است. مادام که در هر تلاقی چپ با مرکز، در هر برخورد انتقادی در درون و بیرون حزب، جریانات راست امکان تحرک و جوسازی از نوعی که دیدیم داشته باشند، چهارچوب سیاسی واقعی برای طرح این مباحثات وجود نخواهد داشت. مادام که گرایشاتی که از چپ مورد انتقاد قرار میگیرند بتوانند بعنوان اسلحه ذخیره خود جریان راست را علیه چپ فعال کنند امیدی به طی کردن این سیر تحول به شیوه اصولی نیست. جای گرایشات راست به حکم کنگره موسس حزب کمونیست ایران و به حکم کل تصویری که از این حزب به کارگران داده شده است در بیرون حزب است.

درباره قطعنامه مصوب پلنوم پنجم ک.م. کومه له (۱۱)

ما (امضاء کنندگان زیر) قطعنامه ای برای تصویب در پلنوم کومه له نداشته ایم. نظرات ما و آلترناتیوهای عملی ما در قطعنامه های کنگره ششم کومه له و در جزوه ای که در تشکیلات توزیع شده است نوشته شده است. قطعنامه مصوب در راستای نظرات ماست و قطعا از نظر مضمونی با آن مخالفتی نداریم و خواهان اجرای آن هستیم. اما واقعیت اینست که حزب ما در کردستان، و در بسیاری عرصه های دیگر، برای درک و پیشبرد سیاستهای چپ و کمونیستی کمبود قطعنامه

و مصوبه نداشته است. مادام که موانع واقعی پیشرفت سیاستهای حزب شناخته و مرتفع نشوند صدور قرارها و قطعنامه‌ها جزء اعلام و تاکید رسمیت، مشروعیت و حقانیت نظرات چپ در این حزب کاربست دیگری پیدا نمیکنند. تصویب یک قطعنامه اصولی و سپس سپردن اجرای آن به کسانی که در همان پلنوم بطرق مختلف در برابر آن مقاومت کرده اند، کسانی که قطعنامه سند سازش و نه رهنمود عمل برایشان بوده و از موضع پوشاندن اختلافات سیاسی در درون حزب به آن رای داده اند، از اهمیت و کارآئی تصویب قطعنامه کم میکند. اگر این قطعنامه مبین نظرات پیشرو درحزب است آنگاه حداقل انتظار از یک حزب با پرنسیپ اینست که با تصویب آن ابزارهای اجرای آن و قدرت تصمیم‌گیری در مورد جزئیات عملی آن به همان کسانی واگذار شود که در پلنوم این پلاتفرم را مطرح کرده اند و از آن دفاع نموده اند. پلاتفرم چپ باید بدست چپ در حزب عملی شود ما معتقدیم که در عین اینکه قطعا انجام قطعنامه مصوب پلنوم پنجم، مانند سایر قرارها و قطعنامه‌های پیشروئی که تاکنون به تصویب رسیده است، باید توسط کمیته‌های ذیربط پیگیری شود، متمرکز کردن اذهان رفقای تشکیلاتی روی مساله سرنوشت قطعنامه، و یا قرار دادن قطعنامه بعنوان موضوع محوری مجادلات در ایندوره، ذهنیت رفقای حزبی و شناخت آنها را از سیر حرکت حزب به عقب میکشاند. رفقای ما امروز آنچه که ما بدفعات در طول سالهای اخیر تاکید کرده بودیم را بعینه تجربه کرده اند. این واقعیت که حزب کانون گرایشات مختلف است، که عوامل سیاسی بازدارنده مانع پیشرفت نقشه عمل‌های کارساز حزبی هستند، که تائید ضمنی و همراه شدن صوری با بحثهای رسمی برای پیشروی حزب کافی نیست و غیره را تجربه کرده اند. دوره پس از کنگره سوم صحت نظرات ما و صحت سیاست ما مبنی بر ظاهر شدن بعنوان یک گرایش در

درون حزب را به ثبوت رسانده است و هم اکنون در اولین قدم و با نفس طرح نظرات و آلترناتیوهای ما در سطح کل حزب و بیرون از محدوده کمیته مرکزی، همه بعینه عمق اختلافات و روشهای عقب مانده و غیر سیاسی ای را که مخالفین به آن پناه برده اند به روشنی دیده اند. تصویب قطعنامه گامی حقوقی به جلو است. اما نباید به یک عقبگرد سیاسی وبه محملی برای خاک ریختن روی اختلافات واقعی و بویژه به ابزاری برای استتار مجدد راست تحت پوشش موافقت لفظی با اسناد حزبی منجر شود. میخکوب شدن به مساله قطعنامه مصوب پلنوم پنجم نشانه همان نگرش سانترو و متوهم در حزب است که گویا پیشرفت کند سیاستهای کمونیستی و کارگری حزب بدلیل فقدان نقشه عمل و رهنمود در سطوح کنکرت تر بوده است. چنین تصویری نهایتا با معرفی قلمداد کردن موانع سیاسی، با پذیرش بهانه "کمبود اسناد و رهنمود" و غیره، بقاء راست در حزب را موجه و مجاز میکند. ما در پلنوم سیزدهم و در کنگره سوم چنین ارزیابی ای را رد کردیم و امروز که گرایش راست کارآکتر و تمایلات واقعی اش را در حزب بروز داده است دیگر چنین نگرشی ابدا مجاز نیست. سیاستهای حزب ما بیش از هر جریان مدون بوده اند و در جزئیات تشریح شده اند. یک مصوبه پیشرو دیگر حتما خاصیت خود را دارد، اما گره کار نیست. باید آن عوامل و شرایطی را شناخت که عملا تا امروز در راه اجرای تمام مصوبات و تصمیمات پیشرو در این حزب مانع ایجاد کرده اند و میتوانند این قطعنامه اخیر را هم به همان سرنوشت دچار کنند.

مناسبات درون حزبی

دوره اخیر همچنین گواه درجه تعهد گرایش‌های مختلف به موازین کمونیستی در درون حزب بوده است. از نظر ما کمونیسم کارگری موضوع یک اختلاف سیاسی و نهایتاً تشکیلاتی است. علی‌رغم اینکه تمام حزب در سطح رسمی به صحت بحث‌های ما سوگند می‌خورد، علی‌رغم اینکه ارگان‌های رسمی حزبی آماده اند این نظرات را بعنوان نظرات رسمی حزب منتشر کنند، و علی‌رغم اینکه خود ما بعنوان افراد در عالیترین ارگان نشسته کمیته مرکزی عضو بودیم، ترجیح دادیم برای اجتناب از هر نوع فشار تشکیلاتی به رفقای حزبی که مانع برخورد آزادانه و انتخاب آگاهانه آنها در قبال نظرات ما باشد، بحث را بصورت فوق برنامه و بعنوان نظرات افراد معین در حزب طرح کنیم. ما عامدانه برای پیشروی سیاسی نظرات خود، از ارگان‌های اجرائی مرکزی کناره گرفتیم. در طرح نظرات خود کوشیدیم تا امکان شرکت کلیه رفقا را در حد مقدرات فراهم کنیم. نظرات خود را در اختیار کل تشکیلات گذاشتیم. در همان حال بعنوان افراد معین تحت اتوریته کمیته اجرائی حزب در ارگان‌های خود کار کرده ایم. ما به این معتقدیم که حزب کمونیست ایران باید از نظر تشکیلاتی در اختیار گرایش کمونیستی کارگری در حزب قرار بگیرد و گرایش‌های دیگر از این حزب و قبل از هر چیز از مقام‌های مسئول در این حزب کنار گذاشته شوند. اما روش رسیدن به این هدف را روشی سیاسی تعریف کردیم زیرا این تحول در حزب کمونیست نمیتواند تحولی از بالا و فرمایشی باشد.

در مقابل، جناح راست به روش‌هایی در مبارزه درون حزبی متوسل شد که جز توطئه‌گرانه و ارتجاعی به آن لقبی نمیتوان داد. سوءاستفاده از اهرم‌های تشکیلاتی، اعمال فشار عاطفی به افراد، جو سازی، شایعه پراکنی، تحریک، اهانت

به افراد، مارک زدن، تحریف آشکار نظرات، خارج شدن از انضباط و موازین میان ارگانها، از جمله شیوه‌هایی بود که در این میان بکار گرفته شد. عدم کارآیی این شیوه‌ها در برابر روشهای سیاسی، همانطور که در پلنوم پانزدهم (۱۲) پیش‌بینی کرده بودیم، سرعت به ثبوت رسید. حزب کمونیست، حزبی که در تمام طول دوره حیات خود به اصالت اهداف سیاسی و پرنسپهای عملی خود شناخته شده بود بناگاه با حرکتی در درون خود مواجه شد که هیچ ریشه و سابقه‌ای در سنتهای این حزب نداشت و حتی با معیارهای جامعه بورژوائی نیز عقب مانده و مذموم محسوب می‌شود. بلوغ سیاسی حزب، خودآگاهی سیاسی و آرمانخواهی که این حزب در طول سالها در میان اعضا خود ایجاد کرده است این روشها را به شکست کشانید، اما حزب به‌رحال در این میان زیانهای جدی کرده است. اعتماد اعضا حزب به اینکه کادرهای رهبری حزبی قادرند اختلافات سیاسی را به طرق سیاسی حل و فصل کنند بشدت لطمه خورده است. انتظار تشکیلات از انضباط و پرنسپهای تشکیلاتی با مشاهده این نمونه‌ها پائین آمده است، تضمینهای اساسنامه‌ای برای اجرای انضباط حزبی بی ارزش شده‌اند. نمونه‌هایی از اقدامات مباین با موازین حزبی امروز، از جانب ارگانهای عالی حزبی، ندیده گرفته میشوند که سه سال قبل با اخراج از حزب پاسخ می‌گرفت.

اختلافات سیاسی ما با گرایش‌های دیگر انضباط و موازین حزبی را برای ما بی ارزش نکرده است. برعکس، تنها در متن یک حزب منضبط و با پرنسپ است که آن جریان‌هایی که نقطه قدرت خود را حقانیت سیاسی اش میدانند و اعضا این حزب را سرمایه‌های انسانی سوسیالیسم کارگری میدانند میتوانند رشد کند و پیروز شود. از سوی دیگر، خصلت سیاسی اختلاف ما و تاکید ما بر مبارزه بطرق سیاسی،

ابدا ما را از مبارزه در بعد تشکیلاتی منحرف نمیکند. دورانی که در آن چپ با آرمانخواهی فکری و خام اندیشی و کند ذهنی تشکیلاتی و اجرائی شناخته میشد در تمام دنیا بسر رسیده است. این خاصیت چپ روشنفکری بود.

ما خام یا خوشخیال نیستیم. عرصه بسیج نیرو و اعمال فشار تشکیلاتی قلمرو انحصاری راست نیست. ما نسبت به دستاوردهای تشکیلاتی مبارزه سیاسی خود لاقید نیستیم. تفاوت اینجاست که ما روشهای سیاسی و اصولی خود را داریم و تجربه تا همینجا کارآئی این روشها را نشان داده است.

از نظر ما حزب کمونیست باید موازین درونی خود را محکم کند و اعتماد عمومی به پرنسپهای حزبی و صلاحیت عملی ارگانهای رهبری حزبی را اعاده کند. هم اکنون، و در واقع از مدتها قبل یک سلسله اقدامات تشکیلاتی برای سفت کردن انضباط حزبی و برخورد با حرکات غیر اصولی و انضباط شکنانه در حزب کمونیست ایران ضروری شده است. در این میان ما و کلیه رفقای مدافع مباحثات کمونیسم کارگری، جناح چپ این حزب، از هر اقدام کمیته مرکزی و کمیته اجرائی حزب برای بازگرداندن مناسبات درونی به استانداردهای حزب کمونیست ایران و ایجاد یک جو سیاسی و فارغ از مناسبات ناسالم با تمام قوا حمایت میکنیم. خود این رفقا در هر ارگانی، همانطور که تا امروز چنین بوده است، نمونه انضباط پذیری و برخورد سیاسی و کمک به گسترش فعالیت روتین حزب خواهند بود. ما همچنین خواهان آنیم که کلیه ارگانها و تشکیلاتهای حزبی فوراً تحت انضباط کمیته مرکزی حزب درآیند. به فدرالیسم و بوندیسم غیررسمی در این حزب قاطعانه خاتمه داده شود. کمیته مرکزی حزب و در فواصل نشستهای آن

کمیته اجرائی حزب در جریان کلیه تصمیمات کمیته‌های تشکیلاتی قرار بگیرد و در تمام موارد، بدون استثناء، در صورتی که لازم بداند بعنوان مرجع نهائی تصمیم‌گیری عمل کند. ما خواهان آنیم که به موارد نقض پرنسیپهای حزبی و اساسنامه ای توسط اعضاء کمیته مرکزی با شدت عمل بیشتری برخورد شود.

در خاتمه:

کمپین ما برای کمونیسم کارگری هدف خود را تغییر همه جانبه این حزب قرار داده است. کنگره چهارم حزب کمونیست ایران از نظر ما باید پایان این پروسه و نقطه تعیین تکلیف رسمی و قطعی حزب باشد. برنامه حزب، کمیته مرکزی حزب، موازین تشکیلاتی و نقشه‌های فعالیت حزب باید دگرگون بشود. اگر کنگره چهارم کنگره چنین تحولی نباشد راه ما جدا میشود. در هر حال کنگره چهارم نقطه پایان همزیستی گرایش‌های مختلف در حزب خواهد بود. این ضرب الاجل زمانی از نظر ما ناظر به دوره ای است که ما به شیوه سیاسی و بر مبنای موازین و اصول حزب کمونیست ایران برای تقویت سوسیالیسم کارگری در این حزب مبارزه میکنیم. طی شدن این روند به شیوه فوق منوط به وجود و کارائی چنین مناسباتی است. تجربه چند ماهه اخیر نشان داده است که جناح راست در این حزب به این مناسبات پایبند نیست. این موقعیت دشواری را برای ما ایجاد کرده است. ما حزبی را که در آن فتوای فقهی و عقب مانده شیخ عزالدین حسینی همان روز از

رادیوی حزبی پخش شود و پخش مقاله رسمی ارگان مرکزی از همان رادیو بعد از یکماه و آنهم با تذکر و استفسار عملی شود را با خود و با یک دهه تلاشمان برای ساختن یک حزب کمونیستی بیگانه میبینیم. ما کمیته حزبی ای را که روابط خود را با فلان شاخه حزب دمکرات "تفاهم آمیز" توصیف میکند و در همان حال علیه فعالین و سخنگویان و رهبران شناخته شده این حزب، آنهم بدلیل طرح مدون و روباز نظراتی در دفاع از مارکسیسم و طبقه کارگر، دست به تحریک و ایجاد جو خصومت آمیز میزند را نمیتوانیم برسمیت بشناسیم. ما وضعیتی را که در آن اعضای از کمیته مرکزی حزب در راه سیاست مصوب کمیته مرکزی برای بازسازی تشکیلات خارج کشور و تصفیه اپورتونیسم علنا سنگ اندازی میکنند و این را نشانه قدرت خودشان میدانند ناهنجار و ناگوار میدانیم.

این وضعیت به شکل کنونی قابل ادامه نیست. از اینرو ما اعلام میکنیم که قاطعانه برای کنار راندن جریانات راست از حزب و از مراجع کلیدی آن مبارزه میکنیم. برای کسانی که مدعی دفاع از انسجام و وحدت حزب هستند باید روشن باشد که این هدف تنها با کنار زدن جدی جریانات راست در حزب ممکن است. اگر این امر صورت نگیرد، تناقضی که امروز بروشنی در حزب دیده میشود، راه سیاسی و اصولی برای تعیین تکلیف گرایشات در حزب را کور خواهد کرد.

ما حزب کمونیست ایران را محصول یک تلاش مارکسیستی و چپ در جامعه میدانیم. این حزب ماست. لذا نه فقط هیچ نوع مشروعیتی برای ابراز وجود راست در این حزب قائل نیستیم، بلکه هرجریانی و گرایشی را هم که خواسته یا ناخواسته به بقاء راست در این حزب میدان بدهد در تناقض با آرمانها و

پرنسیپ‌هائی میدانیم که این حزب بر آنها بنا شده است.

نوشته سوم

نامه سرگشاده خطاب به رفقای
چپ در کردستان

نامه سرگشاده خطاب به رفقای چپ در کردستان

رفقا،

آخرین نظراتی که ما درباره مجادلات میان گرایش‌ها در تشکیلات کردستان حزب ابراز کرده ایم، بیانیه ای است که بعنوان پیش از دستور در پلنوم شانزدهم ارائه کردیم و خوشحالیم که امروز رفقای زیادی توافق خود را با آن اعلام کرده اند. بدنبال پلنوم طبیعی بود که با توجه به تحولاتی که رخ داده است باید جمع‌بندی ای از موقعیت فعلی بدست بدهیم و ملاحظات و نظراتمان را درباره اوضاع جدید بگوئیم. همانطور که در بیانیه هم گفته ایم، برای ما سه نفر، تحولات تشکیلات کردستان گوشه ای از یک تصویر وسیعتر و یک مساله بنیادی تر است. در کردستان جریان چپی شکل گرفته است و در یک رویارویی مهم با گرایش‌ها دیگر و بویژه در برابر تعرض ناسیونالیسم و عقب‌ماندگی به پیروزی رسیده است. پیدایش این چپ در کردستان برای ما و برای کمپینی که پس از کنگره سوم برای شکل دادن به یک سنت متمایز سیاسی و حزبی، به یک سنت سوسیالیستی کارگری، آغاز کردیم نقطه امید و منبع نیرو بوده است. از ابتدا ما بعنوان افراد معین و اعضا یک کانون معین، با دو نوع وظیفه روبرو بوده ایم. اول، شرکت و

دخالستگی در روندهای تشکیلاتی موجود به نفع چپ بطور کلی و دوم، پیشبرد کمپین این کانون معین، و دنبال کردن آن امر وسیع تری که نهایتاً حتی قدرت چپ در حزب کمونیست به آن گره خورده است.

جمع‌بندی امروز ما از اوضاع پس از پلنوم شانزدهم هم باید این دو جنبه را تامین کند. اگر هدف ما صرفاً از میدان بدر کردن ناسیونالیسم و یا گرایش‌های راست بطور کلی در درون حزب بود، امروز میبایست صرفاً به طرح ملاحظات کنکرت، تاکتیکی و روشی خود درباره گام‌های بعدی چپ در کومه له اکتفا میکردیم. این کار را به‌رحال باید کرد. اما بعنوان کانونی که شما دیگر به روشنی از اهدافش اطلاع دارید، مساله ما، با وجود پیروزی چشمگیر چپ در کردستان و انقلابی که می‌رود تا در جوانب گوناگون فعالیت حزب در این عرصه صورت بگیرد، سر جای خود باقی است. مبارزات ماه‌های گذشته در درون حزب یک چپ قدرتمند و خودآگاه در کردستان بوجود آورده است. این دستاورد بسیار مهمی است. اما همانطور که قبلاً هم گفتیم، از نظر ما بعنوان یک کانون معین، مسائل این دوره تا حدود زیادی معضل اصلی ما، یعنی ایجاد یک جنبش اثباتی کمونیستی کارگری و تسویه حساب همه جانبه با چپ رادیکال بی‌افقی که هم اکنون نیز مقدرات این حزب را در صحنه عمل تعیین میکند را تحت الشعاع قرار داده است. ضعف پیروزی بر یک راست عقب مانده بر این واقعیت که هنوز سنت سوسیالیسم کارگری در حزب ما یک سنت اقلیت و مقهور چپ غیر کارگری است پرده انداخته است. لاجرم گریزی از این نداریم که در عین شرکت با تمام وجود در تسهیل پیشروی چپ موجود در کردستان، در عین تلاش در راه کوییدن راه این چپ و تقویت آن، بار دیگر رفقا را به امری که مستقل از تحرک راست در کردستان

پیشاری خود قرار داده بودیم جلب کنیم و بکوشیم تا گرایش چپ در حزب کمونیست واقعا و عملا به نیروئی مادی برای یک حزب سوسیالیستی کارگری تبدیل شود.

در این نامه من به این هر دو جنبه میپردازم. تا آنجا که توصیه هایم، و توصیه های ما سه نفر، را درباره چه باید کرد شما بیان میکنم، یک رفیق چپی دیگر هستم که در سمینار شما نوبت گرفته است. این شماست که اقدامات خود و نحوه ادامه حرکت خود را تعیین میکنید. تکلیف چپ در تشکیلات کردستان را باید خود این جریان روشن کند. ما میخواهیم که نظرات ما را شنیده باشید و بدانید و امیدواریم تحلیل ما را از اوضاع و از وظایف و روشهای چپ در دوره حاضر تأیید کنید. اما تا آنجا که بعنوان جزئی از کمپین کمونیسم کارگری و از طرف کانون سه نفره صحبت میکنم، صحبت هم آن فراخوانی است که ما به طرق مختلف خطاب به عنصر سوسیالیست و کارگری در این حزب مطرح کرده ایم. افق ما محدود به تحولات تشکیلات کردستان نیست. پیشروی شما در تشکیلات کردستان ارزش در خود خود را دارد، اما از نظر ما بهر حال باید بعنوان جزئی از یک حرکت عمومی برای اهداف وسیع و تعیین کننده ای که بیان کرده ایم ارزیابی بشود. اینجا دیگر این مائیم که باید تشخیص بدهیم حرکت شما چه جایی در روندهائی که مورد نظر ماست دارد و تا چه حد با اهدافی که ما دنبال میکنیم خوانائی دارد.

در این نامه، بنابراین باید به چند مساله بپردازم. اول همان جمع بندی اوضاع پس از پلنوم شانزدهم. دوم، مساله دوره پس از پلنوم شانزدهم و موقعیت فکری و

سیاسی چپ در کومه له در نتیجه پلنوم ششم، سوم، برخی توصیه‌ها درباره تاکتیک‌های چپ، چهارم، برخی روشها و شیوه برخوردها که بنظر من جنبه پرنسیپی دارد و میتواند تحت الشعاع جدالهای درون حزبی قرار بگیرد. پنجم، خطوطی از یک روش اصولی (از نظر من) در برخورد به مسائل دوره آتی، و بالاخره نکاتی درباره سانتر و سانتریسم در حزب و فراخوانی برای کمپین کمونیسم کارگری در حزب بطور کلی.

موقعیت بعد از پلنوم شانزدهم (۱۳) و وظایف چپ

۱ - اهمیت پلنوم شانزدهم.

بیائید برای یک لحظه به موقعیت فکری بعد از پایان پلنوم شانزدهم بازگردیم فعلا فرض کنیم اتفاقات بعدی ای در کار نبوده است. اوضاع را چگونه باید ارزیابی کنیم؟ اولین حکمی که میتوان داد اینست که از نقطه نظر جدال مشخص میان چپ و راست در تشکیلات کردستان حزب پلنوم شانزدهم یک نقطه عطف تعیین کننده بشمار میرود. نه به این دلیل که در این پلنوم چیزی روشن شد که گویا قبلا روشن نبود و یا تحلیلهایی ارائه شد که قبلا وجود نداشت. اهمیت این پلنوم در تحول حقوقی ای است که ایجاد کرد. در این پلنوم حقانیت چپ در مباحثات درونی در کردستان از جانب عالی‌ترین ارگان حزبی برسمیت شناخته شد. روایت چپ از مبانی و ریشه‌های این مباحثات و کشمکش‌ها تأیید شد.

شیوه‌ها و اقدامات راست ناسیونالیست در تشکیلات کردستان حزب محکوم شد. و بالاخره از نظر تشکیلاتی راه برای قرار گرفتن اداره امور تشکیلات کردستان در دست چپ هموار شد. این تعیین‌کننده است، چرا که به این ترتیب خصلت اساسی تاکتیکنهای چپ در مبارزه درون حزبی در تشکیلات کردستان تغییر میکند، روشهایی از مبارزه از دستور خارج میشود و روشها و وظایف جدیدی در دستور قرار میگیرد. چپ در کومه له دیگر در موقعیت یک اپوزیسیون قرار ندارد و لذا باید متناسب با این پیشروی اقدامات بعدی خود را تعریف کند. پلنوم شانزدهم اعلام رسمی پیروزی چپ در تشکیلات کردستان بود. بعد از این پیروزی رسمی، فعالیت چپ، وظایف چپ، مسئولیتهای چپ و حتی جزئیات روش برخورد چپ به ابعاد مختلف فعالیت حزب در کردستان نمیتواند مانند سابق باقی بماند و باید با موقعیت جدید چپ در کومه له تناسب پیدا کند.

پلنوم شانزدهم یک پیروزی بزرگ بود. برای کل حزب. پلنوم پیروزی اصول بر بی اصولی بود. پیروزی حزبی بر محفلیسم. پیروزی سیاست سوسیالیستی بر ناسیونالیسم. پیروزی رهبری باز و اصولی بر رهبری سنتی و پدران. پیروزی اعتقادات سوسیالیستی و کارگری بر محدودیتهای فیزیکی و مشقات محیط فعالیت. پیروزی امید بر یاس. پلنوم شانزدهم پیروزی کادرها بود بر تمام آن مناسباتی که وجود آنها و توان آنها در دخالت در حیات حزب را انکار میکرد. چپ، جریانی که اتهام تضعیف حزبی به آن زده میشد، برای اولین بار کومه له را حزبی کرد. اتوریته بازیافته کمیته مرکزی حزب و پلنوم آن مدیون چپ است. باز شدن مباحثات ارگانهای رهبری بر روی اعضاء و بدور ریخته شدن قید و بند مصلحت‌اندیشیهای پدران. مدیون مبارزه چپ است. پلنوم شانزدهم به همه اینها

رسمیت بخشید. حزب کمونیست بعد از این پلنوم دیگر به اوضاع سابق خود باز نمیگردد. یک پیروزی مهم و تعیین کننده دیگر این بود که با پلنوم شانزدهم، حزب کمونیست ایران رسماً از چپ میخواید که اداره امور تشکیلات در کردستان و هدایت فعالیت‌های حزب را برعهده بگیرد. اگر مانعی بر سر راه اجرای سیاست‌های چپ در تشکیلات کردستان حزب قرار داشته است، اینک دیگر لااقل از نظر حقوقی برطرف شده است. موانع بعدی محدودیت ظرفیتهای سیاسی و عملی خود این چپ است. ادامه مبارزه علیه راست در حزب نیز بعنوان بخشی از وظایف چپ، دیگر تماماً به آمادگی چپ برای هدایت عمومی تشکیلات و توانائی اش برای بدست گرفتن امور گره میخورد. این سوال اساسی است که امروز در برابر چپ قرار دارد.

۲ - باید پیروزی را اعلام کرد.

مهمترین مساله در دوره پس از پلنوم انتقال از عملکرد اپوزیسیونی به موقعیت یک جریان هدایت کننده و رهبر رسمی در تشکیلات است. اگر بخواهم همه بحشم در این قسمت را در یک جمله بگویم همین را باید تاکید کنم. بنظر من سرنوشت آتی چپ، و این مساله که آیا چپ قادر میشود آنطور که مدعی است رادیکال بماند و رادیکال عمل کند و به نفوذ ناسیونالیسم در کومه له خاتمه بدهد حول همین محور تعیین تکلیف میشود.

۱ - ادامه مبارزه بعنوان یک "اپوزیسیون" مضرترین اشتباهی است که یک جریان پیروز میتواند مرتکب شود. پیروزی را باید اعلام کرد. بهمان درجه که جریانی

پیروزی خود را برسمیت نشناسد و اعلام نکند، فضا و فرجه برای تجدید سازمان و در صحنه ماندن مخالفین خود ایجاد کرده است. اگر هنوز جدال تمام نشده، اگر هنوز معلوم نیست که هدایت حزب باید دست کدام گرایش باشد، اگر هنوز ما داریم به راست "اعتراض" میکنیم، آنوقت چرا راست باید قطع امید کند و عقب بنشینند؟ بعد از پلنوم شانزدهم چه دیگر "مطالبه"ای ندارد، چیزی را از کسی درخواست نمیکند، بلکه سیاستهای خود را دارد که باید بسرعت به اجرا در آورد. اگر چه هنوز حال و هوای یک جنبش اعتراضی را حفظ کند، آنوقت پیروزی اش و این واقعیت که اکنون دیگر گرایشات دیگر موانع تشکیلاتی مهمی بر سر راه اجرای سیاستهای چه نمیتوانند قرار بدهند، به یک پیشروی دوره ای تنزل پیدا میکنند. آنوقت راست در حزب در صحنه میماند تا خود را برای دور بعد آماده کند (کنگره هفتم و غیره). تنها شکستن قالب یک کشمکش آزاد میان گرایشات و بدست گرفتن امور بعنوان نیروی هدایت کننده حزب که ماشین حزبی را در اختیار دارد میتواند تجدید آرایش راست را منتفی کند. اینجاست که ادامه حرکت بعنوان یک اپوزیسیون معترض، هر قدر هم که رادیکال و سازش ناپذیر باشد، در عمل فاقد قاطعیت و رادیکالیسم کافی است. جریان قاطع با رفع موانع تشبیتش امور را بدست میگیرد و تغییرات مورد نظر خود را عملی میکند و مناسبات مورد نظر خود را ایجاد میکند.

۲ - ادامه روشهای اپوزیسیونی بعد از پلنوم شانزدهم یک زیان اساسی دیگر دارد. مبارزه تاکتونی بر مبنای مسائل روشن و تعریف شده ای صورت گرفته است. چه انتظارات معینی را مطرح کرده و تغییراتی را خواسته است. در این مطالبات و تغییرات یک حقانیت غیرقابل تردید وجود داشته است. واضح است که آنچه از

بحث کمونیسم کارگری منتج میشود و آنچه جناح چپ بطور کلی در کردستان میخواهد محدود به مسائل وتغییراتی که در این دوره طرح شده اند نیست. اما روی این مبارزه معین، که در عمل در برابر تعرض راست به سیر پیشروی بر حق و سنجیده چپ در حزب شکل گرفت همه چیز رانمیتوان بار کرد. جنبش اعتراض کارگری را در نظر بگیرید که اضافه دستمزد میخواهد و چنان حقانیتی در طرح این مطالبه دارد که کل جامعه را به نفع خود قطبی میکند. این مطالبه پذیرفته میشود. اگر این جنبش با مشاهده موفقیت خود در این عرصه یکی پس از دیگری مطالبات جدیدی را مطرح کند، دیر یا زود سمپاتی عمومی با آن و حتی احساس حقانیت در صفوف خود آن تضعیف میشود. مسائل جدید با خود صفتندی های جدید بوجود میاورد و یکپارچگی پیشین جنبش بتدریج از میان میرود. هیچ جنبش اپوزیسیونی نمیتواند به شکل "مطالبه - پروسه" عمل کند. با به کرسی نشاندن هر خواست، خواست جدیدی را عنوان کند. نمیتوان یک حرکت را فراتر از پایه های مادی ای که برای آن وجود دارد در همان شکل ادامه داد. رادیکالیسم یک حرکت و یک جنبش، همانطور که برای مثال در مورد انقلاب روسیه در بولتن بحث کردیم، در این نیست که تا کی قالب اولیه خود را حفظ میکند، بلکه در این است که چگونه با تغییر اوضاع وظایف جدید خود را برعهده میگیرد و به مسائل دوره جدید با روشهای متناسب با آن پاسخ میدهد. تغییرات مورد نظر ما که موضوع اختلاف در این دوره بوده اند تعریف شده ومعلومند. ما خواسته ایم که گرایشات راست در تشکیلات کردستان از تصدی امور کنار بروند و چپ سکان تشکیلات را بدست بگیرد و مناسبات و فعالیت مورد نظر خود را جاری کند. پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی، حال با هر تصویری که شرکت کنندگان در آن از مساله داشته اند، این را پذیرفته است و کار را بدست چپ داده است. چپ بعد از

پلنوم دیگر در موقعیت متفاوتی است و باید به تناسب این موقعیت عمل کند و وظایف بسیار مهمتر و دشوارتری را که در این دوره برعهده دارد بشناسد. به اعتقاد من اگر پس از پلنوم شانزدهم چپ در کردستان از موضع کار بدست ابراز وجود نکند و هردم مطالبات جدیدی را مطرح کند، آنوقت رویارویی چپ و راست در حزب نه بر مبنای مسائل قدیم، بلکه حول مسائل جدیدی شکل خواهد گرفت که از این به بعد مطرح میشود. به اعتقاد من چپ در مبارزه معینی که با تعرض راست در چندین ماه قبل آغاز شد به پیروزی روشنی رسیده و حتی به تغییراتی فراتر از آنچه خود فعالین چپ در حزب پیش از پلنوم انتظار داشتند دست یافته است. این دور را باید بست و دور جدیدی را در مبارزه برای یک حزب کارگری و در مقابله با گرایشات غیرکارگری در حزب آغاز کرد. روش مبارزه چپ "مطالبه - پروسه" نیست، کنار زدن راست و اجرای سیاستهای چپ است. اگر خود را در مقطع پس از پلنوم شانزدهم بگذاریم باید بگوئیم که اولی انجام شده و دومی باید شروع بشود.

۳ - یک زیان دیگر باقی ماندن در قالب اپوزیسیون، هنگامی که مانع عینی ای در راه بدست گرفتن امور وجود ندارد، تاخیر در پیشرفت پروژه‌هایی است که چپ چه در درون و چه در بیرون تشکیلات باید بسرعت و در فرصت کمی پیاده کند. چپ نقشه عملهای روشنی برای کومه له داشته است. نقشه‌هایی که در دوره قبل بطرق مختلف راست در برابر آنها مقاومت کرده است. ما در پیشبرد این سیاستها باید عجله داشته باشیم. ما اینها را راهگشا و بسیار سازنده میدانیم. بنابراین این مائیم که باید اصرار داشته باشیم با رفع موانع تشکیلاتی هر چه سریعتر امور مختلف حزب توسط چپ سر و سامان بگیرد. قبلا هم گفته ایم،

محیط مناسب برای به کرسی نشاندن مباحثات کمونیسم کارگری و یک بنی کردن حزب، محیط یک حزب با اصول و مبارز است. ما از خلاء، تعلیق و بحران زیان میکنیم. چپ باید نشان بدهد که قدرت هدایت تشکیلات را دارد و در این کار اصرار و عجله دارد.

از این گذشته کوهی از مسائل هست که در بیانیه ها و پلاتفرم های تاکتونی چپ مستقیماً به آنها پرداخته نشده، اما باید توسط چپ بفوریت حل و فصل شود. من فقط به چند نمونه از این مسائل اشاره میکنم:

- ایجاد یک فضای سالم و ایمن سیاسی در درون تشکیلات. ناسیونالیسم قادر به تحقق این نبوده است. دیدیم که با طرح اولین اختلافات سیاسی در درون حزب کمپین ترور شخصیت و تحریک براه انداخته شد. اگر ما شکست خورده بودیم و اگر این کمپین به پیروزی رسیده بود آنگاه هرگز عضو این حزبی که بر جای میماند فرجه ای برای ابراز نظرات مستقل خود پیدا نمیکرد. آنچه با ما کردند، که سابقه ای تاریخی در سنت رویونیسم دارد، نسخه امتحان پس داده ای برای بی شخصیت کردن کادرها و تبدیل آنها به آدمک های بی اراده و فاقد اندیشه مستقل است. چپ این کمپین را خنثی کرد و امروز وظیفه دارد بسرعت شالوده یک مناسبات سالم سیاسی، متکی بر حرمت و شخصیت فعالین حزبی، را در تشکیلات بریزد. حزب ما باید حزبی باشد که در آن افراد احساس نشاط، اعتماد به نفس و اطمینان خاطر از حاکمیت اصول داشته باشند. این یک وظیفه چپ است که نمیتواند به تعویق بیافتد.

- راست اخلاقیات بسیار عقب مانده ای را با خود حمل میکرد و در این اواخر با تنگ شدن اوضاع مادی حتی شاهد عقب‌گردهائی در زمینه‌های اخلاقی بوده ایم. بحث داخل و خارج یک نمونه بود. نمونه برجسته دیگر برخورد مرد سالارانه، محدودنگرانه و عذاب‌آوری است به مسائل عاطفی رفقا، میان زن و مرد، در برخورد به علایق خانوادگی، و غیره و نیز به مشکلات جسمی و بیماری‌های رفقا دیده میشود. زن در تشکیلات ما، در تشکیلات علی‌الظاهر کمونیستی، کارگری و قرن بیست‌یکمی ما، زیر فشار اخلاقیاتی بسر میبرد که در هر کشور سرمایه داری هم که درآمد سرانه اش به دوهزار دلار در سال رسیده باشد مدت‌هاست ورافتاده است. استانداردهای عاطفی و اخلاقی دوگانه است و در هر حال در قبال همه و بویژه زنان بسیار مقید و محدود کننده است. رفقا، من بعنوان یک کمونیست از شما بعنوان کمونیست‌هایی که در این دوره با یکی از قدیمی‌ترین جلوه‌های عقب‌ماندگی در افتادید، از شمائی که در برابر ناسیونالیسم انترناسیونالیسم و کمونیسم را فراخوان دادید، میخواهم که قاطعانه برای ایجاد یک مناسبات اخلاقی پیشرو و آزاداندیشانه در تشکیلات حزب اقدام کنید. مناسبات میان کمونیستها باید الگویی باشد برای مدرن‌ترین جوامع، برای پیشرفته‌ترین تمدن‌ها. کاری کنیم که به تناقض قدیمی که چپ غیر کارگری میان مبارزه جویی از یکسو، با ارضاء عواطف انسانی و با فراغ خاطر و نشاط انسانها ایجاد کرده است پایان داده شود. هیچ رگه ای از مرتاض بازی، ناموس پرستی، خودآزاری و نوگریزی و هیچ نشانه ای از اخلاقیات اسلامی که چپ بورژوائی و خرده بورژوائی تحت نام "رزمندگی" به سوسیالیسم در ایران قالب کرده است نباید در میان ما باقی بماند. پیروزی چپ باید سرآغاز رشد اخلاقیات آزادمنشانه کمونیستی باشد. بقاء اخلاقیات عقب مانده یک ضامن بقاء ناسیونالیسم در کومه له است.

- باید روشهای رهبری باز و سیاسی جایگزین روشهای پدران و امام و امتی بشود. این حزب کسانی است که داوطلبانه به این مبارزه پای گذاشته اند و هر کس که واقعا داوطلب باقی ماندن در صف ما نیست باید با حفظ احترامش نزد ما این صف را ترک کند. اما در درون این حزب رهبری باید با قدرت راه حل دادادن، افق روشن کردن، سازمان دادن، رشد دادن و اتکاء به توان و اراده تک تک مبارزین این صف تعریف بشود. رهبری یک جنبش خودآگاه بیش از هر چیز باید به آگاهی صفوف خود اتکاء کند. به آگاهی از اهداف این جنبش، از مخاطراتی که در این مبارزه پیش میاید، آگاهی از عواملی که به نفع و یا ضرر ما عمل میکنند، از فاکتورهائی که در هر تصمیم گیری باید مد نظر باشد، و از پیگیری و پایمردی ای که این مبارزه طلب میکنند. فراخوان من به رفقای چپی که در موضع رهبری فعالیت تشکیلاتی در سطوح مختلف قرار میگیرند اینست که به صف خود و قدرت تشخیص و انتخاب آن احترام بگذارند. ما رهبری ای که صلاحیت خود را از فداکاری شخصی اش برای ما کسب کند، رهبری ای که به علقه های عقب مانده ما برای "باقی نگاهداشتن ما در صف مبارزه" متوسل میشود، رهبری که بجای ما فکر میکند و بجای ما رنج میبرد، رهبری که ما را شایسته دانستن تمام حقایق مربوط به مبارزه مان نمیداند و روحیه ما را از خود شکننده تر تصور میکند، نیاز نداریم. ما رهبری سیاسی و کمونیستی ای میخواهیم که با ما بعنوان کمونیستهای آگاه و سیاسی برخورد کند. رهبری چپ باید چنین رهبری ای باشد. آنچه در کومه له رخ داد در عین حال انقلاب کادرها علیه اشکال رهبری غیر کمونیستی بود. این حرکت هم باید نتایج ملموس خودش را بیارود.

پلنوم ششم کومه له (۱۴): بازگشت به اعتراض از پائین؟

فکر میکنم آنچه درباره خصلت روش برخورد چپ در تشکیلات کردستان پس از پلنوم شانزدهم گفتم، و البته انتظاراتی که از چپ بدنبال آن مطرح کردم، در روزهای بلافاصله پس از پلنوم میتوانست با سهولت بیشتری مورد موافقت رفقا قرار بگیرد. در نامه‌هایی که داشته‌ام این نکات توسط برخی از رفقا عیناً مطرح شده. اما ظاهراً با پلنوم ششم کومه له توافق با یک چنین جمع‌بندی‌ای در میان رفقا دشوارتر شده. از نامه‌های مختلف چنین برمیآید که پلنوم ششم بعنوان نمودی از مقاومت راست، "سازش با راست"، استنکاف از پیاده کردن نتایج پلنوم شانزدهم و غیره فهمیده شده و گرایش جدی‌ای به ادامه مبارزه اپوزیسیونی، بر مبنای بیانیه‌ای که ما در پلنوم قرائت کردیم، بوجود آمده است. طومارهایی امضاء شده، از کنگره فوق العاده برای تعیین تکلیف قطعی صحبت میشود و غیره. اینجاست که گفتم چپ در آستانه یک سلسله اشتباهات روشی قرار گرفته است. از نظر من تشخیص این مساله بسیار در سرنوشت چپ در کومه له و در مبارزه برای پایان دادن هر نوع نفوذ راست در تشکیلات تعیین کننده است.

من با این شیوه برخورد موافق نیستم. انگیزه‌های رادیکال و سازش‌ناپذیر رفقائی که این برخورد را تبلیغ میکنند قابل درک است. اما این بنظر من آن نوع رادیکالیسمی است که با عدم تشخیص تفاوت‌هایی که در شرایط عینی بوجود آمده عملاً دارد کم از خود مایه میگذارد. سازش‌ناپذیر است، اما بطور عینی خودش را تضعیف میکند و به استقبال سازشهای آتی میبرد. چرا:

۱- یک ارزیابی عینی از پلنوم ششم باید این را تشخیص بدهد که در این پلنوم رهبری کومه له رسماً و عملاً در اختیار جناح چپ، همان جریانی که در برابر راست مقاومت کرده بود، قرار گرفت. این مهمترین شاخص این پلنوم است و نه انتصابات کمیته‌های پائین‌تر و یا تغییراتی که باید در روند بعدی کارها در دستور قرار بگیرد.

۲- رفقا سیر عملی رویدادها را در نظر نمیگیرند. رفقا فراموش میکنند که پیشروی چپ و عقب‌نشینی راست شتابی تصاعدی داشت. تا قبل از پلنوم شانزدهم بحثها حتی بر سر اجرای قطعنامه مصوب پلنوم قبلی، ترمیم ک.ر، برخورد اساسنامه ای به موارد نقض اصول مناسبات حزبی و غیره دور زده است. طبیعی است که نه ما اینجا و نه شما آنجا افسان از تحولات تشکیلاتی را به این محدود نمی‌کردیم. اما هر رفیق چپ، و از جمله رفقای چپ در ک.م. کومه له با انتظارات تعریف شده و معینی به این پلنوم‌ها پا گذاشتند. برای شما آنچه در پلنوم شانزدهم روی داد یک پیشروی بی‌تردید و آغاز تغییراتی بر مبنای انتظارات حداکثر بود. برای ما که در این پلنوم شرکت می‌کردیم، نتیجه پلنوم محتوم نبود. ما میدانستیم که باید تعرض کرد، کل انتظارات را گفت، سیاست چپ را تشریح کرد و دور جدیدی در مبارزه درون حزبی را بر این مبنا آغاز کرد. در عمل در پلنوم راست شکست خود را پذیرفت. پلنوم ک.م. کومه له به فاصله چند روز برگزار میشود و در نتیجه هم موقعیت قبل از پلنوم شانزدهم و هم اصل شکست رسمی راست هر دو در تصمیمات آن منعکس اند. بنابراین تحولاتی که در پلنوم ششم روی داد از انتظارات تشکیلاتی چپ تا قبل از پلنوم شانزدهم محدودتر

نبود. نه فقط کبر یک ترکیب اساسا چپ پیدا کرد، بلکه در کل کمیته مرکزی اکثریت چپ حاصل شد. قضاوت پلنوم ششم بر مبنای بیانیه سه نفر اشتباه است. این بیانیه بطور عینی تا آن مقطع بیانیه سه نفر است و نه پلاتفرم صدها نفر در تشکیلات، و لذا رفیق ما که دارد در پلنوم ششم امور را بدست میگیرد نه صرفا از این بیانیه، بلکه از مجموعه انتظارات و تناسب قوای قبل از صدور آن حرکت میکند. پلنوم ششم همچنان در متن عمومی تحولات درونی حزب یک پیروزی آشکار برای چپ است. اما اینکه این پیروزی با توجه به پلنوم شانزدهم کافی است یا خیر، اینکه آیا اولین انتخابات و انتصابهای کبر جدید مناسب بوده است یا خیر و غیره فقط وقتی میتواند مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد که اصل پیروزی چپ، حتی در پلنوم ششم، که در قطعنامه این پلنوم پیداست، برسمیت شناخته شود. هر کس میتواند پلنوم پنجم و ششم را مقایسه کند و همین نتیجه را بگیرد.

۳_ به این ترتیب روشن است که انتظارات رشد یافته چپ بدنبال پلنوم شانزدهم مانا از آن شده است که پلنوم ششم و رفقای چپ در آن بدرستی ارزیابی شوند. نتیجه این شده که چپ، ناراضی از دامنه تغییرات در پلنوم ششم، در قضاوت موقعیت راست در حزب دچار اشتباه بشود. راست شکست خورده و چپ باید این را اعلام کند و بعنوان یک نیروی پیروز کارش را شروع کند. اما این ارزیابی چپ را مجدد به لاک یک اپوزیسیون سوق داده. این جز باز اعلام کردن مساله و لاجرم برسمیت شناسی نوعی قدرت مقاومت برای راست معناتی ندارد. من در مورد این مساله هشدار میدهم. چرا که تنها همین باز گذاشتن مساله است که میتواند به ناسیونالیسمی که شکست خود را در درون حزب پذیرفته و دیده است این امید را

بدهد که گویا جریان ادامه دارد و حالا باید خود را برای کنگره هفتم و یا جذب این و آن، پلاتفرم دادن و غیره آماده بکند. از نظر من راست در این رویارویی معین شکست خورده و باید تابع موازینی بشود که تشکیلات حزب تحت رهبری چپ از این پس برقرار میکنند. اگر چپ در پلنوم ششم ارگانی را خوب سازمان نداده، در جلسه بعدی کارش را اصلاح میکند. اگر ده اشتباه دیگر هم در سازماندهی ارگانها کرده باشد، این هنوز سرسوزنی از این حکم که جناح چپ اداره امور را بدست گرفته و دارد تکلیف برای سازمان حزب بطورکلی معلوم میکند کم نمیکند. این باید حرف ما و شیوه برخورد ما باشد. تنها این میتواند مقاومت آتی ناسیونالیسم در حزب کمونیست را منتفی کند و به خواست بیانیه ای که امروز دیگر به امضاء بسیاری از ما رسیده است، مبنی بر تعیین تکلیف قطعی با راست، جامه عمل بپوشد.

۴- عوارض زیانبار این ارزیابی اشتباه برای چپ کم نیست. هم اکنون نشانه‌هایی رامیبینیم. چپ شروع کرده تا به دلیل کم و کاست‌هایی که در پلنوم ششم میبینند، علامت سوال به گردن فعالین خود آویزان کند. در نامه‌های رفقا، بر مبنای اظهار نظر فلان رفیق درباره شیوه برخورد از این به بعد چپ، بر مبنای شرکت رفیق در پلنومی که به حکم اساسنامه موظف است کمیته مرکزی را با علی‌البدل‌ها ترمیم کند، بر مبنای نظر مثبت فلان رفیق درباره امکان جذب فلان رهبر تشکیلات به مواضع چپ، از سانتریسم و سازش و غیره صحبت میشود. حتما شاهد تمایلات سازشکارانه خواهیم بود. اما اگر این روال ادامه پیدا کند دیر یا زود چپ اعتماد درونی خود را تضعیف میکند، از خود کادر میکند و خود را دچار تشتت میکند. اگر کنگره هفتمی در کار هست، که رفقائی تازه معتقدند باید

بطور فوق العاده و زودتر تشکیل شود، آنوقت بطور قطع چپی که خود زیر پای کادرهای خود را سست کرده باشد، امید زیادی به موفقیت در آن نمیتواند داشته باشد. سازشهای واقعی آتی نتیجه اجتناب ناپذیر جستجوگری افراطی برای کشف سازش در شرایط امروز است.

عامل دیگر وجود یک سانتر قوی در درون این حزب است که اگر خاصیتی در همراهی با چپ دیده است در این است که چپ دارد راهی واقعی برای حفظ تشکیلات ارائه میکند. این سانتر مخلص قسم خورده چپ نیست. در دور قبل که، لاقط در کردستان، رسماً شاهد اتکاء و تمکین این گرایش به راست بوده ایم. اگر چپ اکنون که موانع سر راه خود را از میان برداشته و بطور عینی در موقعیتی هست که اداره امور را بدست بگیرد، از پا جلو گذاشتن استنکاف کند، اگر هنوز در موضع یک اپوزیسیون معترض که دیگر روشن نیست به چه کسی اعتراض میکند باقی بماند، این سانتر حمایت خود را برمیدارد. مساله من جذب سانتر نیست. پائینتر این را توضیح میدهم. اما نقش سانتر در تنگ کردن فضا برای چپ و کاهش سمپاتی عمومی به چپ غیرقابل انکار است. برای کسی که دارد خود را برای کنگره هفتم آماده میکند و حتی میخواهد زودتر آن را برگزار کند، این واقعیت باید بطور جدی در محاسبات ملحوظ بشود. از این مهمتر جایگاهی است که حزب کمونیست و ادامه کاری آن برای چپ فی نفسه داراست. ما را به این متهم میکردند که گویا با انسجام و ادامه کاری حزب مخالفیم! ما پاسخ دادیم که این حزب را میخواهیم. حزب ماست. چپ باید متوجه این مولفه در اهدافش باشد و مانع اخلال در فعالیت روتین حزب بشود.

از همه زیانبارتر تاخیر چپ در اجرای سیاستهایش از موضع رهبری کومه له و در برقراری مناسباتی است که از آن صحبت کردم. فلسفه تلاش چپ اجرای این سیاستها بوده است. بعلاوه این تاخیر است که میتواند گرایشات دیگر را فعال کند و از چپ طلبکار کند. ضامن پیشروی چپ رادیکالیسم سیاسی آن است. هدف چپ تحقق بخشیدن به این رادیکالیسم در سیاستها و فعالیتهای حزب است. این قطب‌نما را نباید گم کرد. اگر کسی بتواند بطور عینی نشان بدهد که هنوز موانع واقعی بر سر راه بدست گرفتن امور توسط چپ وجود دارد که باید توسط یک حرکت اعتراضی کوبیده شوند، بحث دیگری است. اما اگر این موانع در کلیات برطرف شده اند، آنوقت تنها یک شاخص برای این رادیکالیسم وجود دارد و آن اجرای برنامه ای است که چپ اعلام کرده است. چپ باید به فوریت فعالیت روتین حزب را بر مبنای سیاستها و روشهای رادیکال و پیشرو خود بازسازی کند و گرایشات مخالف را در برابر یک تشکیلات چپ در حال کار و قوام‌گرفته قرار بدهد.

استعفاها، تصفیه و برخورد به طرفداران سابق راست.

فکر میکنم جریان چپ، چپی که میخواهد در موقعیت یک نیروی رهبری کننده در حزب قرار بگیرد، باید بویژه مراقب یک گرایش نادرست باشد. شاید برخی از رفقا فشار برای کنار گذاشتن مخالفین سابق را شاخصی از سازش‌ناپذیری چپ بدانند. در مورد افراد معینی بیشک باید چنین فشاری وجود داشته باشد. به راست و به کسی که در این تشکیلات افق و سیاست و روشهای ناسیونالیستی و راست را

نمایندگی میکند نباید میداداد. اما اولاً باید بطور جدی حساب اینگونه افراد را از توده وسیع کادرها و فعالینی که تحت تاثیر عوامل و شرایط متنوع در صف راست قرار گرفتند جدا کرد. هیچیک از این عوامل راست روی افراد را توجیه نمیکند. اما آینده سیاسی بسیاری از آنها را باز نگهمیدارد. ما در این آینده ذینفعیم. بسیاری از رفقا از روی عدم حساسیت سیاسی، محلی‌گری، باور خودبخودی به آنچه که رهبری مورد اعتماد و حضوری‌شان بعنوان حقایق به آنها عرضه میکرد، قربانی تحریک شدن، از بی‌ثباتی در تشکیلات هراسیدن و غیره در این صف قرار گرفتند. دسترسی به حقایق، که امروز ارائه‌ صبورانه آنها کار چپ است، به بسیاری از این رفقا امکان خواهد داد که در صف مبارزه اصولی قرار بگیرند.

ثانیا، ایجاد جو سنگین و تلافی‌جویانه کار ما نیست. در نامه‌های برخی رفقا توجه کافی به این وجه مساله کاملاً مشهود است. با این همه لازم میدانم بار دیگر آنچه را که در پلنوم هم گفتم تکرار کنم. ما نه مائوئیستیم و نه از سنت اسلامی و عرفانی درآمده ایم. انتقاد روانکاوانه، ایجاد جو خودشکنی در میان مخالفان سابق، اعتراف به خطا گرفتن و غیره سنت ما نیست. نه میرانیم و نه با تویه کسی را در آغوش میگیریم. ما یک جنبش سیاسی هستیم. شاخص‌های ما سیاسی اند. اگر کسی با ما آمده است، اگر کسی به ما پیوسته است، تلاشش، هوشیاری‌اش، قابلیت‌اش در مبارزه با موانعی که در برابر سوسیالیسم کارگری قرار میگیرد، برای حضورش در این صف کافی است. اکنون فرصتی برای ما پیش آمده است تا به یکی دیگر از جلوه‌های عقب‌مانده چپ سنتی، سنت تزکیه و انتقاد از خود عرفانی خاتمه بدهیم. این روش بما و امر ما ضرر میزند. کسی که

با تحقیر خود به صف ما پیوند، هیچگاه برای این صف کادر نمیشود. و حزبی که بر تحقیر و شکستن شخصیت افراد ساخته بشود برای وارث نهائی اش هم حزب نمیشود.

ثالثا، در مورد بسیاری از رفقا شاخص پیوستنشان به صف چپ اعلام آمادگی شان برای کار در بالاترین ظرفیت شان تحت رهبری چپ است. آمادگی شان برای ماندن در همان پست و وظیفه ای که هستند. نه پافشاری شان، آمادگی شان. هر استعفائی علامت پذیرش اشتباه نیست. از حدی به بعد دیگر این معنای مقاومت منفی و عدم پذیرش مشروعیت چپ را پیدا میکند. به سبوتاز تبدیل میشود. یک جریان اپوزیسیونی میتواند خواهان رفتن همه مخالفین بشود، اما یک جریان در قدرت اجازه دست از کار کشیدن به کسانی که جانشینی برایشان تعیین نشده و یا قرار نیست بشود نمیدهد. اگر فرض کنیم که چپ میخواهد تا کنگره هفتم بر مبنای اکثریتی که در ک.م. دارد و بر مبنای مشروعیت بلامنازع خودش امور را بدست بگیرد، اگر فرض کنیم که چپ میخواهد این پیام را به جامعه و به نیروهای بورژوائی بفرستد که قدرت گیری چپ در تشکیلات بر خلاف آرزو و تصور آنها نه بحران بلکه گسترش پراتیک را ببار میاورد، اگر فرض کنیم چپ میخواهد خود را آماده کند و با دست پر به کنگره برود و واقعا راست را از ریشه بزند، آنوقت نپذیرفتن استعفای آن اعضای کمیته مرکزی که آمادگی چرخیدن به چپ را دارند، که جدا از رویدادهای این دوره مشخص کادرهای دلسوز و قابلی بوده اند، سیاستی کاملا اصولی است که به چپ قدرت میدهد و راست را از هر نوع قیل و قال اساسنامه ای هم محروم میکند.

رابعا، من حاضرَم راهم را کج کنم، زحمت بکشم، تا کسانی مانند رفقا و... را برای نمونه عمیقا با خودم بکنم. این توهم نیست. نمیخواهم به کسی مدال داده شود و یا بر نادرستی مواضع و عملکرد این رفقا در دوره اخیر پرده ساتر کشیده شود. از جزئیات برخوردهای این رفقا هم خبر دارم. اما یک دوره تلاش برای تکان دادن و جذب رفقائی از این دست را به خودمان و به آنها میدونیم. اگر این تلاش معین به نتیجه نرسد، خوب دست برمیداریم. اما نباید کادر تقدیم راست کنیم.

درباره کنگره هفتم و مساله کنگره فوق العاده.

بنظر من چپ باید با آمادگی کافی به این کنگره پا بگذارد. این کنگره میتواند، اگر چپ آماده باشد، یک تحول عظیم را نمایندگی بکند. باید افق چپ، نقشه فعالیت چپ، مواضع چپ، الگوهای تشکیلاتی چپ، موازین مناسبات درونی چپ و بالاخره ترکیب رهبری ای که چپ میخواهد در کنگره در راس کومه له قرار بدهد معلوم شده باشد. عدم آمادگی چپ معادل اعاده نوعی تعادل میان خطوط خواهد بود. بنظر من چپ باید بطور سیستماتیک، با طرح و تقسیم کار برای این کنگره آماده بشود. در این فاصله باید چپ بلافاصله اقدامات تعیین کننده ای را، که همه ما درباره آن به تفصیل نظر داده ایم و مضمون مبارزات این دوره در درون حزب بوده به مورد اجرا بگذارد. باید با دست پر رفت، چه از نظر سیاسی و چه از نظر پراتیکی.

ایده کنگره فوق العاده بنظر من درست نیست و در خود به معنای عقب رفتن از

مشروعیت و حقانیت صد درصد امروزی چپ خواهد بود. اثبات حقانیت چپ را نباید با غلبه کمی قطعی آراء آن اشتباه گرفت. ایده کنگره فوری اضمحلال بلوک راست را به تعویق میاندازد، چرا که اعلام میکند که سکونی برای ادامه جدال بزودی برپا میشود. بنظر من باید کنگره هنگامی گرفته بشود که پیروزی تاکنونی چپ نتایج ملموس سیاسی و تشکیلاتی ببار آورده باشد و راست عملا متمیزه شده باشد. فاصله کوتاهی که تا کنگره عادی مانده است برای تثبیت موقعیت چپ هم لازم است و هم فکر میکنم کافی است. این دوره، یعنی دوره ای که کل تشکیلات نه به تعداد آراء و درصد بالاتر چپ، بلکه به پیروزی سیاسی صد درصد آن توجه دارد، برای ساختن یک اکثریت قاطع و استوار آراء در کنگره هفتم به نفع سیاستهای چپ حیاتی است.

بهرحال اینها رئوس صحبتهای ما در اینجا درباره جهت گیری آتی چپ در تشکیلات کردستان است. چپ باید بخود ساختار بدهد، اداره امور و ماشین حزبی را بدست بگیرد، سیاستهای خود را به مورد اجرا بگذارد و خود را برای یک پیروزی برگشت ناپذیر در کنگره هفتم آماده کند. چپ باید ضایعات سیاسی، اخلاقی، عاطفی و انسانی ناشی از تعرض عقب مانده راست را بسرعت جبران کند و بعنوان رهبر پروسه شکل گیری یک سازمان مصمم، شاداب، با اعتماد به نفس، مدرن و انسانی برای یک کاسه کردن پیشروی هایش به کنگره هفتم برود. دوره حرکت اپوزیسیونی به پایان رسیده است. رادیکالیسم چپ نه پبای کوفتن هرچه محکم تر بر پله قبلی، بلکه با استواری و آمادگی اش در پای گذاشتن به پله بالاتر تعریف میشود.

فراخوان ما:

گفتم که ما به تمام مباحثات درون حزبی دوره اخیر در پرتو مشکل اساسی ای که پیش روی خودمان بعنوان این کانون معین میبینیم نگاه میکنیم. از این زاویه ارزش روندی را که در کردستان جریان یافت و شما نیروی محرکه و پیشبرنده آن بودید درک میکنیم. برخی بما تذکر میدهند که "چپ‌ها همه از سر بحث کمونیسم کارگری حرکت نمیکنند. با انگیزه‌های مختلف در این ماجرا شرکت کرده اند" و غیره. پاسخ من به این ایرادات اینست که با هر انگیزه ای، صدها کادر یک سازمان کمونیستی برای اولین بار در تاریخ چپ کشورهای جهان سوم و حتی شاید در تمام تاریخ جنبش به اصطلاح کمونیستی پس از بلشویسم، از ناسیونالیسم ابراز انزجار کرده اند. این تحول بیسابقه است. برای کمونیست فعال در جنبش برای رفع ستم ملی، و برای سنت چپ رادیکالی که "ضد امپریالیسم" سطحی و خلقی درونمایه فعالیت نسلهای پی‌درپی آن بوده، مرزبندی با ناسیونالیسم یک شاخص اساسی است. این مهمترین نقطه شروع برای پیدایش یک جریان مارکسیستی است. این چپ دارد در جهان امروز، در جهان از مدافتادن سوسیالیسم و مارکسیسم، در جهان لیبرالیسم نوین بورژوائی، پرچم مارکس و کارگر را بلند میکند و در این میان به جنگ علقه‌هائی رفته است که نسلهائی از به اصطلاح کمونیستهای عالم را به فساد سیاسی محکوم کرده است. برای ما، این حرکت مایه امیدواری جدی به آینده این حزب بوده است. پیدایش این چپ در کومه له، بخصوص اگر آن جوانبی که در این نوشته به آنها اشاره کردم را در

خود تقویت کند، یک دستاورد درخشان در تاریخ حزب کمونیست است.

اما، بعنوان قانونی که اهدافش و حرفهایش را میدانید، دوره گذشته در تمام ابعاد اینچنین امیدوار کننده نبوده. بحث کمونیسم کارگری بر سر جدال با جناح راست حزب کمونیست ایران و یا کندن کومه له از ناسیونالیسم نبود. اولاً، این بحث تلاشی برای آغاز یک حرکت فراحزبی است. ثانیاً، در درون خود حزب هم آماج نقد ما چپ رادیکال و غیرکارگری ای بود که از سنت اپوزیسیون چپ روشنفکری ایران در آمده است. جریانی که ما به آن به اختصار ساتتر در این حزب اطلاق میکنیم. دوره گذشته برای شما دوره پیروزی بود. برای ما، اما، گواهی بر ریشه‌های عمیق ساتتر و سانتیسم در این حزب بود. تا آنجا که به یک سنگربندی فراحزبی به نفع سوسیالیسم کارگری و مارکسیسم مربوط میشود کانون سه نفره ما با همه جنبش چپ در درون حزب چیزی به نیروی خود اضافه نکرده است. در درون حزب نیز ساتتر توانست بهرحال با اعطاء تدریجی حمایت خود به چپ 'کار مثبتی' انجام بدهد و از زیر تیغ انتقادی که میرفت در منگنه اش بگذارد بگریزد.

از نظر جدال درونی در تشکیلات کومه له، پلنوم شانزدهم یک پیروزی است، اما برای بحث کمونیسم کارگری نمود دیگری بود از خصلت منتظر، موج و بی افق ساتتر در حزب. ما حاصل پلنوم شانزدهم پیدایش یک جریان قدرتمند و مصمم کمونیستی - کارگری در راس حزب نبود و در سطح کنونی تکامل گرایشات در درون حزب نمیتوانست چنین باشد. بلکه توافقی توأم با نگرانی بود با قدرتگیری چپ در تشکیلات کردستان. ساتتر این حزب هنوز از قلاب این نگرانی آویزان است، و همین اهمیت این توصیه ما به شما را، که باید با درایت و صلاحیت تمام هر چه زودتر امور تشکیلات را بدست بگیرید، صد چندان میکند.

رفقائی از کردستان برای ما نوشته اند که "اگر شما هم کوتاه بیائید ما کوتاه نمیائیم". در امری که شما به آن اشاره دارید ما کوتاه نیامدیم و نمیتوانیم بیائیم. اما در امری که ما جلوی خود و شما گذاشته ایم ما عین این پیام را برای شما داریم. ما نگران راست این حزب نیستیم، شکست این جریان محرز است. و حتی اگر تمام اشتباهاتی که ما در مورد آنها به شما هشدار داده ایم عملاً صورت بگیرد، اعاده نفوذ ناسیونالیسم در پدیده ای به اسم حزب کمونیست ایران یک غیرممکن تاریخی است. این را شما و ما هم اکنون تضمین کرده ایم. اما آنچه هنوز بصورت یک سوال اساسی جلوی ماست آینده مبارزه سوسیالیسم کارگری علیه آن سنت میرا و به بن بست رسیده ایست که هنوز علیرغم این جهش ها و جدال ها، علیرغم این پلنوم ها و کنگره ها، علیرغم این کتابها و طومارها، در تک تک فعالیت های این حزب حکم میراند. سنتی که نه اثباتا بلکه نفیا، با خالی کردن فعالیت حزب از شور و تعجیل، با لیست طولیلی که از نمیشودها و زود و دیر است ها دارد، با آماتوریسیم و دست و پا چلفتگی اش، با زبان و روش های غامض و غیراجتماعی اش، با ناباوری اش به قدرت اجتماعی کارگر، با فقدان دلسوزی اش، با عقب ماندگی معنوی و اخلاقی اش، با کم کاری و عدم اعتماد به نفسش، و با غیبتش از تمام عرصه هائی که مارکسیست امروز و کارگر معترض امروز باید در آن حضور پیدا کند مشخص میشود. در مبارزه با این پدیده است که ما عزم کرده ایم کوتاه نیائیم.

پیروزی چپ در کردستان برای ما، البته اگر زودتر این پیروزی را اعلام کنید، امکان برگرداندن نوک حمله به این جریان را فراهم میآورد. میخواهم اینجا در پایان این نامه قدری درباره این سانتتر صحبت کنم و بار دیگر شما را به

پا گذاشتن به عرصه اصلی مبارزه برای سوسیالیسم کارگری فراخوان بدهم.

منظور ما از سانتر در حزب کسی نیست که در اختلاف میان ما و ک.ر. وسط را گرفته است، یا سعی کرده اختلافات را تخفیف بدهد و غیره. سانتر برای ما نامی اختصاری، و شاید نه چندان گویا، است برای نوع معینی از سوسیالیسم که در این مقطع تاریخی از جدال افقهای کارگری و بورژوازی، و در این دوره تعیین کننده در سرنوشت کمونیسم کارگری، بی افق و بی تفاوت وسط ایستاده است. ما به جنبش روشنفکران مارکسیست میگوئیم سانتر. این جنبش در کل جهان شکست خورده و به انتها رسیده است. روشنفکر مارکسیست و معتقد به سوسیالیسم دارد به جانور منقرض شده ای در دنیا تبدیل میشود. اقشار غیر کارگری و بویژه روشنفکرانی که برای دهها سال خمیره و پایگاه اجتماعی سازمانهای رادیکال چپ و مارکسیست را تشکیل میدادند دارند بسرعت با گذشته خود تسویه حساب میکنند و رادیکالیسم و سوسیالیسم را به نفع روایات جدیدی از لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی کنار میگذارند. اما در سردخانه های احزاب سیاسی چپ متعلق به دوره گذشته، و از جمله در درون حزب کمونیست ایران، این چپ رادیکال روشنفکری در شرایط آزمایشگاهی به بقاء خود ادامه میدهد. دوره این جریان سرآمده و این خود را اساسا در این واقعیت نشان میدهد که این جریان در هیچیک از سنگر بندی های اساسی امروز میان کارگر و بورژوا و مارکسیسم و ضد مارکسیسم با رغبت حضور ندارد. تمام هم و غم این جریان بناچار مصروف این میشود که آن پیکره سازمانی را که هنوز به او ظاهری از یک موجود سیاسی و فعال میبخشد بگرداند و سرپا نگهدارد. در بیرون این سازمانها، این چپ نه حرفی دارد نه راهی نشان میدهد و نه در برابر هجومی که امروز به کارگر و

ایده آلهای کارگری در سطح جهان آغاز شده است، در برابر بورژوازی ای که دارد مرگ کمونیسم را اعلام میکند، تمایل و توانائی استقامت و سنگربندی ای دارد. من در این سانتر تمام آن رهبران حزبی را میبینم که با قلمهای غلاف کرده و دهانهای بسته، با ورفتن به تشکیلات ادای فعالیت سیاسی را در میاورند. تمام آن رهبرانی که مارکسیست بودنشان را تنها از عضویتشان در حزب کمونیست میتوان فهمید. من در این سانتر تمام آن کادرهایی را میبینم که با تمام اندوخته فکری و سیاسی که مارکسیسم در اختیارشان گذاشته است، با تمام آمادگی که کارگر برای سازمان یافتن و جنگیدن دارد و با تمام عرصه‌هایی که برای بروز توانائی‌ها و خلاقیت‌های مبارزین کمونیست وجود دارد، در مقابل ابتدائی‌ترین نیازهای سازمان‌گرانه، تبلیغی، ترویجی زانو میزنند و از "بالا" استمداد میطلبند. من در این سانتر تمام کسانی را میبینم که به عقب‌ماندگی سیاسی و فکری و اخلاقی رضایت داده اند، تمام کسانی که کمونیستند بی آنکه متحول‌کننده هر محیطی باشند که در آن پای میگذارند، تمام کسانی که اعتماد به نفس و اعتماد به امر خود را در برابر نق نق گرایش‌های اجتماعی دیگر از دست داده اند، و تمام کسانی که این وضع را میبینند و تکان نمیخورند. این وضعیت خطای این افراد و این حرف‌ها ادعاینامه ای علیه شخصیت فردی آنها نیست. جنبش اجتماعی ای که اینها را تا اینجا آورده است به پایان عمر خود رسیده است. تنها یک نوع کمونیسم زنده، مبارز و با افق میتواند وجود داشته باشد و آن کمونیسم کارگران است. کمونیسم مبارزه طبقاتی، کمونیسم مالکیت اشتراکی. در پلنوم رفیقی اظهار کرد که "چپ و راست و سانتر مقولات تاکتیکی هستند و من این شکافها را در حزب نمیبینم." در درون یک سنت اجتماعی واحد این حرف صحیح است. اما تمام مساله بر سر تلاقی سنت‌های طبقاتی مختلف است. کل آن سنت اجتماعی که این

رفقا حاضر نیستند ترکش کنند یک پدیده وسط ایستاده در مقیاس اجتماعی است. این آن سانتری است که ما در مبارزه خود برای ساختن یک حزب کمونیست کارگری در درون حزب در مقابل خود پیدا میکنیم. این مبارزه است که میخواهم چپ به آن بپیوندد و کوتاه نیاید.

از شما مصرانه میخواهم که روی مضمون نظرات ما فکر کنید و کار کنید. برای این کار باید تشکیلات را بدست بگیرید و آباد کنید تا فرجه واقعی برای چنین تعمقی و چنین دخالتی پیدا کنید. این فراخوان ماست. انتخابی که بارها از آن صحبت کرده ایم هنوز باز است. این یک انتخاب عرفانی و قلبی نیست. مبارزه ما مبارزه برای تغییر نیات و ایمانها نیست. در درون حزب، ما برای تغییر واقعیات و تغییر توانائیهای مادی کادرها تلاش میکنیم. یک حزب کمونیست کارگری را تنها میتوان بر دوش نیروی کافی ای از رهبران و کادرهای توانا و محیط به مسائل و پیچ و خمهای این جنبش اجتماعی خاص سازمان داد. گردآوری این نیروی آماده کاری است که ما در درون حزب دنبال میکنیم و فکر میکنیم با پیدایش این نیروی مادی تازه میتوانیم آن تحول واقعی را که میخواهیم در این حزب را بوجود بیاوریم.

منصور حکمت

۶۸/۹/۲۶

یادداشتها

- ۱ - اشاره به سمینار اول کانون کمونیسم کارگری است که در اسفند ماه ۶۷ برگزار گردید. این سمینار اساسا به طرح مباحث کلی و پایه ای کمونیسم کارگری پرداخت.
- ۲ - کنگره دوم کومه له در فروردین ۱۳۶۰ برگزار گردید.
- ۳ - کنفرانس ششم کومه له در تاریخ مهر ماه ۱۳۶۰ برگزار گردید.
- ۴ - کنگره موسس حزب کمونیست ایران در شهریور ماه ۱۳۶۲ تشکیل گردید.
- ۵ - کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در آبان ماه ۱۳۶۱ بکار خود پایان داد.
- ۶ - کنگره دوم حزب کمونیست ایران در اسفند ماه ۱۳۶۴ برگزار گردید.
- ۷ - کنگره سوم حزب کمونیست ایران در بهمن ماه ۱۳۶۷ برگزار شد.
- ۸ - کنگره ششم کومه له در اردیبهشت ۱۳۶۷ برگزار شد.
- ۹ - اشاره به مقاله‌ی "دورنمای فعالیت ما در کردستان" نوشته عبدالله مهتدی در نشریه کمونیست شماره ۵۱ است که با مدت زیادی تاخیر از صدای انقلاب ایران (رادپوی کومه له) پخش گردید.
- ۱۰ - ک.ر. (کمیته رهبری کومه له) کمیته ایست که توسط پلنوم کمیته مرکزی کومه له برای هدایت تشکیلات کومه له در فاصله دو نشست کمیته مرکزی انتخاب میشود. جلسه ک.ر.، اشاره به جلسه ایست که کمیته رهبری کومه له در خرداد ماه ۱۳۶۸ با مسئولین ارگانها برگزار کرد، و در آن نظرات انتقادی خود در مقابل مباحث سمینارهای کانون کمونیسم کارگری و همچنین نقطه نظرات اثباتی

خود را تشریح نمود.

۱۱ - پلنوم پنجم کمیته مرکزی کومه له در مرداد ماه ۱۳۶۸ برگزار گردید. این پلنوم بعد از بحثهای طولانی قطعنامه پیشنهادی هیات اجرائی وقت حزب را تصویب نمود. بخش مهم این قطعنامه قبلا در نشریه کمونیست شماره ۵۲ منتشر گردیده است.

۱۲ - پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست در اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ برگزار گردید.

۱۳ - پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب در آبان ماه ۱۳۶۸ برگزار گردید.

۱۴ - پلنوم ششم کمیته مرکزی کومه له در آذر ماه ۱۳۶۸ برگزار شد.